

تصویر ابو عبد الرحمن الکوردی

فقه سیاسی اسلام

اصول سیاست خارجی اسلام

تألیف: ابو الفضل شکوری



www.igraahamoonada.com

مکتبہ دکنوردی، عربی، فارسی

بۆدبەزاندنی جۆرهە کتێب: سەردانی: (مُنْتَدَى إِقْرَأَ الثَّقَافِي)

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأَ الثَّقَافِي)

پراي دانلود کتایه‌ای مختلف مراجعه: (منتدى اقرا الثقافى)

www.lqra.ahlamontada.com



www.lqra.ahlamontada.com

للكتب (کوردی ، عربی ، فارسی)

فقه سیاسی اسلام

جلد دوم

اصول سیاست خارجی

تألیف: ابو الفضل شکوری

مشخصات کتاب

نام کتاب فقه سیاسی اسلام (جلد دوم)

مؤلف ابوالفضل شکوری

حق چاپ و نشر مخصوص مؤلف

تیراژ: ۲۰۰۰۰

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: شهریور ماه ۶۱

صفحه و قطع: وزیری

چاپ از: آراین

اصول سياست خارجي اسلام (۱)

دعوت

- ۱- وجوب دعوت
- ۲- اسلوب دعوت
- ۳- مراحل دعوت
- ۴- خلاصه مطالب درس

... در ابتدای این سلسله مباحث گفته

شد که مسائل سیاسی فقه اسلام در دو قسمت سیاست داخلی و سیاست خارجی مطرح می‌باشد. تا اینجا موضوعات و بخشهایی از مباحث مربوط به سیاست داخلی را بررسی کرده و نتایجی گرفتیم.

اکنون می‌خواهیم موضوع سخن را عوض کرده و بررسی "اصول سیاست خارجی اسلام" را شروع کنیم. ضمناً تذکر این نکته در همین جا مناسب بنظر می‌رسد که بدانیم آنچه در این درسها به اسم فقه سیاسی اسلام در زمینه سیاست داخلی و سیاست خارجی مطرح شده و یا میشود، تنها قطرات کوچکی از دریای بیکران و موج و عمیق فقه اسلام است و نه تمام آن.

ما در این درسها تنها به بررسی خطوطی از فقه سیاسی اسلام پرداخته‌ایم به امید اینکه فتح باب و مقدمه ای باشد برای بحثها و تحقیقات دامنه دار تر از ما آگاهتران نسبت به فقه اسلام. این بررسیها می‌تواند انجام وظیفه مکلفین در برابر خون و رنج و محنت و غربت فقهاء شهید اسلام از شاگرد مکتب تفسیر و تفقه مکتب امام سجاد "سعید ابن جبیر" گرفته تا شهید اول و شهید ثانی (مولفین شرح لمعه و لمعه) و شهیدانی

همچون مطهری و محمدباقر صدر و بالاخره کاروان همیشه روان " شهداء الفضيله " ^۱ تلقی شود .

... بهر حال اولین بحث از اصول سیاست خارجی اسلام اصل دعوت است . " دعوت " اولین گام و اولین اصل در سیاست خارجی اسلام است . و شیوه دعوت در سیره انبیاء سلف و شخص پیغمبر اسلام روشن شده است . بحث دعوت در قسمتهای ذیل ادامه خواهد یافت .

۱- وجوب دعوت

۲- اسلوب دعوت

۳- مراحل دعوت

۴- خلاصه مطالب درس .

۱- وجوب دعوت

مسلمین و رهبر اسلامی در اولین برخورد و یا اولین امکان باید کفار را دعوت به مسلمان شدن و پذیرش توحید و نبوت حضرت محمد بن عبدالله (ص) و دیگر مسائل اعتقادی اسلام بنمایند.

بنابراین "دعوت" عبارت است از درخواست پذیرش اسلام از غیر مسلمین توسط مسلمین. درخواست کننده اصطلاحاً "داعی" نامیده می‌شود. "داعی" در دعوت خود باید قصد قربت داشته باشد. یعنی این عمل را به منظور جلب رضایت خدا و به عنوان یک تکلیف الهی انجام بدهد. در غیراین صورت مورد قبول خداوند نمی‌باشد.

"دعوت" از احکام منصوصه اسلام می‌باشد. و جزء ضروریات دین اسلام است. یعنی در مورد آن آیه و دستور صریح و روشن در قرآن مجید آمده است. مسئله ای نیست که بطور غیر مستقیم توسط اجتهاد مجتهدین استنباط شده باشد.

ولذا اهمیت بسیاری دارد. فقهاء معمولاً وقتی از جهاد بحث می‌کنند، دعوت را نیز ضمن "کتاب جهاد" بحث می‌کنند. چون آنرا به عنوان عمل واجب قبل از جهاد مسلحانه علیه کفار ظالم تلقی می‌کنند. روایات و احادیث مربوط به دعوت در کتب حدیثی نیز جزء کتاب جهاد گنجانده شده است و محدثین و فقهاء کتاب جداگانه و مستقلی برای آن

باز نکرده اند. اما با توجه به مسائل متعددی که مربوط به بحث دعوت می شود، شایسته است بطور جداگانه و مستقل مطرح شود.

همانطور که گفته شد در تقسیم بندی فقهی دعوت جزء مسائل عبادتی است یعنی باید بقصد نزدیکی و قربت بخداوند انجام پذیرد. و اکنون نصوص مربوط به دعوت را در قرآن ملاحظه میکنیم.

— اَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ^۱

یعنی دعوت کن مردم را به راه پروردگارت با حکمت و با پند زیبا و منظره کن با آنان از نیکوترین راه، براستی که خداوند داناترین است نسبت با آنان که گمراه شدند و هم او داناترین است نسبت به حال هدایت یافتگان.

خداوند در این آیه با کلمه "امر" اَدْعُ إِلَى... وجوب دعوت را اعلان داشته است. با توجه به اینکه صیغه و کلمه امر دلالت بر وجوب مامور به دارد (به جز آن مواردی که با قرینه استثناء شده باشد) و نیز با توجه به سیره و سنت سیاسی پیغمبر اسلام که مسئله دعوت را در سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود، وجوب دعوت برای مسلمین محرز و مسلم می باشد. تنها مسئله ای که میتواند مورد اختلاف نظر بین فقهاء قرار بگیرد واجب کفائی و یا واجب عینی بودن آن است. چون در تکالیف اسلامی دو نوع وجوب ملاحظه می شود. یکی وجوب عینی نام دارد که به شخص مکلف عیناً واجب است و با انجام دادن دیگران از ذمه او ساقط نمیشود مانند تکلیف نماز و... که هرکس خودش باید آنرا بجا آورد. و دیگر

واجب کفائی است . یعنی بر همهٔ مسلمین واجب است اما اگر عده ای از مسلمین آنرا بجا آورده از دیگران نیز کفایت می کند و لازم نیست فرد فرد مسلمانها اهتمام بآن بکنند . مانند "رباطه" یعنی مرز داری و حفاظت از سرحدات سرزمین اسلامی . رباطه بر هر فرد مسلمان بالغ و عاقلی واجب می باشد . اما وجوب آن "کفائی" است .

در مسئلهٔ دعوت نیز ممکن است ما آنرا یا واجب کفائی و یا واجب عینی بدانیم . اما نظر مشهور فقهاء بر این است که واجب کفائی است . چنانکه خود جهاد مسلحانه با دشمنان اسلام نیز واجب کفائی است . هیچ مسلمانی حق ندارد قبل از آنکه کفار را بپذیرش اسلام دعوت کند با آنان جنگ و جهاد نماید . دعوت امر واجبی است که باید قبل از شروع جهاد صورت بگیرد و این نظر همهٔ فقهاء می باشد . شیخ بهائی از فقهاء دوران صفویه در کتاب جامع عباسی در این باره میگوید

"قبل از جهاد انجام سه امر واجب است . اول دعوت کردن به اسلام است ، زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب او ایشانرا به شهادتین و اقرار بوحدانیت خدایتعالی و عدل او و نبوت حضرت پیغمبر (ص) و امامت حضرت امیرالمومنین (ع) و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند . و اگر بی آنکه امام کفار را دعوت به اسلام نماید ، مسلمانی یکی از ایشانرا بکشد گناه دارد اما قصاص و دیه بر او نیست .

و این دعوت لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول الله (ص) نبوده باشند . اما جماعتی را که دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به دعوت و بعثت رسول الله (ص) باشند لازم نیست لکن سنت (مستحب)

است" ۱

فقیه بزرگ تاریخ تشیع علامه حلی نیز در کتاب ارزشمند "تبصره المتعلمین" از "دعوت" بعنوان مرحله قیل از جهاد یاد کرده است^۲ یکی دیگر از آیات قرآن که وجوب دعوت از آن استفاده می شود

در سوره مبارکه شوری قرار دارد
 ... فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ. ۱

ترجمه... پس مردم را به اسلام دعوت کن و استقامت کن ،
 آنچنانکه بآن مامور شده ای! و از هوس مردم پیروی نکن.

این آیه با لحنی بسیار تند و آمرانه و قاطعانه دستور "دعوت" می دهد. و آنرا به عنوان یک ماموریت خداوندی که باید انجام پذیرد مطرح ساخته است. و پرروشن است که تخلف از فرمان این آیه با این صراحت گناه خواهد بود و امثالش واجب.

یکی دیگر از آیات دعوت این آیه قرآن است.

— وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۴

یعنی زیباترین سخن را کسی می گوید که مردم را بسوی خداوند یگانه "دعوت" می کند و خود نیز عمل صالح انجام می دهد، و اعلان می دارد که من از مسلمانان هستم.

همینطور آیه ۱۰۸ سوره یوسف نیز در زمینه دعوت می باشد.

۱- جامع عباسی ص ۱۵۵. (کتاب جهاد) چاپ سنگی

۲- تبصره المتعلمین صفحه ۸۰ چاپ نجف

۳- سوره شوری آیه ۱۵

۴- سوره فصلت آیه ۳۳

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُو اِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِي
وَسُبْحَانَ اللّهِ وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

یعنی . بگوراه من این است که مردم را به سوی خدا دعوت کنم
براساس بصیرت و شناخت و هرکس نیز از من تبعیت کند اینگونه خواهد
بود . و خداوند پاک و منزّه است و من نیز از مشرکین نیستم .

با توجه به منطوق و مفهوم این آیات قرآنی وجوب دعوت برای
مسلمین امری مسلم می باشد . و دولت اسلام سیاست خارجی خود و روابط
خود با ملل و کشورهای بیگانه را باید براین اساس تنظیم نماید و استوار
سازد . رسالت و نقش سفارتخانه های دولت مسلمین در کشورهای کافر
کیش در درجهء اول " دعوت " رسمی آن دولت و ملت به اسلام می باشد .
و اساساً منظور از ارسال سفیر همین است چنانکه پیغمبر معظم اسلام (ص)
این کار را انجام می داد .

پیغمبر اسلام (ص) آن زمان باکثر ملل عالم و سران آنها نامه
نوشت و قاصد و سفیر فرستاد و آنها را دعوت به اسلام و توحید کرد . در
طول این درس با این دعوتها آشنا خواهیم شد .

چنانکه گفته شد "دعوت" مرحله قبل از شروع جهاد ابتدائی و آزادیبخش می باشد. دعوت موج تبلیغات توحیدی و اسلامی است که توسط مسلمین در کشورهای کفر پیشه علیه آئین کفر حاکم بر اه می افتد. در واقع نقطه اوج مبارزه عقیدتی اسلام دعوت است که خود آن منجر به جهاد آزادیبخش می شود.

در اسلام تحمیل عقیده نیست، تبلیغ عقیده هست. قرآن میگوید:
لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ...^۱

و لذا نمی توان گفت اسلام می خواهد پیروان سایر مکاتب وادیان را به قدرت اسلحه از میان بردارد. و به زور اسلحه عقیده را تحمیل کند. مطلب درست برعکس این است. مسلمانها موظفند دست به تبلیغ اسلام و دعوت مردم نسبت به پذیرش آن بنمایند. و در این راه این دشمنان خدا و مردم هستند که با ایجاد مانع برخورد سیاسی و مسالمت آمیز را تبدیل به برخورد نظامی می کنند. و مسلمانان نیز به مقام دفاع برمی آیند و بدینوسیله جهاد آزادیبخش اسلامی آغاز می شود.

یک نویسنده اسلامی این مسئله را به صورت زیر ترسیم کرده است
 "جهاد آزادیبخش نخست با یک جریان نیرومند تبلیغاتی که از جامعه اسلامی بحرکت درمی آید پدیدار گشته و مواضع اعتقادی و پایگاههای ایدئولوژیک خصم را که بر کشوری دوگانه فرمانروائی دارد درهم می کوبد و بخش اعظم جامعه سیاسی او را ضمن یک تجزیه حیرت آور و انقلابی بخود ملحق می نماید.

بنابر همین خاصیت انقلابی و انهدامی مبارزه اعتقادی است که خصم برای فرار از سرنوشت محتوم بدست و پا می افتد و از میدان پیکار عقیدتی به صحنه پیکار نظامی می گریزد و جهاد آزادیبخش با این ترتیب

به مبارزه نظامی مسلمانان با خصم تغییر شکل پیدا می کند . با آنکه جهاد آزادیبخش بواسطه خوی فطری ستمکاران و طبقات حاکمه کافرکیش بالضروره و در زمانی کوتاه از صورت جدال عقیدتی بیرون آمده و به پیکار نظامی می انجامد جز زدودن موانعی که در راه آگاهانیدن توده های مردم و بیدار کردن و گروانیدنشان به معتقدات و نظم اجتماعی عادلانه ایجاد شده است نمی باشد " ۱

لازم به یادآوری است که براساس اجماع فقهاء شیعه جهاد ابتدائی و آزادیبخش " باوجود امام عادل یا نایب او در صورت دعوت شدن واجب می شود . " ۲

تا اینجا مطالبی که گفته شد کلیاتی بود راجع به بحث "دعوت" اما برای آگاهی از کم و کیف آن و شناختن اسلوب و شیوه دعوت بحث خود را بازتر مطرح میکنیم . تا نتایج بیشتری بتوانیم بدست بیاوریم و برای این منظور عناوین ذیل را بررسی خواهیم کرد .

الف - نوع دعوت ؟

ب - اصولی که باید بآن دعوت کرد ؟

ج - قواعد و شیوه دعوت ؟

د - نمونه هایی از ارسال سفیر و دعوت جهانی پیغمبر .

۱- حقوق بین الملل اسلامی ص ۱۴ جلال الدین فارسی

۲- المختصر النافع فی الفقه الامامیه ص ۱۳۳ محقق حلی

الف - نوع دعوت؟

آنچنانکه از قرآن و سیره انبیاء سلف و پیغمبر خاتم و ائمه معصومین برمی آید "دعوت" به اسلام بدو صورت می باشد ۱- دعوت علنی ۲- دعوت سری.

تشخیص مورد زمانی و یا شخصی آن بسته به خود پیغمبر و امام بوده است که مثلاً چه زمانی دعوت آشکار و چه زمانی دعوت سری و مخفی کنند و یا چه کس و کسانی را آشکارا و چه کسانی را مخفیانه باسلام دعوت نمایند تا بیشتر موثر واقع شود. اما جایز بودن دعوت مخفی و یا آشکار هر دو جای هیچ سخنی نیست. "مومن آل فرعون" که برسالت حضرت موسی ایمان آورده بود، مدت‌ها ایمان خود را پنهان و کتمان داشته بود و دعوت مخفی می‌کرد و ایمان آوردن زن فرعون "آسیه" نیز شاید از تاثیرات همین دعوت باشد.

پیغمبر خاتم اسلام (ص) نیز زمانی در خانه ارقم ابن ابی الارقم دعوت مخفی می‌کرد و زمانی در کنار خانه کعبه دعوت آشکار. ائمه معصومین (ع) نیز گاهی از شیوه تقیه و مخفی کاری استفاده می‌کردند و گاهی از شیوه دعوت آشکار.

پیغمبران گذشته و سلف نیز چنین بودند. گاهی دعوتشان سری بود و گاهی آشکار. خداوند در قرآن مجید از زبان حضرت نوح شیوه برخورد و دعوت آن حضرت با قوم خودش را چنین نقل فرموده
إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... قَالَ رَبِّیْ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِیَ إِلَّا فِرَارًا وَ إِنِّی نَكَّمْتُ لَهُمْ لُجُجًا مَّحْمُورًا فَاذْنَبْتُهُمْ

وَاغْشُوا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي
أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا وَ... ۱

یعنی ما نوح را به عنوان رسول خود به سوی قومش فرستادیم تا
آنها را انداز و هشدار دهد پیش از آنکه عذاب دردناک آنانرا فرا گیرد
... نوح گفت پروردگارا من قوم خود را شب و روز به آئین تو دعوت
کردم اما دعوت من جز برگریز و فرار آنان نیفزود. و من هرگاه آنان را به
غفران و آمرزش تو دعوت کردم، انگشتان خود را در گروشهانشان قرار دادم
و صورتشان را با لباسهایشان از من پوشانیدند و سخت استکبار نمودند.
سپس من آنانرا آشکارا (و بطور دسته جمعی) دعوت به دین و توحید
نمودم و...

این ها آیاتی چند از قرآن هستند که "اسلوب دعوت" را
مشخص می کنند و نوع دعوت را معین می سازند که آشکار باشد یا سری و
اینکه چه اصول اخلاقی و روانی باید در آن رعایت شود.

بنابراین ما از مجموع این سخنان و مطالب می توانیم چنین
نتیجه گیری کنیم که نوع دعوت محدود نمی باشد. بلکه طبق اقتضای
حال "داعی" باید خودش نوع دعوت خود را انتخاب کند. در این مورد
با سنجش دقیق شرایط مکانی و زمانی و نیز موقعیت اشخاص مورد دعوت
تصمیم مقتضی گرفته خواهد شد.

ب - مبانی و اصولی که باید بآن دعوت کرد؟

در بحث دعوت چیزی که باید معلوم گردد این است که داعی به چه چیزی دعوت می‌کند؟ اصول و مبانی مورد تبلیغ و دعوت چیست؟ جواب سؤال این است که دعوت کننده باید مردم را به اسلام دعوت نماید. یعنی اعتقاد به وحدانیت و یگانگی خدا و نبوت حضرت محمدابن عبدالله (ص) و اطاعت از اوامر و دستورات خدا و پیغمبر. یعنی اعتقاد به خدا و عمل به قوانین فردی و اجتماعی الهی اسلام.

امام سجاد (ع) ضمن یک حدیث مفصل مبانی و اصول —مورد دعوت را در دو کلمه خلاصه کرده آن حضرت فرموده کفار را باید به خدا و دین خدا دعوت کرد که همه اینها در دو کلمه جمعند "شناخت خدا و رفتار برطبق رضایت او".

ترجمه تمام حدیثی که از امام سجاد (ع) در این باره روایت شده از این قرار می باشد.

"... مردی از قریش به محضر حضرت علی ابن الحسین (ع) وارد شد و از او پرسید که روش و شیوه دعوت باسلام چگونه است؟ حضرت پاسخ داد اگر خواستی کسی را باسلام دعوت نمائی چنین بگو بسم الله الرحمن الرحیم من ترا بخدای یگانه و بی همتا و بدین او دعوت می‌کنم، و خلاصه دین خدا در دو چیز جمع می‌باشد اول شناخت و معرفت خدا، دوم رفتار و عمل بر طبق رضایت او. شناخت خدا به این صورت حاصل می‌شود که او را به صفات ذیل بشناسی. یگانگی، مهربانی و رحمت، عزت و علم، قدرت و چیرگی بر تمام اشیاء و موجودات، قادر بر نفع و ضرر و قاهر و مسلط بر همه چیز، دیده ها او را نمی بینند و او دیده هارا می بیند

لطیف و آگاه ، و اینکه محمد (ص) فرستاده و بنده اوست ، و آنچه که از جانب خدا آورده حق است ، و غیر آن هرچه باشد باطل است ، اگر کفار را به این صورت دعوت باسلام کردید و آنرا پذیرفتند در دسته مسلمین وارد می شوند و قوانین اسلام مانند دیگر مسلمانان شامل حال آنان نیز می گردد" ۱

شیخ حر عاملی نویسنده وسائل الشیعه پس از نقل این حدیث می گوید

این بهترین شیوه دعوت به اسلام است .

طبق مفاد این حدیث شریف دعوت باید از " توحید " شروع شود یعنی داعی باید ابتداء تارهای عنکبوتی و خرافی شرک را در ذهن کفار با دعوت به توحید و یگانه پرستی پاره سازد و او را از خواب بی خبری و غفلت بیدار نماید و با مبداء آفرینش یعنی آفریدگار توانای این جهان آشنا کند و سپس دین پاک محمد (ص) را به عنوان دین حق خدا و عادلانه ترین نظم اجتماعی و سیاسی باو عرضه نماید . بدینوسیله پندارهای شرک آلود و نظامات اجتماعی ستم پایه و ضد قسط را از اساس ویران نماید . چرا که فشرده و خلاصه اسلام همان دو شعار کوبنده و نجات بخش " لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ " می باشد . اگر کسی این دو شعار آسمانی را گردن نهد و از عمق وجود بپذیرد علیه عوامل و مظاهر کفر و شرک و ستم و انحطاط و ذلت و تبعیض و فساد خواهد شورید . هر چند که مظهر این آلودگیها خودش بوده باشد .

خداوند به موسی دستور می دهد برو فرعون را به اسلام و توحید دعوت کن ! منظور این است که ابتداء سعی شود بعد معنوی و الهی وجود فرعون علیه بعد خاکی و لجنی او تحریک و شورانیده شود . اگر فرعون در

اثر شدت فساد قابل و پذیرای پند و موعظه نبود علیه او قیام قهر آمیز شود.

شیوه اسلام در دعوت هر کسی به اسلام همین است. پیغمبر خاتم نیز ابتداء ملل و اقوام عالم و سران و رهبران آنها را با ملائمت و نامه دعوت به پذیرش اسلام نمود.

برای هر چه بیشتر روشن شدن مطلب و اینکه شیوه دعوت چیست و مبانی مورد تبلیغ و دعوت چه می باشند، بهتر بنظر می رسد چند نمونه از نامه های حضرت رسول الله (ص) را که به سران و پادشاهان آن روز نوشته و از یک موضع تبلیغی دعوتگرا نه برتر آنان را بپذیرش اسلام و توحید دعوت کرده، در اینجا بیاوریم.

برای درک عمق و عظمت و جهت گیری تهاجمی این نامه ها، لازم و ضروری است که جو سیاسی حاکم بر فضای آنروزها و آن کشورها را در نظر بگیریم.

مثلاً با در نظر گرفتن میزان نخوت و خودخواهی و قدرت خسرو پرویز شاه آنروز ایران می توان دریافت که پیغمبر اسلام در نامه خود علاوه بر نفی مقام پادشاهی چه اندازه قدرت او را تحقیر کرده است. همچنین در مورد امپراطوری روم "هرقل" و دیگر ملوک و روسای قبایل آن زمان نیز توجه به این مطلب ضرورت دارد.

پیغمبر (ص) از روستای بی نام و نشان "یثرب" و مدینه دهها نامه دعوتگرا نه و آمرانه به سران سلاطین و پادشاهان آن زمان در نقاط مختلف دنیا نوشته و توسط سفیران ویژه ارسال داشته است تا بتواند اسلام و پیام خدا را بگوش همه جهانیان برساند.

پیغمبر اسلام (ص) با اینکه فاقد قدرت نظامی بود در دعوت خود از هیچ قدرتی هراس بدل راه نداده. از سران هندوستان و ایران گرفته تا روم و اروپا و آفریقا و... نامه نوشته و قاطعانه آنها را به پذیرش

اسلام دعوت کرده است و اینک متن نامه آن حضرت به " خسرو پرویز " کسری و شاه آنروز ایران را ملاحظه می کنیم .

" بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . مَنْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيَّ كَسَرِي
 " عَظِيمُ فَارِسَ . سَلَامٌ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَأَمِنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
 " وَ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
 " وَرَسُولُهُ أَدْعُوكَ بِدَعَايِهِ الْأَسْلَامَ ، فَأَنْتَ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَيَّ
 " النَّاسُ كَافَّةً ، لِأَنْذَرُ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ
 " أَسْلِمَ تَسْلِمًا ، فَإِنْ آتَيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجُوسِ . " ۱

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان . (نامه ای است) از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ ملت فارس (ایران) . سلام بر کسی که از راه هدایت پیروی نماید و به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورد و گواهی دهد باینکه خدائی جز الله نیست و او یگانه و بی شریک است ، و گواهی دهد باینکه محمد پیغمبر و بنده خداست . من ترا بهذیرش و پیاده کردن اسلام دعوت میکنم . چرا که من پیغمبر خدا برای تمام بشریت هستم . وظیفه دارم زنده هارا انذار و هشدار بدهم و قول حق را بر کافران آشکارگردانم مسلمان شو تا در سلامت و امان باشی اگر اسلام را قبول نکنی گناه ضلالت و انحراف تمام مجوسی ها برده‌م تو خواهد بود . محمد رسول الله این نامه بت شکن به یکی از قدرتمند ترین افراد آنروز در سطح جهانی نوشته شده است . و همین نامه دعوتگرانه بود که موجب خشم جهانی خسرو پرویز شاه عیاش آنزمان گردید و نامه را پاره نمود . چرا که او با پذیرش چنین دعوتی کیان سلطنت استبدادی و ضد انسانی خود را در خطر می دید . در تمام عمرش اولین بار بود که می دید او را شاهنشاه

خطاب نمی‌کنند . بلکه به او دستور نیز می‌دهند .

یکی دیگر از نامه‌های بسیار پراهمیت آنحضرت نامه دعوتی است که به قیصر یعنی امپراتور روم نوشته متن نامه این است .

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ"
 "عَظِيمِ الرُّومِ سَلامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ، أَمَا بَعْدَ فَانْتَسَى"
 "أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ ، أَسْلَمَ تَسْلِمٌ ، يُؤْتِيكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ"
 "فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَاتِمًا عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرَبِيِّنَ وَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا"
 "إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ، إِلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ"
 "شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا"
 "فَقُولُوا أَشْهَدُوا أَنَّا مُسْلِمُونَ . " (مکاتیب الرسول صفحه ۱۰۵)

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان . از محمدابن عبدالله به هرقل بزرگ سرزمین روم . سلام برکسی که از راه هدایت پیروی نماید . اما بعد من ترا بپذیرش و پیاده کردن اسلام دعوت می‌کنم . مسلمان شو تا در سلامتی و امان باشی ، و خدا ترا دو برابر پاداش دهد . اگر نپذیرفتی گناه مسیحیان و اروپائیان بر دمه تو خواهد بود . و ای اهل کتاب بیایید بسوی کلمه ای که میان ما و شما مشترک است و آن اینکه بجز الله کسی را نپرستیم و کسی را به او شریک قرار ندهیم . و نیز بعضی از ما انسانها بعض دیگر را بجای خدای یگانه ارباب خود قرار ندهیم . پس اگر دوست دارید بگوئید که شاهد باشید ما مسلمان هستیم . محمد رسول الله .

لازم به تذکر است که قلمرو امپراتوری روم در آنزمان از اروپا تا شمال آفریقا و قسمتی از خاور میانه گسترده بود . و پیغمبر اسلام امپراتور چنین نظام قدرتمندی را آنچنان آمرانه و قاطعانه دعوت به پذیرش اسلام می‌کند . و این خود نشان دهنده حقانیت اسلام می باشد . اساساً آنروز دو ابر قدرت زمان ایران و روم بودند و اکثر کشورهای کوچک عالم باج

پرداز آندو بودند .

یادآوری این نکته نیز لازم به نظر می رسد که برخی از سران ممالک آتروز بدعوت پیامبر اسلام پاسخ مثبت داده و مسلمان شدند . مانند نجاشی رهبر حبشه (اتیوپی) و مقوقس حاکم مصر و " سرباتک " حاکم هندوستان ...

برای آگاهی بیشتر از دعوتها و نامه های سیاسی حضرت پیغمبر (ص) بکتاب ارزشمند " مکاتیب الرسول " مراجعه شود .

نتیجه ای که از تمام این دعوتنامه ها می گیریم این است که محور دعوت همانا توحید خداوند و نبوت حضرت محمد (ص) و عمل به اسلام از لحاظ فردی و اجتماعی می باشد . یعنی همان چیزی که در نامه های پیغمبر بعنوان " دعایه الاسلام " مطرح شده است . و لذا سیاست خارجی دولت اسلام و شیوه کار سیاسی سفراء در کشورهای بیگانه باید بر این پایه استوار باشد یعنی رسمیت دادن به دعوت اسلامی در منطقه مورد ماموریت خود .

یکی از مسائل مهم دیگری که باید در مسئله دعوت روشن شود "قواعد و شیوه دعوت" می باشد. منظور از قواعد دعوت نکات اساسی و ریشه ای است که در برنامه های دعوتگران باید آنها را اساس شیوه کار دعوتی قرار داد. ضرورت رعایت برخی از این قواعد عامل روانشناسی و برخی دیگر اجتماعی و برخی نیز اقتصادی است.

خداوند در سوره نحل آیه ۱۲۵ خطاب به پیغمبر اسلام برخی از

قواعد مربوط به شیوه دعوت را ضمن یک آیه بیان فرموده
ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

یعنی مردم را با حکمت، موعظه حسنه و نیکو و نیکوترین مجادله براه و شریعت خدا دعوت کن و خداوند نسبت به حال گمراهان و هدایت یافتگان آگاهترین است.

پس طبق مضمون این آیه قرآنی قواعد مهم شیوه دعوت

عبارتند از

۱- حکمت ۲- پند نیکو ۳- نیکوترین جدل

خداوند در آیه دیگری از قرآن مجید می فرماید

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَبْعُوضَهُ وَمَا يَقُولُهَا...

یعنی خداوند در تفهیم حقایق دین باکی ندارد از اینکـه

"پشه" مثل بزند و یا فوق آن و...

این روش همان "روش تمثیل" است: روش تمثیل، نمایی و مجسم

سازی رساترین روش ادبی و زیباترین شیوه بیان حقیقت می باشد و خدا

قرآن را با این روش نازل کرده. در مسئله دعوت نیز باید از روش تمثیل استفاده کرد.

قاعده دیگری که باید در دعوت مد نظر قرار بگیرد مسئله "عمل" می باشد. تبلیغ و دعوت منهای عمل ارزشی ندارد.

امام صادق (ع) به یاران خود می فرمود

«كُونُوا لَنَا دُعَاةَ بَغِيرِ السَّنَتِكُمْ»

یعنی ما را با غیر زبانهای تان تبلیغ کنید و مردم را "با غیر زبان" باسلام دعوت نمائید. "دعوت با غیر زبان" یعنی چه؟ یعنی دعوت با عمل. این همان چیزی است که اصطلاحاً "دعوت صامت" نامیده می شود. چون دعوتی بی سروصدا و ساکت و صامت اما پر تاثیر است. صداقت هر کسی را می توان در اعمال او دید اما اقوال و گفتار هرگز قادر به بیان این معنا نمی باشند.

خداوند نیز در قرآن مجید می فرماید

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ

المسلمين (سوره فصلت آیه ۳۳)

یعنی هیچ کسی زیباکلامتر از او نیست که با زبان دعوت به خدا

نماید و با "عمل صالح" نیز بگوید من از مسلمانان هستم.

این آیه نیز "عمل صالح" را جزء شرایط دعوت در داعی معرفی

می کند. پس نتیجه می گیریم که قواعد دعوت در عناوین ذیل خلاصه می شوند.

۱- حکمت ۲- موعظه ۳- نیکوترین جدل ۴- تمثیل

۵- عمل صالح یا دعوت صامته.

از جمله شیوه‌های تبلیغ و دعوت رسول الله (ص) این بود که اشخاصی را به عنوان سفیر خویش به میان اقوام و ملل و به حضور روساء و ملوک کشورها می‌فرستاد و طی نامه‌ای آنان را دعوت به پذیرش اسلام می‌کرد.

اولین سفیر پیغمبر اسلام (ص) شخصی بود بنام " مصعب ابن عمیر ". مصعب جوان تازه مسلمان شده‌ای بود که در اثر روشندلی و ذکاوت مسلمان شده و از خانواده کافر خویش جداگشته بود در حالیکه تنها فرزند پدر و مادر نیز محسوب می‌شد. مصعب از طرف پیغمبر به عنوان اولین سفیر اسلام بمدینه (یشرب) اعزام شد و آنان را دعوت باسلام نمود شخص پیغمبر نیز یکبار به عنوان دعوت‌عازم شهرطایف شد و کفار و مستمکاران آنحضرت را سنگباران کردند و آزار رساندند.

همراه با اوج انقلاب و گسترش اسلام پیغمبر نیز سفرای زیادی به کشورهای دور و نزدیک فرستاد و سران و مردم آن کشورها را به اسلام دعوت نمود. اکنون اسامی عده‌ای از سفراء پیغمبر را در اینجا ذکر میکنیم

۱- " عبدالله ابن حذافه سهمی ". سفیر پیغمبر به ایران و بدربار کسری (پادشاه ایران) بود. کسری (خسرو پرویز) از ناراحتی و شدت استکبار عبدالله ابن حذافه را تحقیر نمود و نامه پیغمبر را پاره کرد.

۲- " حاطب ابن ابی بلتعه " سفیر اسلام در مصر و برای دعوت " مقوقس " بود. مقوقس به او احترام زیاد قائل شد و اسلام پذیرفت و هدایائی به خدمت پیغمبر فرستاد.

۳- " دحیه کلبی ". دحیه ابن خلیفه الکلبی همراه ابوسفیان و چند نفر دیگر به عنوان سفیر اسلام به روم اعزام شدند و نامه دعوت پیغمبر را به قیصر رساندند.

۴- " عمرو بن امیه ". سفیر پیغمبر در حبشه (اتیوپی)

۵- "سليط ابن عمرو" . سفير پيغمبر برای دعوت پادشاه يمامه
هوزه بن علي الحنفی .

۶- "عمرو ابن عاص" . سفير پيغمبر در سرزمين "عمان"

۷- "حرمله ابن زيد" . پيغمبر (ص) در سال ۹ هجری هنگام
جنگ تبوک یک "هيئت سفرا" برای دعوت مردم شهر ساحلی "ايله" -
در کنار دریای سرخ - و حومه آن و نیز بزرگشان "یوحنا ابن روبه" اعزام
داشت . این هیئت سفرا متشکل بود از حرمله ، زيد و حریث ابن زيدوایی
و شرحبیل .

۸- "مهاجر ابن ابی امیه" سفير پيغمبر در قسمتی از اراضی یمن
و دربار پادشاهان حمیر .

۹- "خالد ابن ولید" . سفير پيغمبر در همدان (شهری بوده در
نزدیکی دریای عمان) خالد شش ماه در آنجا اقامت داشت و مردم را دعوت
با سلام میکرد اما کسی نمی پذیرفت .

۱۰- "علی ابن ابی طالب" سفير بعدی پيغمبر در همدان شد .
پس از اقامت علی ابن ابی طالب در همدان همه اهالی در عرض یک روز
اسلام قبول کردند (مکاتیب الرسول ص ۱۹۲)

۱۱- "حذیفه ابن یمان" . سفير اسلام در سرزمین هندوستان و
دربار حاکم آنجا بنام "سرباتک" . از قرار معلوم سرباتک تحت تاثیر قرار
گرفت و مسلمان شد (ص ۳۸ مکاتیب الرسول) .

۱۲- "عبدالله ابن عوسجه" سفير پيغمبر در میان قبیله حارثه
ابن قریظ .

۱۳- "جریر ابن عبدالله بجلی" . سفير پيغمبر در میان قبائل
ذی الکلاع الحمیری .

این ها اسامی تعدادی از سفراء پيغمبر اسلام در کشورهای مختلف
آنروز بود که ملاحظه فرمودید . پس بنابراین پيغمبر اسلام دین را از سیاست

جدا نمیدانسته بلکه رسالت همان اصلاح سیاست و هدایت امور سیاسی جامعه در کانال و مسیر صحیح می باشد. در بعضی موارد بویژه دستوراتی از پیغمبر صادر شده که تاکید ویژه ای بر تلفیق مسائل و مسئولیتهای عبادتی و سیاسی دارد. یکی از این موارد نامه ای است که پیغمبر اسلام باولین سفیر اسلام در مدینه (یشرب) یعنی مصعب ابن عمیر داده است. او که به عنوان سفیر پیغمبر در مدینه اقامت داشت و مردم را به اسلام دعوت می کرد، آنحضرت طی نامه ای دستور فرمودند مصعب نماز جمعه نیز اقامه کند. متن نامه از اینقرار است.

کتابه (ص) الی مصعب بالمدینه لا اقامه الجمعة اما بعد فانظر
اليوم الذي تجهرون فيه اليهود بالزبور لسبتهم ، فاجمعوا نساءكم و ابنائكم
فاذا مال النهار عن شطره عند الزوال من يوم الجمعة فتقربوا الى الله
بركعتين. ^۱

ترجمه

نامه^۲ پیغمبر (ص) به مصعب در مدینه برای اقامه نماز جمعه
همچنانکه می بینی یهودیان در روز شنبه تظاهر به زیور می کنند
ظهر روزهای جمعه شما نیز زنان و فرزندانان را جمع کنید و باخواندن دو
رکعت نماز بخدا تقرب جوئید و خود را نزدیک خدا سازید.

مصعب در مدینه سفیر سیاسی پیغمبر و داعی و مبلغ اسلام و
امام جمعه بود، معلم قرآن و عقاید نیز بود. در کلاسهای ویژه ای که
تشکیل می داد قرائت قرآن به تازه مسلمان شده های یشرب یاد می داد.
سفرای دیگر پیغمبر نیز بنا باقتضای موقعیت شان چنین بودند.
وقتی پدر و مادر سرمایه دار مصعب از اسلام او با خبر شدند
مدتی زندانی اش ساختند و... مصعب اولین نماز جمعه را در مدینه بها
داشت. او در سن چهل سالگی در جنگ بدر به شهادت رسید.

دعوت خود مرحله و حلقه ای از استراتژی کلی اسلام در جهت نشر اسلام و ابطال آئین های شرک و کفر و نظامات ستمگر حاکم بر ممالک می باشد. سفرای اسلام با بکار گرفتن اصل دعوت در سیاست خارجی اسلام، وحدت کاذب جامعه شرک و ستم زده را تجزیه کرده و زمینه سلطه جائزانه حاکمان ناحق را تضعیف می کنند. به دنبال این مسئله حکام کافر و ظالم برای جلوگیری از اندیشه ها و اعتقادات آزادی بخش اسلامی ممانعت قاهرانه به عمل می آورند. یعنی با توسل به زور و سلطه جلو دعوت اسلامی را گرفته و مردم تحت سلطه خود را با ارباب ازگرایش باسلام باز میدارند.

نمونه این واقعیت همان خسروپرویز باصطلاح شاهنشاه ضد خدا و ضد خلق ایران ساسانی است که نامه دعوت پیغمبر را پاره کرد. اسلام نیز موضع دفاعی بخود می گیرد و اسلحه را با اسلحه پاسخ می دهد، و بدینوسیله جهاد آزادیبخش در سطح جهانی شروع می شود. و انشاء... در بحث جهاد اینرا بررسی خواهیم کرد.

و لذا می توان گفت دعوت ابتداء مسالمت آمیز است و حالت ابلاغ اسلام را دارد. اما اگر ستمگران مانع تبلیغ اسلام به توده های مردم بشوند بناچار باید آنها را با توسل بقدرت و قهر از سر راه برداشت. این مسئله در برخی از نامه های پیغمبر که به پادشاهان نوشته مشاهده می شود. مثلا در نامه ای که به جیفر (بروزن حعفر) و عبدجلندی

پادشاهان عمان نوشته ، آنانرا تهدید نموده است که اگر اسلام را نپذیرند
و مانع تبلیغ اسلام به مردم شوند لشکریان اسلام " پادشاهی و سلطنتشان
را سرنگون خواهند ساخت "

... وَإِنْ أُبَيِّتُمْ أَنْ تَقْرَأُوا بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّ مَلِكَكُمْ زَائِلٌ عَنْكُمْ وَخِيَلِي
تَحِلُّ بِسَاحَتِكُمْ وَتُظْهِرُ نَبُوتِي عَلَى مَلِكِكُمْ .^۱

بنابراین دعوت دومرحله اساسی تبلیغ مسالمت آمیز و قهر و
برخورد مسلحانه یا مانعین را دارا می باشد .

۴- خلاصه مطالب درس

- از سخنانیکه تا اینجا بیان گردید نتایج ذیل را میتوان بدست آورد
- ۱- دعوت غیر مسلمان به پذیرش دین اسلام به عنوان یک تکلیف دینی و سیاسی برای همهٔ مسلمانان واجب است و اولین وظیفه یک مسلمان در اولین برخورد با کفار همانا دعوت باسلام است.
 - ۲- مهمترین وظیفه و رسالت سفارتخانه های اسلامی در کشورهای غیر مسلمان بر تبلیغ درست و صحیح اسلام و اجراء برنامه دعوت استوار است.
 - ۳- سفراء پیامبر اسلام در میان قبائل و نیز ممالک غیر مسلمان به منظور دعوت باسلام با آنها می شدند.
 - ۴- دعوت باید با توجه به شرایط زمانی و مکانی بانیکوترین روش - موعظه حسنه - انجام پذیرد و در این باره شیوه دعوت پیامبر (ص) الگو می باشد.
 - ۵ - مبانی مورد دعوت در درجه اول پذیرش توحید خداوند ، نبوت و خاتمیت حضرت محمد (ص) و ایمان به معاد و مسائل ملازم آنها می باشد.
 - ۶- در استراتژی تبلیغی و ارشادی اسلام " دعوت " مرحله پیش از جهاد است و تهاجم قبل از دعوت حرام می باشد.

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده :

- ۱- قرآن مجید
- ۲- القواعد الفقهية آية الله العظمى مرحوم سيد حسن بجنوردی
- ۳- الحلال والحرام في الإسلام يوسف القرضاوی
- ۴- تحرير الوسيلة آية الله العظمى امام خميني
- ۵- تاريخ بيداري ايرانيان ناظم الاسلام کرمانی
- ۶- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی س . ح . روحانی



اصول سیاست خارجی اسلام (۲)

نهی سبیل ...

- ۱- معنای قاعدهٔ نهی سبیل کافرین بر مسلمین
- ۲- مدارک شرعی قاعدهٔ نهی سبیل
- ۳- موارد تطبیق قاعدهٔ نهی سبیل بر موضوعات فقهی
- ۴- نمونه‌های استعمال قاعدهٔ نهی سبیل
توسط فقهاء متاخر اسلام



در ایستگاه ————— درس یکی دیگر از اصول
حاکم بر سیاست خارجی اسلام را مورد بحث و شناسائی قرار خواهیم داد .
این اصل بر تمام روابط خارجی و بین الملل اسلام در زمینه های گوناگون
نظامی ، سیاسی و اقتصادی و . . . حاکمیت دارد . و تمام روابط باید
بر این پایه برنامه ریزی و کنترل شود . این اصل مهم و اساسی " قاعده
نفی سبیل " نام دارد که خود خلاصه " قاعده نفی سبیل کفار بر مسلمین "
می باشد . در صورت عملی شدن این اصل و قاعده فقهی کفار و بیگانگان
کوچکترین راه نفوذ و تسلط سیاسی ، نظامی و اقتصادی بر مسلمین نخواهند
داشت این اصل و قاعده برنده فقهی ضامن پاسداری و حراست از استقلال
اسلام و مسلمین در تمام زمینه ها می باشد و باید ما آنرا دقیقاً بشناسیم و
مورد عمل قرار بدهیم ، قاعده ای که راه هرگونه اسارت و بردگی سیاسی و
. . . را بروی مسلمین بسته و حریت و استقلالشان را تضمین می نماید . در
این درس برای هرچه بهتر پیاده شدن مقصود و ادای حق مطلب ، بحثهای

مربوط به "قاعده" نفی سبیل کفار بر مسلمین" را در عناوین و بخش های ذیل ادامه خواهیم داد

۱- معنای قاعده: نفی سبیل کافرین بر مسلمین؟

۲- مدارک شرعی قاعده: نفی سبیل .

۳- موارد تطبیق قاعده: نفی سبیل بر موضوعات فقهی .

۴- نمونه های استعمال قاعده: نفی سبیل توسط فقهاء متاخر

اسلام .

اینها عناوین کلی مربوط به قاعده: نفی سبیل هستند و طی این درس جزئیات مربوط به آن را شناخته و بر عظمت و توان تشریعی و تفوق حیرت انگیز قاعده: مزبور در حل مشکلات سیاست خارجی اسلامی آشنا خواهیم شد .

و اینک از قسمت اول آن بحث را دنبال می کنیم .

برای درک معنای این اصل و قاعده مهم فقهی ابتداء باید معنای واژه "سبیل" بتنهائی معلوم و روشن شود. سبیل در لغت بمعنای "راه" می باشد. اما گاهی بمعنای شریعت و قانون نیز بکار برده می شود. منظور از "سبیل" در اینجا همان معنای اصطلاحی و دوم می باشد. یعنی قانون و شریعت. فقیه متتبع معاصر صاحب کتاب القواعد الفقهیه نیز آنرا چنین معنی کرده است^۱

واژه "نفی" نیز در اینجا بمعنای بسته شدن می باشد.

پس مفهوم و معنای قاعده نفی سبیل کافرین بر مسلمین چنین است

خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچگونه راه نفوذ و تسلط

کفار بر مسلمین را باز نگذاشته و هرگونه راه تسلط کافرین بر مسلمین را بسته است. پس کافر در هیچ زمینه نمی تواند شرعا مسلط بر مسلمانان باشد.

هرگونه رابطه و اعمالی که منجر به تفوق کافرین بر مسلمین باشد

انجام دادن آن بر مسلمین حرام می باشد. با قاطعیت می توان گفت

قاعده نفی سبیل در روابط خارجی اسلام و مسلمین باصطلاح "حق وتو"

دارد. اگر یک قرار داد سیاسی و اقتصادی و اگر یک مقاوله نظامی و حتی

فرهنگی به عنوان مقدمه و زمینه تسلط کفار بر مسلمین تلقی شود ، قاعدهء نفی سبیل پای در میان می‌گذارد و آن قرارداد و مقاوله را باطل میسازد . "نفی سبیل" از "قواعد ثانویه" فقهی است . در فقه اسلام دو نوع قواعد وجود دارد . یک نوع آن "قواعد اولیه" نام دارد . و —نوع دیگرش "قواعد ثانویه" . قواعد ثانویه همان قواعد حاکمه فقهی هستند و بر دیگر مسائل و قواعد فقهی حکومت دارند . یعنی در موارد ویژه به عنوان یک ضرورت در جهت دفع ضرر اساسی از بیضهء اسلام و حاکمیت آن و یا حفظ منافع حیاتی جامعه اسلامی با نام فقهی "عنوان ثانوی" قواعد اولیه را از لحاظ عمل خنثی می‌سازند . فی المثل همه می دانند تخم مرغ در اسلام از غذاهای حلال می‌باشد . اما اگر با تشخیص پزشک خسور دس آن موجب ضرر جانی شود در اینجا می‌گویند تخم مرغ عنوان ثانوی پیدا کرده و حرام می‌باشد .

عنوان اولی آن عدم ضرر و زیان و حلیت است .

عنوان ثانوی آن ضرر و زیان و حرمت است . در اینجا آن حلیت

بر اساس قاعدهء فقهی موسوم به "قاعدهء لاضرر" تبدیل بحرمت شد .

در روابط و سیاست خارجی نیز قاعدهء "نفی سبیل" چنین نقشی

دارد . یعنی حتی در صورتی که قراردادی میان مسلمین و کفار بسته شده ، به محض اینکه کشف شود این قرارداد بزبان جامعه اسلامی است قاعدهء نفی سبیل خود بخود آنرا لغو و باطل می‌سازد . هر چند که قرارداد بسته شده و بر طبق یک قاعدهء فقهی دیگر که "وجوب وفای به عهد" (أَوْفُوا بِالْعَهْدِ) نام دارد فسخ آن جایز نیست ، اما بدلیل کشف ضرر قاعدهء نفی سبیل وارد میدان و معرکه می‌شود و قاعدهء "أَوْفُوا بِالْعَهْدِ" را خنثی و بی‌تاثیر می‌کند و حاکمیت خود را اعمال مینماید . و این بر اساس عنوان ثانویه ای است که آن قرارداد پیدا کرده است .

مثال دیگری در این زمینه مسئله را روشنتر خواهد کرد
 کشتن مسلمان حرام و از جمله گناهان کبیره می باشد. و این از
 مسلمات فقه اسلام است. و قاتل باید قصاص شود و در صورت خطائی بودن
 قتل "دیه" بپردازد.

اما اگر در صحنه قتال و جنگ میان مسلمین و کفار تعدادی از
 مسلمانان اسیر دست دشمن شوند. و دشمن بوجود آنان "تترس" بکند.
 یعنی آنان را در جلو و پیشاپیش خود قرار داده و بدانوسیله پیشرفت نماید
 بمنظور اینکه بر سرزمین اسلام و مسلمانان تسلط پیدا کند و فتح نماید، در
 اینجا قاعده نفی سبیل وارد عمل می شود و با توجه به عنوان ثانوی که
 موضوع پیدا کرده حرمت قتل تبدیل به جواز می شود، تا از پیشرفت و تسلط
 کفار جلوگیری شود.

پس نفی سبیل عبارت از بسته شدن هرگونه راه تسلط کفار نسبت
 به مسلمین است.

۲- مدارک شرعی قاعده نفی سبیل

اکنون که معنا و مفهوم قاعده نفی سبیل روشن شد بپردازیم به بررسی مدارک آن . منظور این است که معلوم شود فقهاء از چه آیه و یا حدیثی این قاعده فقہی را استخراج کرده اند ؟

پاسخ این سؤال این است که قاعده نفی سبیل کافرین — بر مسلمین از لحاظ مدرک و سند بسیار معتبر و محکم است . اعتبار و سندیت آن ناشی از چهار چیز است

۱- آیه ۱۴۱ سوره نساء

۲- یک حدیث مشهور نبوی (حدیث اعتلاء)

۳- اجماع فقهاء

۴- مناسبت حکم با موضوع^۱

و اکنون این چهار مطلب را تک تک مورد بحث قرار می دهیم . خداوند در آیه ۱۴۱ سوره نساء قاعده نفی سبیل را تشریع

فرموده است . متن آیه مزبور چنین است

... وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا .

یعنی هرگز خداوند نه در گذشته و نه در آینده برای کافران

۱- القواعد الفقهیه ج ۱ ص ۱۶۱-۱۵۷ مراجعه شود

نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نگذاشته و باز نخواهد نمود .
 اصل و اساس قاعدهء نفی سبیل از این آیهء قرآنی اتخاذ شده
 است . و منظور از بسته شدن راه تسلط، تسلط تکوینی و فیزیکی نیست .
 چرا که این بسته به میزان تحرک و تلاش و عمل خود مسلمانان میباشد که با
 تلاش پی گیر خود را خودکفا و مستقل کنند و در برخوردهای فیزیکی مغلوب
 واقع نشوند . منظور بسته شدن راه تسلط تشریعی و تقنینی کفار نسبت به
 مسلمین است . یعنی قوانین فقه و حقوق بین الملل اسلامی هیچگونه راه
 تسلط را برای کافران و غیر مسلمانان باز ننموده و لذا اگر مسلمین در
 سیاست خارجی خود این قوانین و مقررات را رعایت کنند و بکار بگیرند^۱
 تحت سلطه قرار نخواهند گرفت .

جالب این است که خداوند در آیهء مزبور تسلط کفار بر مسلمین
 را با حرف "لن" نفی نموده است . در ادبیات عرب "لن" برای "نفی"
 ابد" استعمال می شود . یعنی هرگز و هرگز در تمام زمانها از لحاظ تشریعی
 کفار راه نفوذ و تسلط بر مسلمین را ندارند .

حدیث اعتلا

مدرک و دلیل دیگر قاعدهء فقهی نفی سبیل کفار بر مسلمین ،
 " حدیث اعتلا " می باشد .

این حدیث در کتاب " من لایحضره الفقیه " جلد ۴ باب میراث
 اهل الملل از پیغمبر اسلام روایت شده است ، و متن آن چنین است .
اَلْاِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ وَالْكَافِرُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجِبُونَ وَلَا
يُورِثُونَ ^۱

ترجمه . اسلام همیشه علو و برتری نسبت به سایر مکاتب و ملل را دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد و کافران بمنزلهٔ مرده‌ها هستند، . این حدیث از نظر سند خوب و مشهور بین فقها می‌باشد، از نظر معنا و مفهوم نیز موید دیگری برای تثبیت قاعدهٔ نفی سبیل می‌باشد . و علو و شوکت اسلام مساوی با علو و شوکت پیروان اسلام و مسلمین میباشد و لذا اگر مسلمانان این شریعت عالیّه را عمل نمایند هرگونه راه نفوذ کفار بر آنان بسته است .

" اجماع فقهاء " دلیل و سند دیگر قاعدهٔ نفی سبیل اجماع محصل و قطعی فقهاء بر این مطلب می‌باشد که در اسلام هیچگونه قانونی وجود ندارد که موجب تسلط کافر بر مسلمان گردد . بلکه جمیع احکام و قوانین شریعت اسلام بر اساس علو و آزادی مسلمان از سلطهٔ غیر مسلمان می‌باشد . و این مسئله شواهد و نمونه‌ها زیاد دارد مانند عدم جواز تزویج زن مسلمان با مرد کافر و عدم صحت ولی و قیم قرار دادن کافر بر مسلمان ... ۱

" مناسبت حکم با موضوع "

یکی از دلایل سندیت این قاعده مناسبت حکم با موضوع است . منظور از آن این است که شرافت و اصالت اسلام و ماهیت توحیدی آن که فقط باید برای خدا تعبد و تذلل کرد و نه غیر آن خود بخود مقتضی این است که خداوند قانونی را که موجب حقارت و پستی و ذلت مسلمان در برابر غیر مسلمان بوده باشد ، جعل و تشریع نکند چرا که این با اهداف

عالیه اسلام مطابقت ندارد .

خداوند خودش در قرآن مجید می‌فرماید

و لله العزه و لرسوله و للمؤمنين و لكن المنافقين لا يعلمون^۱

یعنی عزت ویژه خداوند و پیغمبرش و مومنین می‌باشد .

طبق این آیه عزت منحصر بخدا و پیغمبر و مسلمانان می‌باشد .

پس باید علی القاعده راه هرگونه تسلط و نفوذ و برتری تشریعی کفار بر مسلمین نفی شود . و یکی از نشانه های کامل بودن دین نیز می‌تواند همین باشد .

پس بنابراین از مجموع سخنانمان تا اینجا نتیجه ای که به دست

می‌آید این است :

قاعده نفی سبیل کافران بر مسلمین دارای مدرک و سند محکم

قرآنی و سنتی می‌باشد و عقل نیز برآن حکم می‌کند . و اجماع فقهاء نیز

دلیل دیگری براین مسئله می‌باشد و لذا در تنظیم سیاست خارجی اسلام

باید از آن استفاده نمود . و باید آنرا پایه و اساس روابط خارجی و قرار -

دادهای خارجی قرار داد . یعنی از قاعده نفی سبیل باید به عنوان

محک روابط و قراردادهای خارجی استفاده کرد .

اکنون که معنا و سند قاعدهٔ "نفی سبیل" روشن شد می پردازیم به بررسی موارد تطبیق عملی آن. موارد تطبیق این قاعده در صحنهٔ عمل بسیار زیاد و در این درس غیر قابل احصاء می باشد. ما فقط به موارد مهم و کلی می پردازیم.

۱- "عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان"

یکی از موارد عمل قاعدهٔ نفی سبیل نفی ولایت و سرپرستی بر مسلمانان می باشد. براساس این قاعده کافر نمی تواند هیچگونه ولایتی بر مسلمان اعم از زن، مرد و کوچک و بزرگ و فرد و اجتماع داشته باشد. و لذا یک کافر و غیر مسلمان نمی تواند حاکم، رئیس جمهور و قاضی مسلمانان شود. زیرا اینها از مصادیق و انواع ولایت محسوب میشوند و قاعدهٔ فقهی نفی سبیل کافر بر مسلمین آنرا نفی می کند و —مردود می دارد.

همچنین از نتایج صریح این قاعده و از مصادیق عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان می توان موارد زیر را ذکر کرد.

کافر حق ندارد و صحیح نیست که قیم ایتام و بچه های صغیر مسلمان شود. چنانکه جایز نیست کافر "قیم" مسلمان دیوانه و سفیه باشد. همچنین در صورتیکه مسلمانی فوت شود و بمیرد و بچه یا بچه های او تسلمان نباشند و کافر باشند حق تجهیز و کفن و دفن او را ندارند و هیچ

لزومی نیز ندارد که دیگر مسلمانان از آنها اجازه و اذن کفن و دفن بگیرند آن جنازه متعلق به مسلمین است . عکس مطلب نیز درست است یعنی در صورت کافر بودن والدین و مسلمان بودن فرزندشان ، حق تجهیز و کفن و دفن فرزند در صورت مرگ با مسلمین است و نه با پدر و مادر کافرش . همه اینها بخاطر قاعده نفی سبیل و بسته بودن راه هرگونه تسلط و علو و ولایت کافر بر مسلمان است .

پس با توجه به مراتب مختلف و گوناگونی که " ولایت " دارد ، کافر در هیچ یک از این مراتب جایز نیست بر مسلمان اعم از فرد و اجتماع ولایت پیدا کند .

۲- " عدم نیاز باذن پدر کافر در نذر فرزند مسلمان "

عده‌ای از فقهاء شیعه معتقدند که اگر پدر مسلمان با نذر فرزند مسلمانش موافقت نکند و اجازه و اذن ندهد ، نذر او منعقد نمی‌شود و صحیح نمی‌باشد .

بنابر صحت این قول و پذیرش آن ، این مسئله در مورد پدر کافر صدق نمی‌کند . یعنی فرزند مسلمان به هیچ وجه نذرش مشروط با اجازه و اذن پدر کافرش نمی‌باشد . این نیز یکی از موارد تطبیق و نتایج قاعده نفی سبیل کافر بر مسلمین می‌باشد .

۳- " عدم جواز تولیت کافر بر اوقاف مسلمین "

مسئله وقف و اموال و املاک وقفی در اسلام و فقه اسلامی از موارد پراهمیت و حساس می‌باشد . و تولیت و سرپرستی این اوقاف و وقفیات دارای شرایط ویژه‌ای است .

از جمله این شرایط این است که متولی و سرپرست اوقاف کافر نباشد . بنابراین مدارس و بیمارستانهای وقفی ، مزارع وقفی ، باغات وقفی

و... تولیت شان نباید در دست غیر مسلمان و کافر باشد. فقها ما "عدم جواز تولیت کافر بر اوقاف مسلمین" را از قاعده "نفی سبیل استفاده می کنند.

همچنین اگر ملکی و شیئی وقف اولاد شود و در طول زمان متولی آن مرتد شود و از اسلام برگردد، تولیت او نیز خود بخود لغو می شود.

۴- "عدم ثبوت حق شفعه برای کافر"

در بخش معاملات و تجارت فقه اسلامی بابی و فصلی وجود دارد که بآن "کتاب شفعه" می گویند. و در آن از حق الشفعه بحث می شود. منظور از "حق الشفعه" این است که اگر انسان بخواهد مثلاً ملک و یا خانه خود را بفروشد و آن ملک و خانه را بطور مشاع با کسی شریک باشد، حق تقدم خرید بآن شریک می باشد. اگر او بخواهد سهم شریکش را بخرد کسی حق خرید ندارد مالک نیز حق فروش بجز شریک خود را ندارد و این را اصطلاحاً حق الشفعه می نامند که متعلق به شریک است.

حالا فرض کنید کسی با یک کافر بچیزی و ملکی به صورت مشاع شریک باشند و مسلمان بخواهد حق و سهم خود را بفروشد حق الشفعه از شریک کافرش ساقط است. و فرد مسلمان می تواند سهم خود را بهرکس که بخواهد بفروشد.

نتیجه ای که از این مسئله در سیاست خارجی می توان گرفت، خرید و فروش سهام شرکت‌های است که کشورهای مسلمان و یا افراد مسلمان در کشورهای گوناگون اروپائی و امریکائی و غیر آن دارائی باشند. مانند سهامی که ایران در برخی از شرکت‌های آلمان غربی دارد. و یا شرکت‌های که با سرمایه گذارهای خارجی در کشورهای مسلمان تاسیس شده. در مورد شرکت‌های اخیر در صورت احساس ضرر بیش از نفع برای مسلمین طبق قاعده "نفی سبیل اساساً باید لغو گردد مانند شرکت امریکائی نفت آرمکو

در عربستان زیر سلطه آل سعود و . . .
 بهرحال عدم ثبوت حق الشفیع برای کافر از نتایج عملی قاعده
 نفی سبیل کافر بر مسلمین می باشد .

۵- "عدم جواز تزویج زن مسلمان با مرد کافر"
 یکی از نتایج و موارد تطبیق قاعده نفی سبیل عدم جواز تزویج
 زن مسلمان با مرد کافر می باشد . زیرا که مرد با ازدواج ولایت شوهرانه بر
 زن پیدا می کند در صورتیکه خداوند هرگونه تسلط و ولایت کافر بر مسلمان
 را نفی کرده است .

ع- "بطلان نکاح در صورت کافر شدن مرد"
 اگر همسر مسلمان زن مسلمانی مرتد شود یعنی از دین اسلام
 خارج شود ، عقد نکاح و ازدواجشان خود بخود فسخ و باطل می شود و آن
 زن برآن مرد حرام می شود . زیرا که با ارتداد کافر شده و کافر نیز طبق
 قاعده نفی سبیل راه نفوذ و حق سرپرستی بر مسلمان را ندارد .

۷- "سقوط حق قصاص"
 اگر مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد ورثه مسلمان مقتول حق
 دارند قاتل را قصاص نمایند . اما اگر ورثه مقتول مثلاً فرزندان کافر
 باشند حق ندارند آن قاتل مسلمان را قصاص کنند .
 زیرا این نوعی برتری کافر بر مسلمان و ولایت داشتن کافر بر
 مسلمان مقتول و قاتل است . و طبق قاعده نفی سبیل کافرین بر مسلمین
 این ولایت مردود می باشد . اگر مقتول یکی یا چند نفر از اولادش مسلمان
 باشند حق قصاص با آنان منتقل می شود و گرنه حاکم شرع اسلامی قاتل را

فقه سیاسی اسلام

جلد دوم

اصول سیاست خارجی

تألیف: ابوالفضل شکوری

مشخصات کتاب

نام کتاب فقہ سیاسی اسلام (جلد دوم)

مؤلف ابوالفضل شکوری

حق چاپ و نشر مخصوص مؤلف

تیراژ: ۲۰۰۰۰

نوبت چاپ : اول

تاریخ انتشار: شهریور ماه ۶۱

صفحه و قطع : وزیری

چاپ از: آراین

اصول سياست خارجي اسلام (۱)

دعوت

- ۱- وجوب دعوت
- ۲- اسلوب دعوت
- ۳- مراحل دعوت
- ۴- خلاصهء مطالب درس

... در ابتدای این سلسله مباحث گفته

شد که مسائل سیاسی فقه اسلام در دو قسمت سیاست داخلی و سیاست خارجی مطرح می باشد. تا اینجا موضوعات و بخشهایی از مباحث مربوط به سیاست داخلی را بررسی کرده و نتایجی گرفتیم.

اکنون می خواهیم موضوع سخن را عوض کرده و بررسی " اصول سیاست خارجی اسلام " را شروع کنیم. ضمناً تذکر این نکته در همین جا مناسب بنظر می رسد که بدانیم آنچه در این درسها به اسم فقه سیاسی اسلام در زمینه سیاست داخلی و سیاست خارجی مطرح شده و یا میشود، تنها قطرات کوچکی از دریای بیکران و موج و عمیق فقه اسلام است و نه تمام آن.

ما در این درسها تنها به بررسی خطوطی از فقه سیاسی اسلام پرداخته ایم به امید اینکه فتح باب و مقدمه ای باشد برای بحثها و تحقیقات دامنه دار تر از ما آگاهتران نسبت به فقه اسلام. این بررسیها می تواند انجام وظیفه مکلفین در برابر خون و رنج و محنت و غربت فقهاء شهید اسلام از شاگرد مکتب تفسیر و تفقه مکتب امام سجاد " سعید ابن جبیر " گرفته تا شهید اول و شهید ثانی (مولفین شرح لمعه و لمعه) و شهیدانی

همچون مطهری و محمدباقر صدر و بالاخره کاروان همیشه روان " شهداء الفضيله" ^۱ تلقی شود.

... بهر حال اولین بحث از اصول سیاست خارجی اسلام اصل دعوت است. " دعوت" اولین گام و اولین اصل در سیاست خارجی اسلام است. و شیوه دعوت در سیره انبیاء سلف و شخص پیغمبر اسلام روشن شده است. بحث دعوت در قسمتهای ذیل ادامه خواهد یافت.

۱- وجوب دعوت

۲- اسلوب دعوت

۳- مراحل دعوت

۴- خلاصه مطالب درس.

۱- وجوب دعوت

مسلمین و رهبر اسلامی در اولین برخورد و یا اولین امکان باید کفار را دعوت به مسلمان شدن و پذیرش توحید و نبوت حضرت محمد بن عبدالله (ص) و دیگر مسائل اعتقادی اسلام بنمایند .

بنابراین "دعوت" عبارت است از درخواست پذیرش اسلام از غیر مسلمین توسط مسلمین . درخواست کننده اصطلاحاً "داعی" نامیده می شود . "داعی" در دعوت خود باید قصد قربت داشته باشد . یعنی این عمل را به منظور جلب رضایت خدا و به عنوان یک تکلیف الهی انجام بدهد . در غیراین صورت مورد قبول خداوند نمی باشد .

"دعوت" از احکام منصوصه اسلام می باشد . و جزء ضروریات دین اسلام است . یعنی در مورد آن آیه و دستور صریح و روشن در قرآن مجید آمده است . مسئله ای نیست که بطور غیر مستقیم توسط اجتهاد مجتهدین استنباط شده باشد .

ولذا اهمیت بسیاری دارد . فقهاء معمولاً وقتی از جهاد بحث می کنند ، دعوت را نیز ضمن "کتاب جهاد" بحث می کنند . چون آنرا به عنوان عمل واجب قبل از جهاد مسلحانه علیه کفار ظالم تلقی می کنند . روایات و احادیث مربوط به دعوت در کتب حدیثی نیز جزء کتاب جهاد گنجانده شده است و محدثین و فقهاء کتاب جداگانه و مستقلی برای آن

باز نکرده اند. اما با توجه به مسائل متعددی که مربوط به بحث دعوت می شود، شایسته است بطور جداگانه و مستقل مطرح شود.

همانطور که گفته شد در تقسیم بندی فقهی دعوت جزء مسائل عبادتی است یعنی باید بقصد نزدیکی و قربت بخداوند انجام پذیرد. و اکنون نصوص مربوط به دعوت را در قرآن ملاحظه میکنیم.

— اَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ^۱

یعنی دعوت کن مردم را به راه پروردگارت با حکمت و با پند زیبا و مناظره کن با آنان از نیکوترین راه، براستی که خداوند داناترین است نسبت با آنان که گمراه شدند و هم او داناترین است نسبت به حال هدایت یافتگان.

خداوند در این آیه با کلمه "امر" اَدْعُ إِلَى... وجوب دعوت را اعلان داشته است. با توجه به اینکه صیغه و کلمه امر دلالت بر وجوب مامور به دارد (به جز آن مواردی که با قرینه استثناء شده باشد) و نیز با توجه به سیره و سنت سیاسی پیغمبر اسلام که مسئله دعوت را در سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود، وجوب دعوت برای مسلمین محرز و مسلم می باشد. تنها مسئله ای که میتواند مورد اختلاف نظر بین فقهاء قرار بگیرد واجب کفائی و یا واجب عینی بودن آن است. چون در تکالیف اسلامی دو نوع وجوب ملاحظه می شود. یکی وجوب عینی نام دارد که به شخص مکلف عیناً واجب است و با انجام دادن دیگران از ذمه او ساقط نمیشود مانند تکلیف نماز و... که هرکس خودش باید آنرا بجا آورد. و دیگر

واجب کفائی است . یعنی بر همهٔ مسلمین واجب است اما اگر عده ای از مسلمین آنرا بجا آورده اند از دیگران نیز کفایت می کند و لازم نیست فرد فرد مسلمانها اهتمام بآن بکنند . مانند "رباطه" یعنی مرز داری و حفاظت از سرحدات سرزمین اسلامی . رباطه بر هر فرد مسلمان بالغ و عاقلی واجب می باشد . اما وجوب آن "کفائی" است .

در مسئلهٔ دعوت نیز ممکن است ما آنرا یا واجب کفائی و یا واجب عینی بدانیم . اما نظر مشهور فقهاء بر این است که واجب کفائی است . چنانکه خود جهاد مسلحانه با دشمنان اسلام نیز واجب کفائی است .

هیچ مسلمانی حق ندارد قیل از آنکه کفار را بپذیرش اسلام دعوت کند با آنان جنگ و جهاد نماید . دعوت امر واجب است که باید قبل از شروع جهاد صورت بگیرد و این نظر همهٔ فقهاء می باشد . شیخ بهائی از فقهاء دوران صفویه در کتاب جامع عباسی در این باره میگوید

"قبل از جهاد انجام سه امر واجب است . اول دعوت کردن به اسلام است ، زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب او ایشانرا به شهادتین و اقرار بوحدانیت خدایتعالی و عدل او و نبوت حضرت پیغمبر (ص) و امامت حضرت امیرالمومنین (ع) و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند . و اگر بی آنکه امام کفار را دعوت به اسلام نماید ، مسلمانی یکی از ایشانرا بکشد گناه دارد اما قصاص و دیه بر او نیست .

و این دعوت لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول الله (ص) نبوده باشند . اما جماعتی را که دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به دعوت و بعثت رسول الله (ص) باشند لازم نیست لکن سنت (مستحب)

است" ۱

فقیه بزرگ تاریخ تشیع علامه حلی نیز در کتاب ارزشمند "تبصره المتعلمین" از "دعوت" بعنوان مرحله قیل از جهاد یاد کرده است^۲ یکی دیگر از آیات قرآن که وجوب دعوت از آن استفاده می شود

در سوره مبارکه شوری قرار دارد
 ... فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ . ۱

ترجمه پس مردم را به اسلام دعوت کن و استقامت کن ،
 آنچنانکه بآن مامور شده ای ! و از هوس مردم پیروی نکن .

این آیه با لحنی بسیار تند و آمرانه و قاطعانه دستور "دعوت" می دهد . و آنرا به عنوان یک ماموریت خداوندی که باید انجام پذیرد مطرح ساخته است . و پرروشن است که تخلف از فرمان این آیه با این صراحت گناه خواهد بود و امثالش واجب .

یکی دیگر از آیات دعوت این آیه قرآن است .

— وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۴

یعنی زیباترین سخن را کسی می گوید که مردم را بسوی خداوند یگانه "دعوت" می کند و خود نیز عمل صالح انجام می دهد ، و اعلان می دارد که من از مسلمانان هستم .

همینطور آیه ۱۰۸ سوره یوسف نیز در زمینه دعوت می باشد .

۱- جامع عباسی ص ۱۵۵ . (کتاب جهاد) چاپ سنگی

۲- تبصره المتعلمین صفحه ۸۰ چاپ نجف

۳- سوره شوری آیه ۱۵

۴- سوره فصلت آیه ۳۳

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُو اِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ اَنَا وَ مَنْ اَتَّبَعَنِي
وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

یعنی . بگوراه من این است که مردم را به سوی خدا دعوت کنم
براساس بصیرت و شناخت و هرکس نیز از من تبعیت کند اینگونه خواهد
بود . و خداوند پاک و منزّه است و من نیز از مشرکین نیستم .

با توجه به منطوق و مفهوم این آیات قرآنی وجوب دعوت برای
مسلمین امری مسلم می باشد . و دولت اسلام سیاست خارجی خود و روابط
خود با ملل و کشورهای بیگانه را باید براین اساس تنظیم نماید و استوار
سازد . رسالت و نقش سفارتخانه های دولت مسلمین در کشورهای کافر
کیش در درجهء اول " دعوت " رسمی آن دولت و ملت به اسلام می باشد .
و اساساً منظور از ارسال سفیر همین است چنانکه پیغمبر معظم اسلام (ص)
این کار را انجام می داد .

پیغمبر اسلام (ص) آن زمان باکثر ملل عالم و سران آنها نامه
نوشت و قاصد و سفیر فرستاد و آنها را دعوت به اسلام و توحید کرد . در
طول این درس با این دعوتها آشنا خواهیم شد .

چنانکه گفته شد "دعوت" مرحله قبل از شروع جهاد ابتدائی و آزادیبخش می باشد. دعوت موج تبلیغات توحیدی و اسلامی است که توسط مسلمین در کشورهای کفر پیشه علیه آئین کفر حاکم بر اه می افتد. در واقع نقطه اوج مبارزه عقیدتی اسلام دعوت است که خود آن منجر به جهاد آزادیبخش می شود.

در اسلام تحمیل عقیده نیست، تبلیغ عقیده هست. قرآن میگوید:
لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ...^۱

و لذا نمی توان گفت اسلام می خواهد پیروان سایر مکاتب وادیان را به قدرت اسلحه از میان بردارد. و به زور اسلحه عقیده را تحمیل کند. مطلب درست برعکس این است. مسلمانها موظفند دست به تبلیغ اسلام و دعوت مردم نسبت به پذیرش آن بنمایند. و در این راه این دشمنان خدا و مردم هستند که با ایجاد مانع برخورد سیاسی و مسالمت آمیز را تبدیل به برخورد نظامی می کنند. و مسلمانان نیز به مقام دفاع برمی آیند و بدینوسیله جهاد آزادیبخش اسلامی آغاز می شود.

یک نویسنده اسلامی این مسئله را به صورت زیر ترسیم کرده است
 "جهاد آزادیبخش نخست با یک جریان نیرومند تبلیغاتی که از جامعه اسلامی بحرکت درمی آید پدیدار گشته و مواضع اعتقادی و پایگاههای ایدئولوژیک خصم را که بر کشوری دوگانه فرمانروائی دارد درهم می کوبد و بخش اعظم جامعه سیاسی او را ضمن یک تجزیه حیرت آور و انقلابی بخود ملحق می نماید.

بنابر همین خاصیت انقلابی و انهدامی مبارزه اعتقادی است که خصم برای فرار از سرنوشت محتوم بدست و پا می افتد و از میدان پیکار عقیدتی به صحنه پیکار نظامی می گریزد و جهاد آزادیبخش با این ترتیب

به مبارزه نظامی مسلمانان با خصم تغییر شکل پیدا می کند . با آنکه جهاد آزادیبخش بواسطه خوی فطری ستمکاران و طبقات حاکمه کافرکیش بالضروره و در زمانی کوتاه از صورت جدال عقیدتی بیرون آمده و به پیکار نظامی می انجامد جز زدودن موانعی که در راه آگاهانیدن توده های مردم و بیدار کردن و گروانیدنشان به معتقدات و نظم اجتماعی عادلانه ایجاد شده است نمی باشد " ۱

لازم به یادآوری است که براساس اجماع فقهاء شیعه جهاد ابتدائی و آزادیبخش " باوجود امام عادل یا نایب او در صورت دعوت شدن واجب می شود . " ۲

تا اینجا مطالبی که گفته شد کلیاتی بود راجع به بحث "دعوت" اما برای آگاهی از کم و کیف آن و شناختن اسلوب و شیوه دعوت بحث خود را بازتر مطرح میکنیم . تا نتایج بیشتری بتوانیم بدست بیاوریم و برای این منظور عناوین ذیل را بررسی خواهیم کرد .

الف - نوع دعوت ؟

ب - اصولی که باید بآن دعوت کرد ؟

ج - قواعد و شیوه دعوت ؟

د - نمونه هایی از ارسال سفیر و دعوت جهانی پیغمبر .

۱- حقوق بین الملل اسلامی ص ۱۴ جلال الدین فارسی

۲- المختصر النافع فی الفقه الامامیه ص ۱۳۳ محقق حلی

الف - نوع دعوت؟

آنچنانکه از قرآن و سیره انبیاء سلف و پیغمبر خاتم و ائمه معصومین برمی آید "دعوت" به اسلام بدو صورت می باشد ۱- دعوت علنی ۲- دعوت سری.

تشخیص مورد زمانی و یا شخصی آن بسته به خود پیغمبر و امام بوده است که مثلاً چه زمانی دعوت آشکار و چه زمانی دعوت سری و مخفی کنند و یا چه کس و کسانی را آشکارا و چه کسانی را مخفیانه باسلام دعوت نمایند تا بیشتر موثر واقع شود. اما جایز بودن دعوت مخفی و یا آشکار هر دو جای هیچ سخنی نیست. "مومن آل فرعون" که برسالت حضرت موسی ایمان آورده بود، مدت‌ها ایمان خود را پنهان و کتمان داشته بود و دعوت مخفی می‌کرد و ایمان آوردن زن فرعون "آسیه" نیز شاید از تاثیرات همین دعوت باشد.

پیغمبر خاتم اسلام (ص) نیز زمانی در خانه ارقم ابن ابی الارقم دعوت مخفی می‌کرد و زمانی در کنار خانه کعبه دعوت آشکار. ائمه معصومین (ع) نیز گاهی از شیوه تقیه و مخفی کاری استفاده می‌کردند و گاهی از شیوه دعوت آشکار.

پیغمبران گذشته و سلف نیز چنین بودند. گاهی دعوتشان سری بود و گاهی آشکار. خداوند در قرآن مجید از زبان حضرت نوح شیوه برخورد و دعوت آن حضرت با قوم خودش را چنین نقل فرموده
إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... قَالَ رَبِّیْ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِیَ إِلَّا فِرَارًا وَ إِنِّی نَكَّمْتُ لَهُمْ لُجُجًا مَحْمُورًا فَاصْبِرْ لَهُمْ فِیْ أَذْنَابِهِمْ

وَاغْشُوا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي
أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا وَ... ۱

یعنی ما نوح را به عنوان رسول خود به سوی قومش فرستادیم تا
آنها را انداز و هشدار دهد پیش از آنکه عذاب دردناک آنانرا فرا گیرد
... نوح گفت پروردگارا من قوم خود را شب و روز به آئین تو دعوت
کردم اما دعوت من جز برگریز و فرار آنان نیفزود. و من هرگاه آنان را به
غفران و آمرزش تو دعوت کردم، انگشتان خود را در گروشهانشان قرار دادم
و صورتشان را با لباسهایشان از من پوشانیدند و سخت استکبار نمودند.
سپس من آنانرا آشکارا (و بطور دسته جمعی) دعوت به دین و توحید
نمودم و...

این ها آیاتی چند از قرآن هستند که "اسلوب دعوت" را
مشخص می کنند و نوع دعوت را معین می سازند که آشکار باشد یا سری و
اینکه چه اصول اخلاقی و روانی باید در آن رعایت شود.

بنابراین ما از مجموع این سخنان و مطالب می توانیم چنین
نتیجه گیری کنیم که نوع دعوت محدود نمی باشد. بلکه طبق اقتضای
حال "داعی" باید خودش نوع دعوت خود را انتخاب کند. در این مورد
با سنجش دقیق شرایط مکانی و زمانی و نیز موقعیت اشخاص مورد دعوت
تصمیم مقتضی گرفته خواهد شد.

ب - مبانی و اصولی که باید بآن دعوت کرد؟

در بحث دعوت چیزی که باید معلوم گردد این است که داعی به چه چیزی دعوت می‌کند؟ اصول و مبانی مورد تبلیغ و دعوت چیست؟ جواب سؤال این است که دعوت کننده باید مردم را به اسلام دعوت نماید. یعنی اعتقاد به وحدانیت و یگانگی خدا و نبوت حضرت محمدابن عبدالله (ص) و اطاعت از اوامر و دستورات خدا و پیغمبر. یعنی اعتقاد به خدا و عمل به قوانین فردی و اجتماعی الهی اسلام.

امام سجاد (ع) ضمن یک حدیث مفصل مبانی و اصول —مورد دعوت را در دو کلمه خلاصه کرده آن حضرت فرموده کفار را باید به خدا و دین خدا دعوت کرد که همه اینها در دو کلمه جمعند "شناخت خدا و رفتار برطبق رضایت او".

ترجمه تمام حدیثی که از امام سجاد (ع) در این باره روایت شده از این قرار می باشد.

"... مردی از قریش به محضر حضرت علی ابن الحسین (ع) وارد شد و از او پرسید که روش و شیوه دعوت باسلام چگونه است؟ حضرت پاسخ داد اگر خواستی کسی را باسلام دعوت نمائی چنین بگو بسم الله الرحمن الرحیم من ترا بخدای یگانه و بی همتا و بدین او دعوت می‌کنم، و خلاصه دین خدا در دو چیز جمع می‌باشد اول شناخت و معرفت خدا، دوم رفتار و عمل بر طبق رضایت او. شناخت خدا به این صورت حاصل می‌شود که او را به صفات ذیل بشناسی. یگانگی، مهربانی و رحمت، عزت و علم، قدرت و چیرگی بر تمام اشیاء و موجودات، قادر بر نفع و ضرر و قاهر و مسلط بر همه چیز، دیده ها او را نمی بینند و او دیده هارا می بیند

لطیف و آگاه ، و اینکه محمد (ص) فرستاده و بنده اوست ، و آنچه که از جانب خدا آورده حق است ، و غیر آن هرچه باشد باطل است ، اگر کفار را به این صورت دعوت باسلام کردید و آنرا پذیرفتند در دسته مسلمین وارد می شوند و قوانین اسلام مانند دیگر مسلمانان شامل حال آنان نیز می گردد" ۱

شیخ حر عاملی نویسنده وسائل الشیعه پس از نقل این حدیث می گوید

این بهترین شیوه دعوت به اسلام است .

طبق مفاد این حدیث شریف دعوت باید از " توحید " شروع شود یعنی داعی باید ابتداء تارهای عنکبوتی و خرافی شرک را در ذهن کفار با دعوت به توحید و یگانه پرستی پاره سازد و او را از خواب بی خبری و غفلت بیدار نماید و با مبداء آفرینش یعنی آفریدگار توانای این جهان آشنا کند و سپس دین پاک محمد (ص) را به عنوان دین حق خدا و عادلانه ترین نظم اجتماعی و سیاسی باو عرضه نماید . بدینوسیله پندارهای شرک آلود و نظامات اجتماعی ستم پایه و ضد قسط را از اساس ویران نماید . چرا که فشرده و خلاصه اسلام همان دو شعار کوبنده و نجات بخش " لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ " می باشد . اگر کسی این دو شعار آسمانی را گردن نهد و از عمق وجود بپذیرد علیه عوامل و مظاهر کفر و شرک و ستم و انحطاط و ذلت و تبعیض و فساد خواهد شورید . هر چند که مظهر این آلودگیها خودش بوده باشد .

خداوند به موسی دستور می دهد برو فرعون را به اسلام و توحید دعوت کن ! منظور این است که ابتداء سعی شود بعد معنوی و الهی وجود فرعون علیه بعد خاکی و لجنی او تحریک و شورانیده شود . اگر فرعون در

اثر شدت فساد قابل و پذیرای پند و موعظه نبود علیه او قیام قهر آمیز شود.

شیوه اسلام در دعوت هر کسی به اسلام همین است. پیغمبر خاتم نیز ابتداء ملل و اقوام عالم و سران و رهبران آنها را با ملائمت و نامه دعوت به پذیرش اسلام نمود.

برای هر چه بیشتر روشن شدن مطلب و اینکه شیوه دعوت چیست و مبانی مورد تبلیغ و دعوت چه می باشند، بهتر بنظر می رسد چند نمونه از نامه های حضرت رسول الله (ص) را که به سران و پادشاهان آن روز نوشته و از یک موضع تبلیغی دعوتگرا نه برتر آنان را بپذیرش اسلام و توحید دعوت کرده، در اینجا بیاوریم.

برای درک عمق و عظمت و جهت گیری تهاجمی این نامه ها، لازم و ضروری است که جو سیاسی حاکم بر فضای آنروزها و آن کشورها را در نظر بگیریم.

مثلاً با در نظر گرفتن میزان نخوت و خودخواهی و قدرت خسرو پرویز شاه آنروز ایران می توان دریافت که پیغمبر اسلام در نامه خود علاوه بر نفی مقام پادشاهی چه اندازه قدرت او را تحقیر کرده است. همچنین در مورد امپراطوری روم "هرقل" و دیگر ملوک و روسای قبایل آن زمان نیز توجه به این مطلب ضرورت دارد.

پیغمبر (ص) از روستای بی نام و نشان "یثرب" و مدینه دهها نامه دعوتگرا نه و آمرانه به سران سلاطین و پادشاهان آن زمان در نقاط مختلف دنیا نوشته و توسط سفیران ویژه ارسال داشته است تا بتواند اسلام و پیام خدا را بگوش همه جهانیان برساند.

پیغمبر اسلام (ص) با اینکه فاقد قدرت نظامی بود در دعوت خود از هیچ قدرتی هراس بدل راه نداده. از سران هندوستان و ایران گرفته تا روم و اروپا و آفریقا و... نامه نوشته و قاطعانه آنها را به پذیرش

اسلام دعوت کرده است و اینک متن نامه آن حضرت به "خسرو پرویز" کسری و شاه آنروز ایران را ملاحظه می کنیم .

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . مَنْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيَّ كَسْرِي"
 "عَظِيمُ فَارِس . سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعَ الْهُدَى وَأَمِنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ"
 "وَيَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ"
 "وَرَسُولُهُ أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْأَسْلَامِ ، فَأَنْتَ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَيَّ"
 "النَّاسُ كَافَّةً ، لِأَنْذَرُ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ"
 "أَسْلِمَ تَسْلِمًا ، فَإِنْ آتَيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجُوسِ ."^۱

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان . (نامه ای است) از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ ملت فارس (ایران) . سلام بر کسی که از راه هدایت پیروی نماید و به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورد و گواهی دهد باینکه خدائی جز الله نیست و او یگانه و بی شریک است ، و گواهی دهد باینکه محمد پیغمبر و بنده خداست . من ترا بهذیرش و پیاده کردن اسلام دعوت میکنم . چرا که من پیغمبر خدا برای تمام بشریت هستم . وظیفه دارم زنده هارا انذار و هشدار بدهم و قول حق را بر کافران آشکارگردانم مسلمان شو تا در سلامت و امان باشی اگر اسلام را قبول نکنی گناه ضلالت و انحراف تمام مجوسی ها برده‌مه تو خواهد بود . محمد رسول الله این نامه بت شکن به یکی از قدرتمند ترین افراد آنروز در سطح جهانی نوشته شده است . و همین نامه دعوتگرانه بود که موجب خشم جهانی خسرو پرویز شاه عیاش آنزمان گردید و نامه را پاره نمود . چرا که او با پذیرش چنین دعوتی کیان سلطنت استبدادی و ضد انسانی خود را در خطر می دید . در تمام عمرش اولین بار بود که می دید او را شاهنشاه

خطاب نمی‌کنند . بلکه به او دستور نیز می‌دهند .

یکی دیگر از نامه‌های بسیار پراهمیت آنحضرت نامه دعوتی است که به قیصر یعنی امپراطور روم نوشته متن نامه این است .

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ"
 "عَظِيمِ الرُّومِ سَلامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ، أَمَا بَعْدَ فَانْتَسَى"
 "أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ ، أَسْلَمَ تَسْلِمٌ ، يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ"
 "فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَاتِمًا عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرَبِيِّنَ وَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا"
 "إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ، إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ"
 "شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا"
 "فَقُولُوا أَشْهَدُوا أَنَا مُسْلِمُونَ . " (مکاتیب الرسول صفحه ۱۰۵)

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان . از محمدابن عبدالله به هرقل بزرگ سرزمین روم . سلام برکسی که از راه هدایت پیروی نماید . اما بعد من ترا بپذیرش و پیاده کردن اسلام دعوت می‌کنم . مسلمان شو تا در سلامتی و امان باشی ، و خدا ترا دو برابر پاداش دهد . اگر نپذیرفتی گناه مسیحیان و اروپائیان بر دمه تو خواهد بود . و ای اهل کتاب بیایید بسوی کلمه ای که میان ما و شما مشترک است و آن اینکه بجز الله کسی را نپرستیم و کسی را به او شریک قرار ندهیم . و نیز بعضی از ما انسانها بعض دیگر را بجای خدای یگانه ارباب خود قرار ندهیم . پس اگر دوست دارید بگوئید که شاهد باشید ما مسلمان هستیم . محمد رسول الله .

لازم به تذکر است که قلمرو امپراطوری روم در آنزمان از اروپا تا شمال آفریقا و قسمتی از خاور میانه گسترده بود . و پیغمبر اسلام امپراطور چنین نظام قدرتمندی را آنچنان آمرانه و قاطعانه دعوت به پذیرش اسلام می‌کند . و این خود نشان دهنده حقانیت اسلام می باشد . اساساً آنروز دو ابر قدرت زمان ایران و روم بودند و اکثر کشورهای کوچک عالم باج

پرداز آندو بودند .

یادآوری این نکته نیز لازم به نظر می رسد که برخی از سران ممالک آتروز بدعوت پیامبر اسلام پاسخ مثبت داده و مسلمان شدند . مانند نجاشی رهبر حبشه (اتیوپی) و مقوقس حاکم مصر و " سرباتک " حاکم هندوستان ...

برای آگاهی بیشتر از دعوتها و نامه های سیاسی حضرت پیغمبر (ص) بکتاب ارزشمند " مکاتیب الرسول " مراجعه شود .

نتیجه ای که از تمام این دعوتنامه ها می گیریم این است که محور دعوت همانا توحید خداوند و نبوت حضرت محمد (ص) و عمل به اسلام از لحاظ فردی و اجتماعی می باشد . یعنی همان چیزی که در نامه های پیغمبر بعنوان " دعایه الاسلام " مطرح شده است . و لذا سیاست خارجی دولت اسلام و شیوه کار سیاسی سفراء در کشورهای بیگانه باید بر این پایه استوار باشد یعنی رسمیت دادن به دعوت اسلامی در منطقه مورد ماموریت خود .

یکی از مسائل مهم دیگری که باید در مسئله دعوت روشن شود "قواعد و شیوه دعوت" می باشد. منظور از قواعد دعوت نکات اساسی و ریشه ای است که در برنامه های دعوتگران باید آنها را اساس شیوه کار دعوتی قرار داد. ضرورت رعایت برخی از این قواعد عامل روانشناسی و برخی دیگر اجتماعی و برخی نیز اقتصادی است.

خداوند در سوره نحل آیه ۱۲۵ خطاب به پیغمبر اسلام برخی از

قواعد مربوط به شیوه دعوت را ضمن یک آیه بیان فرموده
ادْعِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

یعنی مردم را با حکمت، موعظه حسنه و نیکو و نیکوترین مجادله براه و شریعت خدا دعوت کن و خداوند نسبت به حال گمراهان و هدایت یافتگان آگاهترین است.

پس طبق مضمون این آیه قرآنی قواعد مهم شیوه دعوت

عبارتند از

۱- حکمت ۲- پند نیکو ۳- نیکوترین جدل

خداوند در آیه دیگری از قرآن مجید می فرماید

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَابِعُوضَةٍ وَمَا فَوْقَهَا...^۱

یعنی خداوند در تفهیم حقایق دین باکی ندارد از اینکـه

"پشه" مثل بزند و یا فوق آن و...

این روش همان "روش تمثیل" است: روش تمثیل، نمایی و مجسم

سازی رساترین روش ادبی و زیباترین شیوه بیان حقیقت می باشد و خدا

قرآن را با این روش نازل کرده. در مسئله دعوت نیز باید از روش تمثیل استفاده کرد.

قاعده دیگری که باید در دعوت مد نظر قرار بگیرد مسئله "عمل" می باشد. تبلیغ و دعوت منهای عمل ارزشی ندارد.

امام صادق (ع) به یاران خود می فرمود

«كُونُوا لَنَا دُعَاةَ بَغِيرِ السَّنَتِكُمْ»

یعنی ما را با غیر زبانهای تان تبلیغ کنید و مردم را "با غیر زبان" باسلام دعوت نمایید. "دعوت با غیر زبان" یعنی چه؟ یعنی دعوت با عمل. این همان چیزی است که اصطلاحاً "دعوت صامت" نامیده می شود. چون دعوتی بی سروصدا و ساکت و صامت اما پر تاثیر است. صداقت هر کسی را می توان در اعمال او دید اما اقوال و گفتار هرگز قادر به بیان این معنا نمی باشند.

خداوند نیز در قرآن مجید می فرماید

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ

المسلمين (سوره فصلت آیه ۳۳)

یعنی هیچ کسی زیباکلامتر از او نیست که با زبان دعوت به خدا

نماید و با "عمل صالح" نیز بگوید من از مسلمانان هستم.

این آیه نیز "عمل صالح" را جزء شرایط دعوت در داعی معرفی

می کند. پس نتیجه می گیریم که قواعد دعوت در عناوین ذیل خلاصه می شوند.

۱- حکمت ۲- موعظه ۳- نیکوترین جدل ۴- تمثیل

۵- عمل صالح یا دعوت صامته.

از جمله شیوه‌های تبلیغ و دعوت رسول الله (ص) این بود که اشخاصی را به عنوان سفیر خویش به میان اقوام و ملل و به حضور روساء و ملوک کشورها می‌فرستاد و طی نامه‌ای آنان را دعوت به پذیرش اسلام می‌کرد.

اولین سفیر پیغمبر اسلام (ص) شخصی بود بنام " مصعب ابن عمیر ". مصعب جوان تازه مسلمان شده‌ای بود که در اثر روشندلی و ذکاوت مسلمان شده و از خانواده کافر خویش جداگشته بود در حالیکه تنها فرزند پدر و مادر نیز محسوب می‌شد. مصعب از طرف پیغمبر به عنوان اولین سفیر اسلام بمدینه (یشرب) اعزام شد و آنان را دعوت باسلام نمود شخص پیغمبر نیز یکبار به عنوان دعوت‌عازم شهرطایف شد و کفار و مستمکاران آنحضرت را سنگباران کردند و آزار رساندند.

همراه با اوج انقلاب و گسترش اسلام پیغمبر نیز سفرای زیادی به کشورهای دور و نزدیک فرستاد و سران و مردم آن کشورها را به اسلام دعوت نمود. اکنون اسامی عده‌ای از سفراء پیغمبر را در اینجا ذکر میکنیم

۱- " عبدالله ابن حذافه سهمی ". سفیر پیغمبر به ایران و بدربار کسری (پادشاه ایران) بود. کسری (خسرو پرویز) از ناراحتی و شدت استکبار عبدالله ابن حذافه را تحقیر نمود و نامه پیغمبر را پاره کرد.

۲- " حاطب ابن ابی بلتعہ " سفیر اسلام در مصر و برای دعوت " مقوقس " بود. مقوقس به او احترام زیاد قائل شد و اسلام پذیرفت و هدایائی به خدمت پیغمبر فرستاد.

۳- " دحیه کلبی ". دحیه ابن خلیفه الکلبی همراه ابوسفیان و چند نفر دیگر به عنوان سفیر اسلام به روم اعزام شدند و نامه دعوت پیغمبر را به قیصر رساندند.

۴- " عمرو بن امیه ". سفیر پیغمبر در حبشه (اتیوپی)

۵- "سلیط ابن عمرو" . سفیر پیغمبر برای دعوت پادشاه یمامه
هوزه بن علی الحنفی .

۶- "عمرو ابن عاص" . سفیر پیغمبر در سرزمین "عمان"
۷- "حرمله ابن زید" . پیغمبر (ص) در سال ۹ هجری هنگام
جنگ تبوک یک "هیئت سفرا" برای دعوت مردم شهر ساحلی "ایله" -
در کنار دریای سرخ - و حومه آن و نیز بزرگشان "یوحنا ابن روبه" اعزام
داشت . این هیئت سفرا متشکل بود از حرمله ، زید و حریث ابن زیدوایی
و شرحبیل .

۸- "مهاجر ابن ابی امیه" سفیر پیغمبر در قسمتی از اراضی یمن
و دربار پادشاهان حمیر .

۹- "خالد ابن ولید" . سفیر پیغمبر در همدان (شهری بوده در
نزدیکی دریای عمان) خالد شش ماه در آنجا اقامت داشت و مردم را دعوت
با سلام میکرد اما کسی نمی پذیرفت .

۱۰- "علی ابن ابی طالب" سفیر بعدی پیغمبر در همدان شد .
پس از اقامت علی ابن ابی طالب در همدان همه اهالی در عرض یک روز
اسلام قبول کردند (مکاتیب الرسول ص ۱۹۲)

۱۱- "حذیفه ابن یمان" . سفیر اسلام در سرزمین هندوستان و
دربار حاکم آنجا بنام "سرباتک" . از قرار معلوم سرباتک تحت تاثیر قرار
گرفت و مسلمان شد (ص ۳۸ مکاتیب الرسول) .

۱۲- "عبدالله ابن عوسجه" سفیر پیغمبر در میان قبیله حارثه
ابن قریظ .

۱۳- "جریر ابن عبدالله بجلی" . سفیر پیغمبر در میان قبائل
ذی الکلاع الحمیری .

این ها اسامی تعدادی از سفراء پیغمبر اسلام در کشورهای مختلف
آنروز بود که ملاحظه فرمودید . پس بنابراین پیغمبر اسلام دین را از سیاست

جدا نمیدانسته بلکه رسالت همان اصلاح سیاست و هدایت امور سیاسی جامعه در کانال و مسیر صحیح می باشد. در بعضی موارد بویژه دستوراتی از پیغمبر صادر شده که تاکید ویژه ای بر تلفیق مسائل و مسئولیتهای عبادتی و سیاسی دارد. یکی از این موارد نامه ای است که پیغمبر اسلام باولین سفیر اسلام در مدینه (یشرب) یعنی مصعب ابن عمیر داده است. او که به عنوان سفیر پیغمبر در مدینه اقامت داشت و مردم را به اسلام دعوت می کرد، آنحضرت طی نامه ای دستور فرمودند مصعب نماز جمعه نیز اقامه کند. متن نامه از اینقرار است.

کتابه (ص) الی مصعب بالمدینه لا اقامه الجمعة اما بعد فانظر
اليوم الذي تجهرون فيه اليهود بالزبور لسبتهم ، فاجمعوا نساءكم و ابنائكم
فاذا مال النهار عن شطره عند الزوال من يوم الجمعة فتقربوا الى الله
بركعتين. ^۱

ترجمه

نامه^۲ پیغمبر (ص) به مصعب در مدینه برای اقامه نماز جمعه
همچنانکه می بینی یهودیان در روز شنبه تظاهر به زیور می کنند
ظهر روزهای جمعه شما نیز زنان و فرزندانان را جمع کنید و باخواندن دو
رکعت نماز بخدا تقرب جوئید و خود را نزدیک خدا سازید.

مصعب در مدینه سفیر سیاسی پیغمبر و داعی و مبلغ اسلام و
امام جمعه بود، معلم قرآن و عقاید نیز بود. در کلاسهای ویژه ای که
تشکیل می داد قرائت قرآن به تازه مسلمان شده های یشرب یاد می داد.
سفرای دیگر پیغمبر نیز بنا باقتضای موقعیت شان چنین بودند.

وقتی پدر و مادر سرمایه دار مصعب از اسلام او با خبر شدند
مدتی زندانی اش ساختند و... مصعب اولین نماز جمعه را در مدینه بها
داشت. او در سن چهل سالگی در جنگ بدر به شهادت رسید.

دعوت خود مرحله و حلقه ای از استراتژی کلی اسلام در جهت نشر اسلام و ابطال آئین های شرک و کفر و نظامات ستمگر حاکم بر ممالک می باشد. سفرای اسلام با بکار گرفتن اصل دعوت در سیاست خارجی اسلام، وحدت کاذب جامعه شرک و ستم زده را تجزیه کرده و زمینه سلطه جائزانه حاکمان ناحق را تضعیف می کنند. به دنبال این مسئله حکام کافر و ظالم برای جلوگیری از اندیشه ها و اعتقادات آزادی بخش اسلامی ممانعت قاهرانه به عمل می آورند. یعنی با توسل به زور و سلطه جلو دعوت اسلامی را گرفته و مردم تحت سلطه خود را با ارباب ازگرایش باسلام باز میدارند.

نمونه این واقعیت همان خسروپرویز باصطلاح شاهنشاه ضد خدا و ضد خلق ایران ساسانی است که نامه دعوت پیغمبر را پاره کرد. اسلام نیز موضع دفاعی بخود می گیرد و اسلحه را با اسلحه پاسخ می دهد، و بدینوسیله جهاد آزادیبخش در سطح جهانی شروع می شود. و انشاء... در بحث جهاد اینرا بررسی خواهیم کرد.

و لذا می توان گفت دعوت ابتداء مسالمت آمیز است و حالت ابلاغ اسلام را دارد. اما اگر ستمگران مانع تبلیغ اسلام به توده های مردم بشوند بناچار باید آنها را با توسل بقدرت و قهر از سر راه برداشت. این مسئله در برخی از نامه های پیغمبر که به پادشاهان نوشته مشاهده می شود. مثلا در نامه ای که به جیفر (بروزن حعفر) و عبدجلندی

پادشاهان عمان نوشته ، آنانرا تهدید نموده است که اگر اسلام را نپذیرند
و مانع تبلیغ اسلام به مردم شوند لشکریان اسلام " پادشاهی و سلطنتشان
را سرنگون خواهند ساخت "

... وَإِنْ أُبَيِّتُمْ أَنْ تَقْرَأُوا بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّ مَلِكَكُمْ زَائِلٌ عَنْكُمْ وَخِيَلِي
تَحِلُّ بِسَاحَتِكُمْ وَتُظْهِرُ نَبُوتِي عَلَى مَلِكِكُمْ .^۱

بنابراین دعوت دومرحله اساسی تبلیغ مسالمت آمیز و قهر و
برخورد مسلحانه یا مانعین را دارا می باشد .

۴- خلاصه مطالب درس

- از سخنانیکه تا اینجا بیان گردید نتایج ذیل را میتوان بدست آورد
- ۱- دعوت غیر مسلمان به پذیرش دین اسلام به عنوان یک تکلیف دینی و سیاسی برای همهٔ مسلمانان واجب است و اولین وظیفه یک مسلمان در اولین برخورد با کفار همانا دعوت باسلام است.
 - ۲- مهمترین وظیفه و رسالت سفارتخانه های اسلامی در کشورهای غیر مسلمان بر تبلیغ درست و صحیح اسلام و اجراء برنامه دعوت استوار است.
 - ۳- سفراء پیامبر اسلام در میان قبائل و نیز ممالک غیر مسلمان به منظور دعوت باسلام با آنها می شدند.
 - ۴- دعوت باید با توجه به شرایط زمانی و مکانی بانیکوترین روش - موعظه حسنه - انجام پذیرد و در این باره شیوه دعوت پیامبر (ص) الگو می باشد.
 - ۵ - مبانی مورد دعوت در درجه اول پذیرش توحید خداوند ، نبوت و خاتمیت حضرت محمد (ص) و ایمان به معاد و مسائل ملازم آنها می باشد.
 - ۶- در استراتژی تبلیغی و ارشادی اسلام " دعوت " مرحله پیش از جهاد است و تهاجم قبل از دعوت حرام می باشد.

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده :

- ۱- قرآن مجید
- ۲- القواعد الفقهية آية الله العظمى مرحوم سيد حسن بجنوردی
- ۳- الحلال والحرام في الإسلام يوسف القرضاوی
- ۴- تحرير الوسيلة آية الله العظمى امام خميني
- ۵- تاريخ بيداري ايرانيان ناظم الاسلام کرمانی
- ۶- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی س . ح . روحانی



اصول سیاست خارجی اسلام (۲)

نهی سبیل ...

- ۱- معنای قاعدهٔ نهی سبیل کافرین بر مسلمین
- ۲- مدارک شرعی قاعدهٔ نهی سبیل
- ۳- موارد تطبیق قاعدهٔ نهی سبیل بر موضوعات فقهی
- ۴- نمونه‌های استعمال قاعدهٔ نهی سبیل
توسط فقهاء متاخر اسلام



در ایستگاه دیگر از اصول
حاکم بر سیاست خارجی اسلام را مورد بحث و شناسائی قرار خواهیم داد .
این اصل بر تمام روابط خارجی و بین الملل اسلام در زمینه های گوناگون
نظامی ، سیاسی و اقتصادی و . . . حاکمیت دارد . و تمام روابط باید
بر این پایه برنامه ریزی و کنترل شود . این اصل مهم و اساسی " قاعده
نفی سبیل " نام دارد که خود خلاصه " قاعده نفی سبیل کفار بر مسلمین "
می باشد . در صورت عملی شدن این اصل و قاعده فقهی کفار و بیگانگان
کوچکترین راه نفوذ و تسلط سیاسی ، نظامی و اقتصادی بر مسلمین نخواهند
داشت این اصل و قاعده برنده فقهی ضامن پاسداری و حراست از استقلال
اسلام و مسلمین در تمام زمینه ها می باشد و باید ما آنرا دقیقاً بشناسیم و
مورد عمل قرار بدهیم ، قاعده ای که راه هرگونه اسارت و بردگی سیاسی و
. . . را بروی مسلمین بسته و حریت و استقلالشان را تضمین می نماید . در
این درس برای هرچه بهتر پیاده شدن مقصود و ادای حق مطلب ، بحثهای

مربوط به "قاعده" نفی سبیل کفار بر مسلمین" را در عناوین و بخش های ذیل ادامه خواهیم داد

۱- معنای قاعده: نفی سبیل کافرین بر مسلمین؟

۲- مدارک شرعی قاعده: نفی سبیل .

۳- موارد تطبیق قاعده: نفی سبیل بر موضوعات فقهی .

۴- نمونه های استعمال قاعده: نفی سبیل توسط فقهاء متاخر

اسلام .

اینها عناوین کلی مربوط به قاعده: نفی سبیل هستند و طی این درس جزئیات مربوط به آن را شناخته و بر عظمت و توان تشریعی و تفوق حیرت انگیز قاعده: مزبور در حل مشکلات سیاست خارجی اسلامی آشنا خواهیم شد .

و اینک از قسمت اول آن بحث را دنبال می کنیم .

برای درک معنای این اصل و قاعده مهم فقهی ابتداء باید معنای واژه "سبیل" بتنهائی معلوم و روشن شود. سبیل در لغت بمعنای "راه" می باشد. اما گاهی بمعنای شریعت و قانون نیز بکار برده می شود. منظور از "سبیل" در اینجا همان معنای اصطلاحی و دوم می باشد. یعنی قانون و شریعت. فقیه متتبع معاصر صاحب کتاب القواعد الفقهیه نیز آنرا چنین معنی کرده است^۱

واژه "نفی" نیز در اینجا بمعنای بسته شدن می باشد.

پس مفهوم و معنای قاعده نفی سبیل کافرین بر مسلمین چنین است

خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچگونه راه نفوذ و تسلط

کفار بر مسلمین را باز نگذاشته و هرگونه راه تسلط کافرین بر مسلمین را بسته است. پس کافر در هیچ زمینه نمی تواند شرعا مسلط بر مسلمانان باشد.

هرگونه رابطه و اعمالی که منجر به تفوق کافرین بر مسلمین باشد

انجام دادن آن بر مسلمین حرام می باشد. با قاطعیت می توان گفت

قاعده نفی سبیل در روابط خارجی اسلام و مسلمین باصطلاح "حق وتو"

دارد. اگر یک قرار داد سیاسی و اقتصادی و اگر یک مقاوله نظامی و حتی

فرهنگی به عنوان مقدمه و زمینه تسلط کفار بر مسلمین تلقی شود ، قاعدهء نفی سبیل پای در میان می‌گذارد و آن قرارداد و مقاوله را باطل میسازد . "نفی سبیل" از "قواعد ثانویه" فقهی است . در فقه اسلام دو نوع قواعد وجود دارد . یک نوع آن "قواعد اولیه" نام دارد . و —نوع دیگرش "قواعد ثانویه" . قواعد ثانویه همان قواعد حاکمه فقهی هستند و بر دیگر مسائل و قواعد فقهی حکومت دارند . یعنی در موارد ویژه به عنوان یک ضرورت در جهت دفع ضرر اساسی از بیضهء اسلام و حاکمیت آن و یا حفظ منافع حیاتی جامعه اسلامی با نام فقهی "عنوان ثانوی" قواعد اولیه را از لحاظ عمل خنثی می‌سازند . فی المثل همه می دانند تخم مرغ در اسلام از غذاهای حلال می‌باشد . اما اگر با تشخیص پزشک خسور دس آن موجب ضرر جانی شود در اینجا می‌گویند تخم مرغ عنوان ثانوی پیدا کرده و حرام می‌باشد .

عنوان اولی آن عدم ضرر و زیان و حلیت است .

عنوان ثانوی آن ضرر و زیان و حرمت است . در اینجا آن حلیت

بر اساس قاعدهء فقهی موسوم به "قاعدهء لاضرر" تبدیل بحرمت شد .

در روابط و سیاست خارجی نیز قاعدهء "نفی سبیل" چنین نقشی

دارد . یعنی حتی در صورتی که قراردادی میان مسلمین و کفار بسته شده ، به محض اینکه کشف شود این قرارداد بزبان جامعه اسلامی است قاعدهء نفی سبیل خود بخود آنرا لغو و باطل می‌سازد . هر چند که قرارداد بسته شده و بر طبق یک قاعدهء فقهی دیگر که "وجوب وفای به عهد" (أَوْفُوا بِالْعَهْدِ) نام دارد فسخ آن جایز نیست ، اما بدلیل کشف ضرر قاعدهء نفی سبیل وارد میدان و معرکه می‌شود و قاعدهء "أَوْفُوا بِالْعَهْدِ" را خنثی و بی تاثیر می‌کند و حاکمیت خود را اعمال مینماید . و این بر اساس عنوان ثانویه ای است که آن قرارداد پیدا کرده است .

مثال دیگری در این زمینه مسئله را روشنتر خواهد کرد
 کشتن مسلمان حرام و از جمله گناهان کبیره می باشد. و این از
 مسلمات فقه اسلام است. و قاتل باید قصاص شود و در صورت خطائی بودن
 قتل "دیه" بپردازد.

اما اگر در صحنه قتال و جنگ میان مسلمین و کفار تعدادی از
 مسلمانان اسیر دست دشمن شوند. و دشمن بوجود آنان "تترس" بکند.
 یعنی آنان را در جلو و پیشاپیش خود قرار داده و بدانوسیله پیشرفت نماید
 بمنظور اینکه بر سرزمین اسلام و مسلمانان تسلط پیدا کند و فتح نماید، در
 اینجا قاعده نفی سبیل وارد عمل می شود و با توجه به عنوان ثانوی که
 موضوع پیدا کرده حرمت قتل تبدیل به جواز می شود، تا از پیشرفت و تسلط
 کفار جلوگیری شود.

پس نفی سبیل عبارت از بسته شدن هرگونه راه تسلط کفار نسبت
 به مسلمین است.

۲- مدارک شرعی قاعده نفی سبیل

اکنون که معنا و مفهوم قاعده نفی سبیل روشن شد بپردازیم به بررسی مدارک آن . منظور این است که معلوم شود فقهاء از چه آیه و یا حدیثی این قاعده فقہی را استخراج کرده اند ؟

پاسخ این سؤال این است که قاعده نفی سبیل کافرین — بر مسلمین از لحاظ مدرک و سند بسیار معتبر و محکم است . اعتبار و سندیت آن ناشی از چهار چیز است

۱- آیه ۱۴۱ سوره نساء

۲- یک حدیث مشهور نبوی (حدیث اعتلاء)

۳- اجماع فقهاء

۴- مناسبت حکم با موضوع^۱

و اکنون این چهار مطلب را تک تک مورد بحث قرار می دهیم . خداوند در آیه ۱۴۱ سوره نساء قاعده نفی سبیل را تشریع

فرموده است . متن آیه مزبور چنین است

... وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا .

یعنی هرگز خداوند نه در گذشته و نه در آینده برای کافران

۱- القواعد الفقهیه ج ۱ ص ۱۶۱-۱۵۷ مراجعه شود

نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نگذاشته و باز نخواهد نمود .
 اصل و اساس قاعدهء نفی سبیل از این آیهء قرآنی اتخاذ شده
 است . و منظور از بسته شدن راه تسلط، تسلط تکوینی و فیزیکی نیست .
 چرا که این بسته به میزان تحرک و تلاش و عمل خود مسلمانان میباشد که با
 تلاش پی گیر خود را خودکفا و مستقل کنند و در برخوردهای فیزیکی مغلوب
 واقع نشوند . منظور بسته شدن راه تسلط تشریعی و تقنینی کفار نسبت به
 مسلمین است . یعنی قوانین فقه و حقوق بین الملل اسلامی هیچگونه راه
 تسلط را برای کافران و غیر مسلمانیان باز ننموده و لذا اگر مسلمین در
 سیاست خارجی خود این قوانین و مقررات را رعایت کنند و بکار بگیرند^۱
 تحت سلطه قرار نخواهند گرفت .

جالب این است که خداوند در آیهء مزبور تسلط کفار بر مسلمین
 را با حرف "لن" نفی نموده است . در ادبیات عرب "لن" برای "نفی"
 ابد" استعمال می شود . یعنی هرگز و هرگز در تمام زمانها از لحاظ تشریعی
 کفار راه نفوذ و تسلط بر مسلمین را ندارند .

حدیث اعتلا

مدرک و دلیل دیگر قاعدهء فقهی نفی سبیل کفار بر مسلمین ،
 " حدیث اعتلا " می باشد .

این حدیث در کتاب " من لایحضره الفقیه " جلد ۴ باب میراث
 اهل الملل از پیغمبر اسلام روایت شده است ، و متن آن چنین است .
اَلْاِسْلَامُ یَعْلُو وَلَا یُعْلٰی عَلَیْهِ وَالْکُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتٰی لَا یَحْجِبُوْنَ وَلَا
 یورثون^۱

۱- القواعد الفقهیه ج ۱ ص ۱۵۹ آیه ... بجنوردی

ترجمه . اسلام همیشه علو و برتری نسبت به سایر مکاتب و ملل را دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد و کافران بمنزلهٔ مرده‌ها هستند، . این حدیث از نظر سند خوب و مشهور بین فقها می‌باشد، از نظر معنا و مفهوم نیز موید دیگری برای تثبیت قاعدهٔ نفی سبیل می‌باشد . و علو و شوکت اسلام مساوی با علو و شوکت پیروان اسلام و مسلمین میباشد و لذا اگر مسلمانان این شریعت عالیّه را عمل نمایند هرگونه راه نفوذ کفار بر آنان بسته است .

" اجماع فقهاء " دلیل و سند دیگر قاعدهٔ نفی سبیل اجماع محصل و قطعی فقهاء بر این مطلب می‌باشد که در اسلام هیچگونه قانونی وجود ندارد که موجب تسلط کافر بر مسلمان گردد . بلکه جمیع احکام و قوانین شریعت اسلام بر اساس علو و آزادی مسلمان از سلطهٔ غیر مسلمان می‌باشد . و این مسئله شواهد و نمونه‌ها زیاد دارد مانند عدم جواز تزویج زن مسلمان با مرد کافر و عدم صحت ولی و قیم قرار دادن کافر بر مسلمان ... ۱

" مناسبت حکم با موضوع "

یکی از دلایل سندیت این قاعده مناسبت حکم با موضوع است . منظور از آن این است که شرافت و اصالت اسلام و ماهیت توحیدی آن که فقط باید برای خدا تعبد و تذلل کرد و نه غیر آن خود بخود مقتضی این است که خداوند قانونی را که موجب حقارت و پستی و ذلت مسلمان در برابر غیر مسلمان بوده باشد ، جعل و تشریع نکند چرا که این با اهداف

عالیه اسلام مطابقت ندارد .

خداوند خودش در قرآن مجید می‌فرماید

و لله العزه و لرسوله و للمؤمنين و لكن المنافقين لا يعلمون^۱

یعنی عزت ویژه خداوند و پیغمبرش و مومنین می‌باشد .

طبق این آیه عزت منحصر بخدا و پیغمبر و مسلمانان می‌باشد .

پس باید علی القاعده راه هرگونه تسلط و نفوذ و برتری تشریعی کفار بر مسلمین نفی شود . و یکی از نشانه های کامل بودن دین نیز می‌تواند همین باشد .

پس بنابراین از مجموع سخنانمان تا اینجا نتیجه ای که به دست

می‌آید این است :

قاعده نفی سبیل کافران بر مسلمین دارای مدرک و سند محکم

قرآنی و سنتی می‌باشد و عقل نیز برآن حکم می‌کند . و اجماع فقهاء نیز

دلیل دیگری براین مسئله می‌باشد و لذا در تنظیم سیاست خارجی اسلام

باید از آن استفاده نمود . و باید آنرا پایه و اساس روابط خارجی و قرار -

دادهای خارجی قرار داد . یعنی از قاعده نفی سبیل باید به عنوان

محک روابط و قراردادهای خارجی استفاده کرد .

اکنون که معنا و سند قاعدهٔ "نفی سبیل" روشن شد می پردازیم به بررسی موارد تطبیق عملی آن. موارد تطبیق این قاعده در صحنهٔ عمل بسیار زیاد و در این درس غیر قابل احصاء می باشد. ما فقط به موارد مهم و کلی می پردازیم.

۱- "عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان"

یکی از موارد عمل قاعدهٔ نفی سبیل نفی ولایت و سرپرستی بر مسلمانان می باشد. براساس این قاعده کافر نمی تواند هیچگونه ولایتی بر مسلمان اعم از زن، مرد و کوچک و بزرگ و فرد و اجتماع داشته باشد. و لذا یک کافر و غیر مسلمان نمی تواند حاکم، رئیس جمهور و قاضی مسلمانان شود. زیرا اینها از مصادیق و انواع ولایت محسوب میشوند و قاعدهٔ فقهی نفی سبیل کافر بر مسلمین آنرا نفی می کند و —مردود می دارد.

همچنین از نتایج صریح این قاعده و از مصادیق عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان می توان موارد زیر را ذکر کرد.

کافر حق ندارد و صحیح نیست که قیم ایتام و بچه های صغیر مسلمان شود. چنانکه جایز نیست کافر "قیم" مسلمان دیوانه و سفیه باشد. همچنین در صورتیکه مسلمانی فوت شود و بمیرد و بچه یا بچه های او تسلمان نباشند و کافر باشند حق تجهیز و کفن و دفن او را ندارند و هیچ

لزومی نیز ندارد که دیگر مسلمانان از آنها اجازه و اذن کفن و دفن بگیرند آن جنازه متعلق به مسلمین است . عکس مطلب نیز درست است یعنی در صورت کافر بودن والدین و مسلمان بودن فرزندشان ، حق تجهیز و کفن و دفن فرزند در صورت مرگ با مسلمین است و نه با پدر و مادر کافرش . همه اینها بخاطر قاعده نفی سبیل و بسته بودن راه هرگونه تسلط و علو و ولایت کافر بر مسلمان است .

پس با توجه به مراتب مختلف و گوناگونی که " ولایت " دارد ، کافر در هیچ یک از این مراتب جایز نیست بر مسلمان اعم از فرد و اجتماع ولایت پیدا کند .

۲- " عدم نیاز باذن پدر کافر در نذر فرزند مسلمان "

عده‌ای از فقهاء شیعه معتقدند که اگر پدر مسلمان با نذر فرزند مسلمانش موافقت نکند و اجازه و اذن ندهد ، نذر او منعقد نمی‌شود و صحیح نمی‌باشد .

بنابر صحت این قول و پذیرش آن ، این مسئله در مورد پدر کافر صدق نمی‌کند . یعنی فرزند مسلمان به هیچ وجه نذرش مشروط با اجازه و اذن پدر کافرش نمی‌باشد . این نیز یکی از موارد تطبیق و نتایج قاعده نفی سبیل کافر بر مسلمین می‌باشد .

۳- " عدم جواز تولیت کافر بر اوقاف مسلمین "

مسئله وقف و اموال و املاک وقفی در اسلام و فقه اسلامی از موارد پراهمیت و حساس می‌باشد . و تولیت و سرپرستی این اوقاف و وقفیات دارای شرایط ویژه‌ای است .

از جمله این شرایط این است که متولی و سرپرست اوقاف کافر نباشد . بنابراین مدارس و بیمارستانهای وقفی ، مزارع وقفی ، باغات وقفی

و... تولیت شان نباید در دست غیر مسلمان و کافر باشد. فقها ما "عدم جواز تولیت کافر بر اوقاف مسلمین" را از قاعده "نفی سبیل استفاده می کنند.

همچنین اگر ملکی و شیئی وقف اولاد شود و در طول زمان متولی آن مرتد شود و از اسلام برگردد، تولیت او نیز خود بخود لغو می شود.

۴- "عدم ثبوت حق شفعه برای کافر"

در بخش معاملات و تجارت فقه اسلامی بابی و فصلی وجود دارد که بآن "کتاب شفعه" می گویند. و در آن از حق الشفعه بحث می شود. منظور از "حق الشفعه" این است که اگر انسان بخواهد مثلاً ملک و یا خانه خود را بفروشد و آن ملک و خانه را بطور مشاع با کسی شریک باشد، حق تقدم خرید بآن شریک می باشد. اگر او بخواهد سهم شریکش را بخرد کسی حق خرید ندارد مالک نیز حق فروش بجز شریک خود را ندارد و این را اصطلاحاً حق الشفعه می نامند که متعلق به شریک است.

حالا فرض کنید کسی با یک کافر بچیزی و ملکی به صورت مشاع شریک باشند و مسلمان بخواهد حق و سهم خود را بفروشد حق الشفعه از شریک کافرش ساقط است. و فرد مسلمان می تواند سهم خود را بهرکس که بخواهد بفروشد.

نتیجه ایکه از این مسئله در سیاست خارجی می توان گرفت، خرید و فروش سهام شرکت‌های است که کشورهای مسلمان و یا افراد مسلمان در کشورهای گوناگون اروپائی و امریکائی و غیر آن دارائی باشند. مانند سهامی که ایران در برخی از شرکت‌های آلمان غربی دارد. و یا شرکت‌های که با سرمایه گذارهای خارجی در کشورهای مسلمان تاسیس شده. در مورد شرکت‌های اخیر در صورت احساس ضرر بیش از نفع برای مسلمین طبق قاعده "نفی سبیل اساساً باید لغو گردد مانند شرکت امریکائی نفت آرمکو

در عربستان زیر سلطه آل سعود و ...
 بهرحال عدم ثبوت حق الشفیع برای کافر از نتایج عملی قاعده
 نفی سبیل کافر بر مسلمین می باشد .

۵- "عدم جواز تزویج زن مسلمان با مرد کافر"
 یکی از نتایج و موارد تطبیق قاعده نفی سبیل عدم جواز تزویج
 زن مسلمان با مرد کافر می باشد . زیرا که مرد با ازدواج ولایت شوهرانه بر
 زن پیدا می کند در صورتیکه خداوند هرگونه تسلط و ولایت کافر بر مسلمان
 را نفی کرده است .

ع- "بطلان نکاح در صورت کافر شدن مرد"
 اگر همسر مسلمان زن مسلمانی مرتد شود یعنی از دین اسلام
 خارج شود ، عقد نکاح و ازدواجشان خود بخود فسخ و باطل می شود و آن
 زن برآن مرد حرام می شود . زیرا که با ارتداد کافر شده و کافر نیز طبق
 قاعده نفی سبیل راه نفوذ و حق سرپرستی بر مسلمان را ندارد .

۷- "سقوط حق قصاص"
 اگر مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد ورثه مسلمان مقتول حق
 دارند قاتل را قصاص نمایند . اما اگر ورثه مقتول مثلاً فرزندان کافر
 باشند حق ندارند آن قاتل مسلمان را قصاص کنند .
 زیرا این نوعی برتری کافر بر مسلمان و ولایت داشتن کافر بر
 مسلمان مقتول و قاتل است . و طبق قاعده نفی سبیل کافرین بر مسلمین
 این ولایت مردود می باشد . اگر مقتول یکی یا چند نفر از اولادش مسلمان
 باشند حق قصاص با آنان منتقل می شود و گرنه حاکم شرع اسلامی قاتل را

قصاص می‌کند^۱

۸- "منع استشاره از کافر"

یکی دیگر از موارد انتاج قاعده نفی سبیل، مسئله شوری، مشاوره و استشاره می‌باشد. طبق این قاعده مسلمان نباید نسبت به امور مربوط به سرنوشت مسلمین از کافر طلب مشورت نماید. و لذا روی این اصل استخدام مستشاران نظامی و امنیتی خارجی یعنی غیر مسلمان مانند آمریکایی، انگلیسی، روسی و فرانسوی و... و گماشتن آنها در مقامات و پستهای حساس نظامی بر خلاف اسلام و سیاست خارجی اسلامی است. اگر تجهیزات نظامی مثلا هواپیماهای جنگی را مسلمین از کشورهای کفر پیشه بخرند و فروشنده شرط و قید کند که هدایت و خلبانی و تعمیرات آن هواپیما بر عهده کشور فروشنده باشد و بصورت اعزام مستشار یا شبیه آن اعمال شود آن معامله طبق قاعده نفی سبیل کافرین بر مسلمین اساسا لغو و باطل است. زیرا در آن صورت کشور کافر فقط تسلط بیشتری پیدا کرده است و هیچ قدرتی به قدرت مسلمین افزوده نشده است.

مانند معامله ۸/۵ میلیارد دلاری اسلحه آمریکا با عربستان سعودی که هواپیماهای آواکس (جاسوسهای پرنده) نیز جزء این معامله بودند. این معامله نه تنها باطل بلکه خیانتی بسیار بزرگ به دنیای اسلام می‌باشد. تمام خدمه و خلبان این هواپیماها آمریکایی هستند.

منوعیت استشاره از کافر علاوه بر اینکه از قاعده نفی سبیل مستفاد می‌شود از آیات دیگر قرآن نیز به دست می‌آید. مانند آیه ۳۸ سوره شوری... "و امرهم شوری بینهم" یعنی امور مسلمین میان خودشان شورائی است. آیه می‌گوید امور مسلمین میان خودشان و نه

خودشان با کفار

بر اساس قاعده، نفی سبیل و ممنوعیت استشاره مسلمان از کافر حضور مسلمانان در مجامع بین المللی مانند سازمان ملل متحد و غیر آن باید به منظور پیاده کردن اصل اول از اصول سیاست خارجی اسلامی یعنی اصل دعوت باشد. و نه برسمیت شناختن چنین مجامعی که خود ملعبه و آلت دست کفر جهانی هستند و ضوابط ضد خدائی و کفر آمیزی مانده "حق و تو برای چند قدرت" در آن گنجانده شده. اما به منظور حضور برای کسب اطلاع از اوضاع و مسائل جاری دنیا و استفاده از تربیون برای دعوت باسلام ایراد و اشکالی ندارد.

این مطالب که گفته می شود اصولی است که می توان سیاست خارجی اسلامی را بر آن پایه پیاده کرد. در صورت بهره برداری از چنین شیوه های انقلابی در سیاست خارجی عظمت اسلام و مسلمین حفظ شده و دنیای ستم زده امروز بآن جذب خواهد شد.

در اینجا یادآوری مطلب دیگر نیز لازم به نظر می رسد و آن اینکه کمک گرفتن مسلمان از غیر مسلمان (اعم از فرد یا جامعه و دولت) در موارد مسائل فنی و صنعتی مانند طب و پزشکی، زراعت و فنون زراعی و ... اشکال ندارد مشروط بر اینکه خود اینها مقدمه سلطه تقنینی و سیاسی نشوند. هر چند که بر مسلمانان زبیده این است که در تمام موارد خود کفا و مستقل باشند.

چنانکه پیغمبر اسلام در هجرت از مکه به مدینه شخصی به نام "عبدالله ابن اریقط" را به عنوان راهنما استخدام کرد. در حالیکه عبدالله ابن اریقط مشرک بود. اما بدلیل اطمینان و زمینه های مساعد که برای پیغمبر معلوم بود بر آن اساس عبدالله نمی تواند خیانت کند او را راهنما استخدام کرد.

و همچنین فقهاء بر امام و رهبر مسلمین جایز دانسته اند در

صورت مصلحت با کفار قرارداد ببندد و از اسلحه آنان در جنگ استفاده کنند در مقابل حتی می تواند از غنائم جنگی سهمی برای آنان قائل شود. چنانکه پیغمبر "صفوان ابن امیه" را در غزوه (جنگ) حنین شرکت داد در حالیکه او مسلمان نشده بود.

در هر صورت این کمک طلبیدن‌ها بهیچوجه نباید منجر به ولایت پیدا کردن و فرماندهی یافتن کفار بر مسلمین شود.^۱

تا اینجا نمونه ها و مواردی از تطبیق قاعده فقہی نفی سبیل کافرین بر مسلمین را مشاهده و ملاحظه فرمودید و نقش بسیار حساس و هدایتگرانه و مشکل گشای این قاعده فقہی در صحنه سیاست خارجی و بین الملل معلوم گردید. و مشخص شد که بدبختی ما مسلمین و آفت های استعمار، انحطاط و ذلت و فقر و فلاکت همه و همه ناشی از عدم توجه مادر گذشته بقوانین عزت آفرین و نجات بخش اسلام بوده است و گر نه اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست.

برای تکمیل شدن بحث مربوط به نفی سبیل در اینجا فتاوهای فقہی فقیه بزرگ و مجدد زمانمانرا از کتاب تحریر الوسیله نقل می کنیم تا بهتر بتوانیم عمق مسئله و تکلیف سیاسی خودرا بفهمیم :

اگر خطر تسلط سیاسی و اقتصادی دشمن بر جامعه اسلامی تاجائی باشد که بیم آن رود دشمن جامعه را به اسارت سیاسی و اقتصادی خود بکشاند و موجب تحقیر و توهین اسلام و مسلمین شود و آنانرا ضعیف سازد در اینصورت بر مسلمین واجب است با وسائلی شبیه آنچه که دشمن دارد از خود دفاع کنند.

و دیگر اینکه مقاومت و مبارزه منفی نمایند. مثلاً تحریم اجناس دشمن و استعمال نکردن آن و قطع رابطه تجارتنی با دشمن و ترک معاشرت

با آنها.

اکثر روابط تجارتي با کفار موجب ترس بر حوزه اسلام شود ترک این روابط بر تمام مسلمانان واجب می شود. در اینجا فرقی میان استیلاء سیاسی یا فرهنگی و معنوی دشمن وجود ندارد.

اگر روابط سیاسی که بین دولتهای اسلامی و دول بیگانه بسته می شود و برقرار می گردد، موجب تسلط کفار بر نفوس و بلاد و اموال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی اینها گردد، برقراری روابط حرام است و پیمانهای که بسته می شود باطل است و بر همه مسلمین واجبست که زمامداران را راهنمایی کنند و وادارشان نمایند بر ترک روابط سیاسی این چنانی هر چند بوسیله مبارزه منفی باشد^۱

این فتاوا بسیار روشن هستند و نیازی به توضیح ندارند. و لذا اکنون می پردازیم به بیان نمونه های استعمال این اصل (یعنی قاعده منفی سبیل...) در سیاست خارجی توسط فقهاء متأخر اسلام.

۲- نمونه‌های استعمال قاعدهٔ نفی سبیل توسط فقهاء مناخر اسلام

موارد کاربرد قاعدهٔ نفی سبیل در مسائل سیاسی توسط فقهاء شیعه بسیار زیاد است و بررسی مجموع این موارد خود به کتاب مستقلی نیاز دارد. ما در این درس فقط دو مورد را ذکر می‌کنیم که فقهاء اسلام با توسل به قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین کشور مسلمین را از سقوط در دام دائمی استعمار نجات داده. یکی مسئلهٔ "تحریم تنباکو" و دیگر "کاپیتولاسیون" می‌باشد. و اکنون این دو مورد را به طور جداگانه مطرح و بررسی می‌کنیم تا معلوم شود فقه اسلام تا چه اندازه قدرت مبارزه با سلطه و استعمار خارجی و استبداد داخلی دارد و چقدر خلاق و ورهگشاست.

۱- "تحریم تنباکو"

در سال ۱۲۶۸ هجری شمسی عنصر ضد استقلال وطن و مشرک مسلط بر ایران یعنی ناصرالدین شاه مزدور یک سری قراردادهای تجارتی و غیره با انگلستان بست. یکی از این قراردادها، قرارداد "تنباکو و توتون" بود. طبق این قرارداد امتیاز خرید و فروش داخلی و خارجی تنباکو و توتون منحصر در دست یک تاجرانگلیسی بود بنام "رژی".

این تاجر انگلیسی متعهد می‌شد که سالانه مبلغ پانزده هزار لیره بدولت ایران بپردازد بعلاوه یک چهارم سود ویژه آن. این ظاهرا یک قرارداد تجاری ساده بود و به نظر بعضی افراد سطحی نگر کم تعمق تنها عیبش

شاید این بود که وجه الاجاره کم داشت. چون شبیه این معامله در ترکیه عثمانی نیز شده بود و یک مقایسه کوچک ماهیت مسئله را تا حدودی روشن می کرد. با اینکه ترکیه توتون و تنباکویش کمتر از ایران بود امتیاز فقط فروش داخلی (ونه خارجی) آنرا به یک کمپانی اجاره داده بودند بمبلغ هفتصد هزار لیره با اضافه یک پنجم سود ویژه که می بایست بدولت ترکیه پرداخت می شد. اما خطر این معامله حتی بیش از این چیزها بود. در واقع این اولین قدم استراتژی استعماری بریتانیا برای تسخیر و قبضه ایران بود.

با اینکه طرف معامله و گیرنده امتیاز یک تن بیشتر نبود اما با سرعت تمام و بلافاصله شرکتی در لندن با مبلغ ۶۵۰،۰۰۰ لیره برای آن تاسیس گردید و عوامل آن از بهار سال ۱۲۷۰ هجری شمسی در ایران مشغول کار و فعالیت شدید شدند.

بدینوسیله در حقیقت انگلیسی ها و مزدوران شان همه جای ایران پخش شده و آنرا بتصرفشان آورده بودند.

علماء و فقهاء روشن بین و آگاه اسلام پرچم مخالفت با قرار داد تنباکو را در دست گرفته و مردم را به نهضتی بزرگ فرا خواندند.

در تهران میرزا محمدحسن آشتیانی و در تبریز حاجی میرزا جواد و در اصفهان مرحوم آقانجفی از مجتهدین بزرگ پرچمدار مبارزه بودند و در دیگر شهرها نیز سایر علماء و فقهاء. پیشاپیش همه اینها مرجع تقلید زمان فقیه متقی و بزرگ میرزا محمدحسن شیرازی (میرزای شیرازی) بود. او ساکن شهر سامرا عراق بود و از همانجا با یک فتوای دو سطری قاعده نفی سبیل کافرین بر مسلمین را بکار گرفت و اسلام و مملکت مسلمین را از اسارت خارجی نجات داد. میرزای شیرازی فتوا داد:

امروزه هرگونه استعمال توتون و تنباکو حرام و مانند محاربه با امام زمان (ع) محسوب می شود.

این فرمان که براساس قاعده نفی سبیل داده شده بود کمر استعمار بریتانیا در ایران را شکست . چرا که مردم هرچه توتون و تنباکو داشتند آتش زدند و معتادترین اشخاص نسبت به دخانیات غلیان و چپق خود را شکستند و عملاً در شرکت انگلیسی در ایران بسته شد .
این آغاز بیداری انقلابی - اسلامی مردم ایران محسوب می شود و در تاریخ نهضت های اسلامی جایی ازجمله دارد .^۱

۲- "کاپیتولاسیون"

واژه "کاپیتولاسیون از ریشه لاتینی بمعنای " شرط گذاشتن " مشتق شده است .

کاپیتولاسیون در لغت بمعنای سازش و تسلیم است و برقرارداد - هائی اطلاق می شود که به موجب آن اتباع یک دولت در قلمرو دولت دیگر مشمول قوانین کشور خود میشوند و آن قوانین توسط کنسول آن دولت در محل اجرا می شود . به همین جهت آنها در زبان فارسی " حق قضاوت کنسولی " نیز می نامند . (فرهنگ سیاسی)

بطور ساده باید گفت کاپیتولاسیون یعنی مصونیت قضائی اتباع یک کشور در کشور دیگر . در قرون سابق این قرارداد معمولاً توسط کشور های استعماری اروپا و آمریکا بر ممالک آسیائی و آفریقائی تحمیل می شد .
براین اساس اتباع کشورهای اروپائی مرتکب هر جرم و جنایتی در کشور محل اقامت خود می شدند از دستگیری و حبس و محاکمه در آنجا مصون بودند . پرونده آنها می بایست به کشور خودشان می رفت و در آنجا

۱- بکتاب تاریخ بیداری ایرانیان از ناظم الاسلام کرمانی مراجعه

تصمیم گرفته می‌شد. روی این اصل کاپیتولاسیون چراغ سبز و جواز رسمی است که بیگانگان در کشور محل اقامت خود دست به هر عمل و جنایتی بزنند مانند ترور و فحشاء و دزدی و... و در عین حال مصونیت داشته باشند.

کاپیتولاسیون صد درصد با استقلال سیاسی و قضائی یک کشور متضاد می‌باشد.

رژیم ضد خلقی و آمریکائی محمدرضا پهلوی معدوم (لَعْنَةُ اللَّهِ) در تاریخ ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ با اصطلاح لایحه ای را به فرمان ارباب خود آمریکا به مجلسین برده و تصویب کرد که براساس آن اتباع آمریکائی در ایران از جمله مستشاران نظامی آمریکا در ایران مصونیت قضائی پیدا می‌کردند.

یعنی برنامهء قضاوت کنسولی و کاپیتولاسیون در ایران پیاده می‌شد. تصویب این لایحه بمعنای رسمیت یافتن استعمار آمریکا در ایران بود و تسلط کفار را بر مسلمین ایران تثبیت می‌کرد.

فقهاء و علماء اسلام در ایران برهبری فقیه مجاهد و آگاه حضرت آیه... العظمی امام خمینی علیه کاپیتولاسیون قیام کردند که منجر به تبعید شدن امام خمینی از ایران به ترکیه و سپس عراق گردید. نهضت ضد کاپیتولاسیون امام خمینی در واقع شالودهء انقلاب اسلامی ایران را بی ریزی کرد.

در آن تاریخ امام فتوای تاریخی ضد آمریکائی و ضد کاپیتولاسیون خود را براساس قاعدهء فقهی "نَفی سَبِيلِ کَافِرینَ بر مسلمین" صادر کرد. اعلامیهء امام بعد از بسم الله بآیه وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا شروع شده بود که اساس قاعدهء نفی سبیل می باشد. و اکنون متن آن اعلامیه و فتوای تاریخی را ملاحظه می‌فرمائید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

سیملا. آیا ملت ایران می داند در این روزها در مجلس چه گذشت ؟ می داند بدون اطلاع ملت و بطور قاچاق چه جنایتی واقع شد ؟ می داند مجلس به پیشنهاد دولت سند بردگی ملت ایران را امضاء کرد ؟ اقرار به مستعمره بودن ایران نمود ؟ سند وحشی بودن ملت مسلمان را به امریکا داد . قلم سیاه کشید بر جمیع مفاخر اسلامی و ملی ما ، قلم سرخ کشید بر تمام لاف و گزافهای چندین ساله سران قوم ، ایران را از عقب افتاده ترین ممالک دنیا پست تر کرد . اهانت به ارتش محترم ایران و صاحب منصبان و درجه داران نمود . حیثیت دادگاههای ایران را پایمال کرد ؟ به ننگین ترین تصویب نامهء دولت سابق با پیشنهاد دولت حاضر بدون اطلاع ملت با چند ساعت صحبت های سری رای مثبت داد ؟ ملت ایران را در تحت اسارت امریکائیها قرار داد ؟ اکنون مستشاران نظامی و غیر نظامی آمریکا با جمیع خانواده و مستخدمین آنها آزادند هر جنایتی بکنند هر خیانتی بکنند ، پلیس ایران حق بازداشت آنها را ندارد . دادگاههای ایران حق رسیدگی ندارند چرا ؟ برای آنکه آمریکا مملکت دولار است و دولت ایران محتاج به دولار .

به حسب این رای ننگین اگر یک مستشار آمریکائی یا یک خادم مستشار آمریکائی به یکی از مراجع تقلید ایران ، به یکی از افراد محترم ملت ، به یکی از صاحب منصبان عالیرتبه ایران هر جسارتی بکند ، هر جنایتی بنماید پلیس حق بازداشت او را ندارد محاکم ایران حق رسیدگی ندارد ، ولی اگر به یک سگ آنها تعرضی بشود پلیس باید دخالت کند ، دادگاه باید رسیدگی نماید امروز که دولتهای مستعمره یکی پس از دیگری با شهادت و شجاعت خود را از تحت فشار استعمار خارج می کنند و زنجیر های اسارت را پاره می کنند . مجلس مرفقی ایران با ادعای سابقه تمدن دوهزاروپانصدساله با لاف همدیف بودن با ممالک مرفقیه به ننگین ترین و موهن ترین تصویب نامهء غلط دولتهای بی حیثیت رای می دهد و ملت

شریف ایران را پست ترین و عقب افتاده ترین ملل به عالم معرفی کند ، و با سرافرازی هرچه تمامتر دولت از تصویرنامه غلط دفاع می کند و مجلس رای می دهد .

از بغض منابع مطلع به من اطلاع داده اند که این طرح مفتضح را بدولت پاکستان ، اندونزی ، ترکیه ، آلمان غربی پیشنهاد کرده اند ، و هیچکدام زیر بار این اسارت نرفته اند ، تنها دولت ایران است که اینقدر با حیثیت ملیت و اسلامیت ما بازی می کند و آن را به باد فنا می دهد .
 علماء و روحانیون که می گویند باید قدرت سرنیزه در مقدرات کشور دخالت نکند ، باید وکلای پارلمان مبعوث از ملت باشند ، بایست دولتهای ملی باشند ، باید اختناق از مطبوعات برداشته شود و سازمانها نظارت در آنها نکنند و آزادی را از ملت مسلمان سلب ننمایند . برای آن است که این ننگها را بر ملت تحمیل نکنند و مارا مواجه با این مصیبتها ننمایند .

چرا وکلای پارلمان با آنکه به حسب قاعدهء انسانیت و ملیت با همچو سند اسارتی صددردم مخالف هستند ، نفس نمی کشند و جز دو سه نفر آنها که معلوم است با اضطراب صحبت کرده اند خاموش نشسته اند ، برای آنکه اتکاء به ملت ندارند ، دست نشانده هستند و قدرت مخالفت ندارند ، آنها را با یک اشاره بیرون می ریزند ، بزدان می اندازند . آیا ملت ایران می داند که افسران ارتش بجای سوگند به قرآن مجید ، سوگند به کتاب آسمانی که به آن اعتقاد دارم یاد کردند ، این همان خطری است که کرارا تذکر دادم . خطر برای قرآن مجید ، خطر برای اسلام عزیز ، خطر برای مملکت اسلام ، خطر برای استقلال کشور .

من نمی دانم دستگاه جبار از قرآن کریم چه بدی دیده است از پناه به اسلام و قرآن چه ضرری برده است که اینقدر پافشاری برای محو اسم آن می کند ، اگر پناه به قرآن و اسلام بیاورید اجنبی به خود اجازه

نمی‌دهد که از شما سند بردگی بگیرد، اجازه نمی‌دهد که مفاخر ملی و اسلامی شما پایمال شود. جدا بودن ملت از هیئت حاکمه، بر خوردار نبودن آنها از پشتیبانی ملت این مصیبتها را پیش می‌آورد.

اکنون من اعلام می‌کنم که این رای ننگین مجلسین مخالف اسلام و قرآن است و قانونیت ندارد، مخالف رای ملت مسلمان است، وکلای مجلسین وکیل ملت نیستند و اگر اجنبی‌ها بخواهند از این رای کثیف سوء استفاده کنند، تکلیف ملت خواهد تعیین شد، دنیا بداند که هر گرفتاری که ملت ایران و ملل مسلمین دارند از اجانب است از امریکا است. ملل اسلام از اجانب عموماً و از امریکا خصوصاً متفرست. بدبختی دول اسلامی از دخالت اجانب در مقدرات آنهاست، اجانبند که مخازن پر قیمت زیر زمینی ما را به یغما می‌برند، انگلیس است که سالیان دراز طلای سیاه ما را با بهای ناچیز برده و می‌برد، اجانبند که کشور عزیز ما را اشغال کرده و بدون مجوز از سه طرف به آن حمله کرده و سربازان ما را از پا درآوردند. دیروز ممالک اسلامی به چنگال انگلیس و عمال آن مبتلا بودند، امروز به چنگال امریکا و عمال آن.

آمریکاست که از اسرائیل و هواداران آن پشتیبانی می‌کند. آمریکاست که به اسرائیل قدرت می‌دهد که اعراب مسلم را آواره کند.

آمریکاست که وکلاء را یا با واسطه یا بی واسطه بر ملت ایران تحمیل می‌کند.

آمریکاست که اسلام و قرآن مجید را به حال خودش مضر می‌داند و می‌خواهد آنها را از جلوی خود بردارد.

آمریکاست که روحانیون را خار راه استعمار می‌داند و باید آنها را به حبس و زجر و اهانت بکشد.

آمریکاست که به مجلس و دولت ایران فشار می‌آورد که چنین

تصوینامه مفتحی را که تمام مفاخر اسلامی و ملی را پایمال می کند
تصویب و اجرا کنند ،

آمریکاست که با ملت ایران معامله وحشی گری و بدتر از آن می کند
بر ملت ایران است که این زنجیر هارا پاره کنند ، بر ارتش ایران
است که اجازه ندهند چنین کارهای ننگینی در ایران واقع شود ، از بالاترها
بهروسیله هست بخواهند این سند استعمار را پاره کند ، این دولت را ساقط
کنند . و کلائی که به این امر مفتضح رای دادند از مجلس بیرون کنند .

بر ملت است که از علماء بخواهند در این امر ساکت ننشینند . و
اقدام کنند . بر علماء اعلام است که از مراجع اسلام بخواهند این امر را
ندیده نگیرند ، بر فضلا و مدرسین حوزه های علمیه است که از علماء
اعلام بخواهند که سکوت را بشکنند ، بر طلاب علوم دینی است که از
مدرسین بخواهند که غافل از این امر نباشند .

بر ملت مسلمان است که از وعاظ و خطباء بخواهند که آنان را که
آگاه از این مصیبت بزرگ نیستند آگاه کنند .

بر خطبا و وعاظ است که یا بیان محکم بی هراس بر این امر
ننگین اعتراض کنند و ملت را بیدار کنند .

بر اساتید دانشگاه است که جوانان را از آنچه زیر پرده است مطلع
کنند . بر جوانان دانشگاهی است که با حرارت با این طرح مفتضح
مخالفت کنند با آرامش و با شعارهای حساس مخالفت دانشگاه را بملتهای
دنیا برسانند . بر دانشجویان مالک خارجه است که در این امر حیاتی که
آبروی مذهب و ملت را در خطر انداخته ساکت ننشینند .

بر پیشوایان دول اسلامی است که فریاد مارا بدنیا برسانند و از
مراکز پخش آزاد ناله جانسوز این ملت بدبخت را به جهان گوشزد کنند .
بر علماء و خطباء ملل اسلامی است که با سیل اعتراض این ننگ را از جیب
ملت معظم ایران برادران اسلامی خود بردارند ،

بر جمیع طبقات ملت است که از مناقشات جزئی موسمی خود صرفنظر کرده و در راه هدف مقدس استقلال و بیرون رفتن از قید اسارت کوشش کنند.

بر رجال شریف سیاسی است که ما را از مطالب زیر پرده که در مجلس گفته شد آگاه نمایند. بر احزاب سیاسی است که در این امر مشترک با یکدیگر توافق کنند.

هدف مراجع عظام و روحانیون در هر جا باشد یکی است. و آن پشتیبانی از دیانت مقدسه اسلام و قرآن مجید و طرفداری از مسلمین است. اختلافی بین علماء اعلام و نگهبانان اسلام در این هدف مقدس نیست. اگر فرضاً اختلاف اجتهاد و نظری در امری جزئی و ناچیز باشد مثل سایر اختلافات در امور فرعی مانع از وحدت نظر در امور اصولی نیست. اگر سازمانهای دولتی گمان کرده اند با سمپاشی‌ها می‌توانند ما را از هدف مقدس خود منحرف کنند و به دست جهال متعصب به قصد شوم خود برسند خطا کرده‌اند.

اینجانب که یک نفر از خدمتگزاران علماء اعلام و ملت اسلام هستم در موقع خطیر و برای مصالح بزرگ اسلامی حاضر برای کوچکترین افراد تواضع و کوچکی کنم تا چه رسد بعلماء اعلام و مراجع عظام کثر الله امثالهم.

لازم است جوانان متعصب و طلاب تازه کار از زبان و قلم خود جلوگیری کنند و در راه اسلام و هدف مقدس قرآن از اموری که موجب تشتت و تفرقه است خودداری نمایند. علماء اعلام برای خاتمه دادن به هرج و مرج و بی‌نظمی‌ها در فکر اصلاح عمومی هستند.

اگر دولتها مجال فکر بما بدهند اگر گرفتاریهایی که از ناحیه هیئت حاکمه پیش می‌آید و ناراحتی‌های روحی مجال تصفیه و اصلاح داخلی بما بدهد. این نحو گرفتاریهاست که ما را از مسیر خود که مسیر

تصفیه حوزه ها و اصلاح همه جانبه است باز می دارد .
 با احساس خطر برای اسلام و قرآن کریم برای ملت و ملیت
 مجال تفکر در امور دیگر باقی نمانده ، اهمیت این موضوعات بقدری است
 که مشاغل خاص ما را تحت الشعاع قرار داده است .
 آیا ملت ایران می داند که در حال حاضر عده ای از علماء و
 مبلغین و طلاب و بسیاری از مسلمین بی گناه در زندانها بسر می برند و بر
 خلاف قوانین آنها را بدون رسیدگی مدتهای مدید زندانی کرده اند و
 مرجعی نیست که به این وضع هرج و مرج ارتجاعی قرون وسطائی خاتمه
 دهد .

اینها دنباله قتل عام پانزدهم خرداد - دوازدهم محرم - است
 که جراحت آن از قلب ملت ایران پاک نخواهد شد .
 هیئت حاکمه بجای آنکه برای اقتصاد ایران ، برای جلوگیری از
 ورشکستگی های بازرگانان محترم برای نان و آب فقرا و مستمندان ، برای
 زمستان سیاه بی خانمانها ، برای پیدا کردن کار برای جوانان فارغ التحصیل
 و سایر طبقات بیچاره فکری بکند بکارهای مخرب مثل آنچه گفته شد و به
 نظائر آن دست می زند از قبیل استخدام زن برای دبیرستانهای مردانه و
 مرد برای دبیرستانهای دخترانه که فساد آن بر همه روشن و اصرار به آنکه
 زنها در دستگاههای دولتی وارد شوند که فساد و بیهوده بودنش برای
 همه واضح است .

امروز اقتصاد ایران بدست امریکا و اسرائیل است و بازار ایران از
 دست ایرانی و مسلم خارج شده است و غبار ورشکستگی و فقر به رخسار
 بازرگانان و زارعان نشسته است . و اصلاحات آقایان بازار سیاه برای امریکا
 و اسرائیل درست کرده است و کسی نیست که بداد ملت فقیر برسد .

من از فکر زمستان امسال رنج می برم من از شدت گرسنگی و خدای
 نخواست هلاکت بسیاری از فقراء و مستمندان را پیش بینی می کنم . لازم

است خود ملت به فکر فقرا باشند لازمست از حالا برای زمستان آنها تهیه شود که فجایع سال سابق تکرار نشود . لازمست علماء اعلام بلاد مردم را دعوت به این امر ضروری بفرمایند .

از خدای متعال عظمت اسلام و مسلمین و رهائی دول اسلامی را از شر اجانب خذلهم الله تعالی خواستار است .

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهَدٰی . روح الله الموسوی الخمینی ^۱

این بود متن فتوای تاریخی ضد کاپیتولاسیون امام خمینی که با صدور آن مبارزه قهرمانانه ملت عمق پیدا کرد و جهت واقعی خود را در ستیز بی امان با امپریالیسم آمریکا بدست آورد .

علاوه بر این اعلامیه امام در جهت ضدیت با آمریکا و کاپیتولا-سیون و افشای ماهیت استعماری آن نطقی فوق العاده حساس در ۴ آبانماه سال ۱۳۴۳ ساعت ۸/۵ صبح در قم اطراف منزلشان ایراد کردند که عینا درج می شود .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
- اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ (گریه حضار)

" من تاثرات قلبی خودم را نمیتوانم اظهار کنم ، قلب من در "

" فشار است (گریه حضار) ، ناراحت هستم ، قبلم در فشار "

" است ، من با تاثرات قلبی روزشماری می کنم چه وقت مرگ "

" پیش بیاید (گریه شدید حضار)

" ایران دیگر عید ندارد ، عید ایران را عزا کردند (ادامه گریه "

" حضار) ، عزا کردند و چراغانی کردند ، عزا کردند و دسته "

" جمعی رقصیدند . مارا فروختند ، استقلال مارا فروختند ، باز "

" هم چراغانی کردند ، پایکوبی کردند .

"اگر من بجای اینها بودم ، این چراغانیها را منع می کردم"

"میگفتم بیرق سیاه بر بالای سر بازارها بزنند ، بالای سر"

"خانه ها بزنند ، چادر سیاه بالا ببرند"

"عزت ما پایکوب شد ، عظمت ایران از بین رفت (گریه حضار"

"عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند ."

"قانونی به مجلس بردند که در آن ، اولاً ما را ملحق کردند به"

"پیمان وین" و ثانیاً الحاق کردند به آن . که تمام مستشاران"

"نظامی آمریکا ، با خانواده هایشان با کارمندان فنیشان ، با"

"کارمندان اداریشان ، با خدمه شان و با هرکس که به آنها"

"بستگی دارد از هر جنایتی که در ایران بکنند ، مصون هستند"

"اگر یک خادم آمریکائی ، یا یک آشپرز آمریکائی ، مرجع تقلید"

"شمارا در وسط بازار ترور کند ، زیر پای خود منکوب کند"

"پلیس ایران حق ندارد جلو او را بگیرد . دادگاههای ایران حق"

"محاکمه ندارد ! باید بروند به آمریکا بروند ! و در آنجا"

"اربابها تکلیف را معین کنند ."

"دولت سابق این طرح را تصویب کرده بود و به کسی نگفت ،"

"دولت حاضر این تصویبنامه را چندی پیش به مجلس سنابرد"

"و با یک قیام و قعود مطلب را تمام کرد و باز نفسشان درنیامد"

"چند روز پیش این تصویبنامه را به مجلس شورا بردند ، در"

"آنجا صحبتهایی شد ، بعضی از وکلا مخالفتهایی کردند ،"

"لیکن مطلب را گذراندند ، با کمال وقاحت گذراندند دولت"

"با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد ، ملت ایرانرا"

"از سگهای آمریکائی پست تر کردند ، اگر کسی یک سگ"

"آمریکائی را با اتومبیل زیر بگیرد ، او را بازخواست می کنند ."

"حتی اگر شاه ایران یک سگ آمریکائی را زیر بگیرد ، مورد باز"

"خواست قرار میگردد ولی چنانچه یک آشپز آمریکائی شاه"
 "ایران را زیر بگیرد، بزرگترین مقام را زیر بگیرد کسی حق"
 "تعرض ندارد."

"چرا؟"

"برای اینکه میخواستند وام بگیرند آمریکا خواست که این کار"
 "انجام شود."

"بعد از چند روز یک وام دویست میلیون دولاری از آمریکا"
 "تقاضا کردند، مورد تصویب قرار گرفت که در ظرف ۵ سال،"
 "مبلغ مزبور را بدولت ایران بپردازند و در ظرف دو سال،"
 "۳۰۰ میلیون دلار، باز پس بگیرند."

"می فهمید یعنی چه؟"

"دویست ملیون دلار - هر دولاری ۸ تومان - در ظرف ۵ سال"
 "به منظور هزینه های نظامی بدولت ایران وام بدهند و در"
 "طرف ده سال ۳۰ میلیون دلار پس بگیرند یعنی صد میلیون"
 "دولار ۸۰۰ میلیون تومان - از ایران درازاء این وام سود"
 "بگیرند. معذک ایران برای این دلار ها خودش را فروخت"
 "استقلال مارا فروخت، مارا جزء دول مستعمره حساب کرد."
 "ملت مسلم ایران را در دنیا از وحشیها عقب مانده تر معرفی"
 "نمود!"

"ما با این مصیبت چه کنیم؟ روحانیون با این مصائب چه کار"
 "کنند؟ عرض خود را بکدام مملکت برسانند؟ سایر ممالک خیال"
 "می کنند این ملت ایران است که اینقدر خود را پست نموده"
 "نمی دانند که این دولت ایران است، این مجلس ایران است"
 "این مجلسی است که ارتباطی بملت ندارد، این مجلس"
 "سر نیزه است، این مجلس چه ارتباطی به ملت دارد؟ ملت"

" ایران به این وکلا رای نداده است . بسیاری از علماء طراز اول
 " و مراجع ، انتخابات را تحریم کردند ، و ملت از آنان تبعیت
 " کرده رای نداد ، لیکن زور سرنیزه اینانرا آورد و بر کرسی
 " نشاند .

" اینها دیدند که بانفوذ روحانی نمیتوانند هر کاری انجام دهند
 " می خواهند نفوذ روحانی را از بین ببرند .

" در یکی از کتابهای تاریخ که امسال به طبع رسیده و در مدارس
 " به بچه های ما تدریس می شود بعد از ذکر مطالبی دروغ و خلاف
 " واقع ، نوشته است . اکنون معلوم شد که قطع نفوذ روحانیت
 " به نفع و رفاه حال این ملت است .

" آنها بخوبی دریافتند که

" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این ملت یک روز اسیر
 " انگلیس و روز دیگر اسیر آمریکا باشد .

" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد اسرائیل اقتصاد ایران را
 " قبضه کند ، نمی گذارد کالاهای اسرائیل - آنها بدون گمرک -
 " در ایران فروخته شود .

" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد ، اینها ، خود سرانه
 " چنین قرضهای سنگینی را بر ملت ایران تحمیل کنند .

" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد هر دولتی هر کاری که
 " خواسته انجام دهد ، هر چه صد درصد بر ضد ملت باشد

" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد مجلس به این صورت
 " مبتدل در آید ، نمیگذارد . مجلس با سرنیزه درست شود ، تا
 " چنین فضا حتی ببار آورد .

" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد دختر و پسر در آغوش هم
 " کشتی بگیرند - چنانکه در شیراز شده است -

" اگر نفوذ روحانیون باشد نمیگذارد که دختران عقیف مردم
 " در مدارس، زیر دست جوانها باشد و زنهارا به مدرسه‌ی
 " پسرانه و مردها را بمدرسه‌ی دخترانه بفرستند و فساد راه
 " بیاندازند .

" اگر نفوذ روحانیون باشد، تو دهن این دولت می زند، تو
 " دهن این مجلس می زند، وکلا را از مجلس بیرون می ریزد .
 " اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد عده ای به اسم وکیل بر
 " ملت تحمیل شده، بر سرنوشت مملکتی حکومت کنند .

" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد یک دست نشاند آمریکائی
 " این غلط‌ها را بکند، از ایران بیرونش می‌کند .

" نفوذ روحانی مضر بحال ملت است؟ خیر، مضر بحال شما
 " است . مضر بحال شما خائن‌هاست، نه مضر بحال ملت . شما
 " میدانید که با نفوذ روحانی نمی‌توانید هر کاری را انجام
 " دهید، هر غلطی را بکنید میخواهید نفوذ روحانی را از بین
 " ببرید . شما گمان کردید که با صحنه سازی می‌توانید میان
 " روحانیون اختلاف بیاندازید؟ این خواب باید در مرگ برای
 " شما حاصل شود، نمیتوانید چنین کاری را انجام دهید،
 " روحانیون با هم هستند .

" من تمام روحانیون را تعظیم می‌کنم، من بار دیگر دست تمام
 " روحانیون را می‌بوسم آنگاه اگر دست مراجع را بوسیدم امروز
 " دست کاسب راهم می‌بوسم (گریه و احساسات شدید)

" آقایان من اعلام خطر می‌کنم "

" ای ارتش ایران من اعلام خطر میکنم "

" ای سیاستون ایران . من اعلام خطر می‌کنم "

" ای بازرگانان ایران من اعلام خطر می‌کنم "

" ای علمای ایران . ای مراجع اسلام . من اعلام خطر می کنیم "

" ای فضلا . ای طلاب . ای حوزه های علمیه . ای نجف . ای قم "

" ای مشهد . ای طهران . ای شیراز . من اعلام خطر می کنم . "

" خطر دارد ، معلوم میشود زیر پرده چیزهایی است که ما "

" نمیدانیم . در مجلس گفتند نگذارید پرده ها بالا برود ، "

" معلوم میشود برای ما خوابهایی دیده اند . . . از این بدتر چه "

" خواهند کرد ؟ از اسارت بدتر چیست ؟ از ذلت بدتر چه "

" می باشد ؟ چه میخواهند بکنند ؟ اینها چه خیالی دارند ؟ این "

" قرصه دلار چه بسر این ملت آورده ؟ آیا باید این ملت فقیر "

" در ظرف ده سال صد میلیون دلار - هشتصد میلیون تومان "

" نفع پول به آمریکا بدهد ؟ در عین حال برای چنین قرضه ای "

" مارا بفروشید . "

" نظامی های آمریکا و مستشاران نظامی آمریکا ، برای شما چه "

" نفعی دارند ؟ اگر این مملکت اشغال آمریکاست پس چرا این "

" قدر عربده می کشی ؟ چرا اینقدر دم از ترقی میزنی ؟ اگر این "

" مستشاران ، نوکر شما هستند پس چرا از اربابها بالاترشان "

" میبرند ؟ اگر نوکرند با آنان مثل سایر نوکرها عمل کنید ؟ "

" اگر کارمند شما هستند شاهم مثل سایر ملل که با کارمندان "

" شان عمل میکنند با اینان رفتار نمائید ؟ اگر مملکت ما اشغال "

" آمریکاست اعلام کنید ، پس مارا از این مملکت بیرون بریزید ، "

" چه میخواهند بکنند ؟ این دولت به ما چه می گویند ؟ این "

" مجلس با ما چه کرده ؟ این مجلس غیر قانونی ، این مجلس "

" محرم ، این مجلسی که به فتوا و بحکم مراجع تقلید تحریم "

" شده است ، این مجلسی که به ادعا دم از استقلال و انقلاب "

" میزند و میگوید ما از انقلاب سفید آمده ایم "

" من نمی دانم کجاست این انقلاب سفیدی که اینقدر روی آن "

" جارو جنگال راه انداخته اند؟ خدا میداند که من مطلعم و "

" رنج میبرم ، من مطلعم از این دهات و شهرستانهای دورافتاده "

" و از این قم عقب مانده ، من مطلعم از گرسنگی مردم و از وضع "

" نابسامان زراعت و فلاحات مردم . برای این مملکت فکری کنید "

" برای این ملت فکری کنید ، اینقدر قرض روی قرض نیاورید ، "

" اینقدر نوکر نشوید . البته دلار نوکری هم دارد . دلارها را "

" شما بگیرید استفاده کنید ، نوکری را ما بکنیم ، اگر ما زیر "

" اتومبیل یک آمریکائی رفتیم کسی حق ندارد به آمریکائی ها "

" بگوید بالای چشم شما ابروست آیا آقایانی که می گویند باید "

" خفه شد و دم در نیاورد آیا در این مورد هم می گویند باید "

" خفه شد ؟ در اینجا هم ساکت باشیم ؟ والله گناهکار است "

" کسیکه داد نزنند والله مرتکب کبیرماست کسیکه فریاد نزنند بداد اسلام "

" برسید ، رفت اسلام (گریهء شدید حضار) . ای سران اسلام "

" برسید بداد اسلام . ای علمای قم ، بداد اسلام برسید ، رفت "

" اسلام (گریهء شدید حضار) ای ملل اسلام . ای سران ملل "

" ای روسای جمهوری ملل اسلامی . ای سلاطین ملل اسلامی . "

" بداد ما برسید ، ای شاه ایران بداد خودت برس . ما چون "

" ملت ضعیفی هستیم و دلار نداریم باید زیر چکمه آمریکا "

" برویم ؟ آمریکا از انگلیس بدتر ، انگلیس از آمریکا بدتر "

" شوروی از هر دو بدتر همه از هم بدتر و همه از هم پلیدترند "

" لیکن امروز سروکار ما ، با آمریکا است رئیس جمهوری آمریکا "

" بداند این معنا را بداند که امروز در پیش ملت ما از منفورترین "

" افراد بشر است که چنین ظلمی به ملت اسلامی کرده ، امروز "

" قرآن با او خصم است ملت ایران با او خصم است دولت "

"آمریکا این مطلب را بداند که او را در ایران ضایع و مفتضح"
 "کردند . بیچاره آن وکلا دادزدند که از این دوستان ما"
 "(آمریکا) بخواهید که اینقدر بما تحمیل نکنند ما را فروشید"
 "ایران را به صورت مستعمره در نیاورید ولی چه کسی گوش"
 "داد؟ از پیمان وین یک ماده را ذکر نکرده اند ، ماده ۳۲ -"
 "اصلاً ذکر نشده است ، من نمیدانم آن ماده چیست؟ نه تنها"
 "من نمی دانم بلکه رئیس مجلس هم نمیداند وکلا هم نمیدانند"
 "که آن ماده چه می باشد . مع الوصف طرح را قبول و امضا"
 "کردند ، طرح را تصویب کردند گرچه عده ای اظهار کردند"
 "که ما نمیدانیم ماده ۳۲ چه می باشد ، ممکن است آنها امضاء"
 "نکرده باشند ، آن عده ای دیگر از وکلا که امضاء کردند بدتر"
 "از اینان بودند ، اینها مشتی جهالند . . . رجال سیاسی ما"
 "و صاحب منصبان بزرگ ما را یکی پس از دیگری از کار برکنار"
 "کردند . امروز در کشور ما ، در رجال سیاسی وطن خواه"
 "کاری نیست . ارتش هم بداند که را یکی پس از دیگری کنار"
 "می گذارند آیا دیگر برای ارتش آبرو باقی ماند که یک فراش"
 "آمریکائی ، یک آشپز آمریکائی بر ارتشبد ما مقدم شد؟ اگر"
 "من نظامی بودم استعفا می کردم ، اگر من وکیل مجلس بودم"
 "استعفا می کردم ، من این ننگ را قبول نمی کردم . باید برای"
 "آشپز آمریکائی ، مکانیک آمریکائی ، اداری آمریکائی ، اداری ،"
 "فنی ، کارمندان فنی آمریکائی و خانواده هایشان مصونیت"
 "باشد لیکن علمای اسلام ، وعاظ اسلام و خدمتگزاران اسلام"
 "در تبعید و زندان باشند . طرفداران اسلام در بندر عباس"
 "و زندان باشند ، بجرم اینکه روحانی یا طرفدار روحانیت"
 "می باشد اینها در کتاب تاریخ ، سند دست دادند که وفاه حال"

" این ملت در قطع نفوذ روحانیت است یعنی رفاه حال این "

" ملت در قطع ید رسول الله میباشد . روحانیین که از خودشان "

" چیزی ندارند ، هرچه دارند از رسول الله دارند ، باید قطع "

" ید رسول الله از این ملت بشود اینها این را می خواهند تا "

" اسرائیل با خیال راحت هر کاری را انجام دهد ، آمریکا با "

" دل راحت هرچه میخواهد بکند . امروز تمام گرفتاری ما از "

" آمریکا است ، تمام گرفتاری ما از اسرائیل است اسرائیل هم از "

" آمریکا است ، این و کلاهم از آمریکا هستند ، اگر نیستند چرا "

" در مقابل آن نمی ایستند داد بزنند ؟ من الان در حال "

" انقلاب هستم حافظه ام درست کار نمی کند ، نمی توانم "

" مطلب را خوب بیاد بیاورم . در مجلسی از مجالس سابق که "

" مرحوم آقا سید حسن مدرس ، وکیل بود دولت روسیه التیماتومی "

" به ایران داد که اگر طرح مارا — در قضیه ایکه الان به یاد "

" ندارم — نپذیرید از راه قزوین حمله کرده طهران را می گیریم ، "

" دولت وقت به مجلس فشار آورد که این طرح را تصویب کند ، "

" یکی از مورخین آمریکائی مینویسد یک روحانی دست به عصا "

" (مرحوم مدرس) آمد پشت تریبون و اظهار کرد اکنون که "

" بناست از بین برویم چرا سند نابودی خود را شخصا امضا کنیم "

" مجلس بواسطه مخالفت او جرئت پیدا کرد و طرح را رد کرد "

" شوروی هم هیچ غلطی نتوانست بکند . روحانی این چنین "

" است ، یک روحانی لاغر ضعیف ، یک مشت استخوان "

" التیماتوم و پیشنهاد دولت مقتدر روسیه را رد کرد . امروز هم "

" اگر یک روحانی در مجلس بود نمیگذاشت این کار انجام شود "

" برای همین است که میخواهند نفوذ روحانیت را قطع کنند ، "

" تا به آمال و آرزویشان برسند . آنقدر مطالب انباشته است "

" آنقدر مفاسد در این کشور زیاد است که من با این حال ، با "

" این سینه ام نمی توانم مطالب را آنمقداری که می توانم "

" بعرض شما برسانم لکن شما موظفید این مطالب را به رفقای "

" خود برسانید علما موظفند که ملت را آگاه کنند ، ملت موظف "

" است که در این امر صدا بلند کند که چرا چنین کاری کردید ؟ چرا "

" ما را فروختید ؟ شما که وکیل ما نیستید اگر وکیل هم بودید "

" چون خیانت کردید خود بخود از وکالت ساقط می شوید این "

" خیانت به کشور است ، خدایا اینها بکشور ما خیانت کردند ، "

" خدایا این دولت به کشور ما خیانت کرده ، به اسلام خیانت "

" کرده ، به قرآن خیانت کرده ، وکلای مجلسین سنا آنهایکه "

" با این امر موافقت نمودند خیانت کردند وکلای مجلس سنا "

" این پیرمردها خیانت کردند ، وکلای مجلس شورا آنهائی که "

" به این امر رای دادند به کشور خیانت کردند اینها وکیل "

" نیستند ، دنیا بداند اینها وکیل ایران نیستند اگر هم بودند "

" من عزلشان کردم ، از وکالت مهزولند و تمام تصویب نامه هاییکه "

" تاکنون گذرانده اند بی اعتبار است .

" به حسب نص قانون ، طبق اصل دوم متمم قانون اساسی تا "

" مجتهدین در مجلس نظارت نداشته باشند قانون هیچ اعتباری "

" ندارد . از اول مشروطه تا بحال ، کدام مجتهد نظارت داشته "

" است ؟ اگر پنج نفر مجتهد در این مجلس بود ، حتی اگر یک "

" روحانی در این مجلس بود تو دهن اینها می زد ، نمی گذاشت "

" این کار انجام شود ، مجلس را بهم میزد من به آن وکلاییکه "

" بظاهر مخالفت کردند این اعتراض را دارم که اگر واقعا "

" مخالف بودید چرا خاک به سرتان نریختید ؟ چرا بلند نشدید "

" یقه آن مردک را بگیرید ؟ آیا معنای مخالفت این است که "

" بگوئید ما مخالفیم و سرجای خود بنشینید و آنهمه تملق "

" بگوئید باید هیاهو کنید ، باید بریزید وسط مجلس نگذارید "

" چنین مجلسی وجود پیدا کند و این طرح را از مجلس بیرون "

" ببرید به صرف اینکه من مخالفم کار درست می شود دیدید "

" که میگردد ما این قانون را که به اصطلاح خودشان گذرانیده اند "

" قانون نمی دانیم ما این مجلس را مجلس نمی دانیم ما این "

" دولت را دولت نمیدانیم اینها خائنند خائن به کشورند . "

" خداوندا امور مسلمین را اصلاح کن (آمین جمعیت) خداوندا "

" دیانت مقدسه اسلام را عظمت عنایت فرما (آمین جمعیت) "

" خداوندا افرادی را که به این آب و خاک خیانت می کنند به "

" اسلام خیانت می کنند به قرآن خیانت می کنند نابود کن "

" (آمین پرشور جمعیت) . وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ . "

-
- ١- قرآن مجيد
 - ٢- شرح لعهه شهيد ثانی
 - ٣- تحریر الوسيلة حضرت آیه... العظمی امام خمینی
 - ٤- جامع عباسی، شیخ بهاء الدین عاملی
 - ٥- تبصرة المتعلمين، حسن ابن يوسف مطهر حلي (علامه حلي)
 - ٦- الفقه على آراء فقهاء الإسلام، مرحوم شيخ موسى زنجاني
 - ٧- وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی
 - ٨- نهج البلاغه، امام علي ابن ابيطالب (ع)
 - ٩- حقوق بين الملل اسلامي، جلال الدين فارسي

اصول سیاست خارجی اسلام

(۳)

جهاد

- الف - ملیت و مفهوم حاکمیت ملی
- ب - جایگاه جهاد در استراتژی ارشادی
- ج - انواع جهاد
- د - شرایط وجوب جهاد
- هـ - آنانکه علیه شان جهاد واجب است
- و - غنائم جنگی
- ز - اسرای جنگی
- ح - آئین جهاد (مقررات جنگی)
- ط - عقد صلح و شرایط آن
- ی - فشرده سازی مطالب درس

... در بررسی اصول سیاست خارجی در فقه سیاسی اسلام باصل مهم و اساسی دیگری بنام "جهاد" برمیخوریم که شناختن آن در ابعاد مختلف ضرورت دارد.

جهاد در چارچوب استراتژی تبلیغ و دعوت اسلامی حلقه بسیار بااهمیتی است و در فقه کتاب و عنوان مستقلی برای جهاد باز شده است و در قرآن مجید خداوند متعال بیش از دهها بار آنرا مطرح ساخته و دستور داده است.

محدث بزرگ شیعه شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه فصلی زیر عنوان "باب اقسام جهاد و کافر بودن منکر آن" باز کرده و احادیثی را در این باره از پیشوایان معصوم دین روایت کرده است^۱ و در یک حدیث از حضرت رسول (ص) روایت شده که برای مبارزه با عوامل ظلم و ستم تمام نیکی‌ها و خیر در زیر سایه اسلحه و شمشیر

۱- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۱۵ چاپ جدید

نهفته است .
 الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَلَا يُقِيمُ النَّاسُ إِلَّا
 بِالسَّيْفِ وَالسَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ .^۱

یعنی تمام خیر، در شمشیر است و در سایه شمشیر و مردمان از کجی
 راست نمی شوند مگر در سایه شمشیر . شمشیرها کلید بهشت و دوزخند .
 امام علی (ع) در نهج البلاغه در تعریف و ارزشیابی جهاد و
 نقش آن در حفظ عظمت و استقلال اسلام و مسلمین و سرکوبی ظلم و ستم
 می فرماید

... فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ
 أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدُرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةِ وَجَنَّتِهِ الْوَثِيقَةِ فَمَنْ تَرَكَهُ
 رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذَّلِّ وَشَمَلَهُ الْبِلَاءُ ... لَقَدْ نَهَضَتْ فِيهَا وَمَا
 بَلَغَتْ الْعِشْرِينَ ...^۲

یعنی براستی که جهاد دری از درهای بهشت می باشد و خداوند
 آنرا فقط بروی بندگان خالص خود می گشاید جهاد پوشش تقوی، زره فولادین
 و سپر استوار و مستحکم خداوند است . هر کس از آن روی برتابد خداوند
 بر او لباس ذلت و خواری می پوشاند و گرفتارش می نماید و ... من
 دست به جهاد زدم در حالیکه هنوز بیست ساله نشده بودم و ...

عظمت ، ارزش و فضیلت جهاد بسیار است که ما در این مختصر
 قادر به بیان آن نیستیم ، فقط می خواهم بطور فشرده نقش آنرا در سیاست
 خارجی اسلام بیان کرده و شئونات اساسی اش را ذکر نمائیم
 برای این منظور درس را در عناوین ذیل فشرده ساخته و ادامه

۱- جامع عباسی ص ۱۵۱ شیخ بهائی

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۷

خواهیم داد :

- الف - ملیت و مفهوم حاکمیت ملی .
- ب - جایگاه جهاد در استراتژی ارشادی اسلام
- ج - انواع جهاد
- د - شرایط وجوب جهاد
- هـ - آنانکه علیه شان جهاد واجب است ؟
- و - غنائم جنگی .
- ز - اسرای جنگی .
- ح - آئین جهاد (مقررات جنگی)
- ط - عقد صلح و شرایط آن
- ی - فشرده سازی مطالب درس .

و اکنون از قسمت الف شروع به بررسی می کنیم :

برای اینکه بتوانیم معنای جهاد و فلسفه تشریع آنرا در اسلام و سیاست خارجی اسلام بفهمیم ابتدا ناچاریم که مفهوم ملت و ملیت و نیز حاکمیت ملی را روشن کرده باشیم . چونکه جهاد دخالت جامعه قسط طلب و خداپرست اسلام در قلمرو حاکمیت دولتهای جائز و کافر است و در اصطلاح حقوقی غرب امروزه آنرا به عنوان " مداخله " یک کشور در امور داخلی کشور دیگر محکوم می کنند .

اینها البته که خرافه هستند ، اما ناشی از برداشتی است که از " ملیت و حاکمیت ملی " شده است .

حقوقدانان نظام سرمایه داری غرب ملیت را براساس ناسیونالیسم و قومیت تفسیر کرده و دولت را در برابر ملت اصالت می دهند و این نتیجه اش در حقوق بین الملل و سیاست خارجی کشورها به این صورت ظاهر می شود که هیچ کشوری حق دخالت در امور داخلی کشور دیگر را ندارد ، هر چند که آن کشور در داخله خودش حقوق ملت را پایمال کرده و از پشتیبانی مردمی برخوردار نباشد . زیرا این به اصطلاح " مداخله " است .

اما ایدئولوژی اسلام و فقه اسلام این را قبول ندارد و آنرا از اباطیل حقوقی می داند . چرا که برداشت و تفسیر درستی از مفهوم " ملت و ملیت " دارد .

ملیت در اسلام بر همکشی و هم اعتقادی استوار است . روی همین اصل ملی گرائی و ناسیونالیسم جایی در حقوق اسلامی ندارد . و مثلاً ملت ترک و ملت فارس صحیح نمی باشند . " ملت اسلام " تعبیر درستی

است. و روی همین قاعده " ملیت بر اساس همکشی " است که در اسلام کافر و مرتد نمی تواند از خویشان مسلمانش ارث ببرد. چون پیوند پیوند عشیرتی و قومی و خونی نیست، پیوند پیوند ایدئولوژیک و عقیدتی است. مسلمان می تواند از مسلمان ارث ببرد.

و روی همین دلیل است که از نظر فقهی مرکز اسلام، بیضه اسلام و حوزه اسلام شهر فلان و بهمان نیست که فلان قوم در آن زندگی میکنند هر قسمتی از اراضی و بلاد دور و نزدیکی است که مسلمین در آن زندگی می کنند و حالا از هر قومیت و نژادی که می خواهند باشند. اگر به یک کشور آفریقائی مسلمان حمله شود و مورد مخاطره قرار بگیرد نه تنها به اهالی آن کشور آفریقائی جهاد واجب می شود بلکه به یک عرب و به یک ترک و بیک فارس و... نیز که دور از آفریقا زندگی میکنند بطور کفائی دفاع از بیضه اسلام در آنجا واجب می شود.

پس بنابراین مفهوم ملیت در اسلام همان هم عقیده و همکشی بودن است. و لذا فی المثل دخالت ایران اسلامی در سرنوشت مسلمین انگلستان، آمریکا و شوروی دخالت در امور داخلی آنان نیست و مجاز می باشد. دخالت در امور کشورهای مسلمان بر فقیه جامع الشرایط که ولایت دارد امری حق و مشروع می باشد.

چرا که یک فقیه دارای شرایط افتاء و عادل و مدیر و مدیر برای قسمتی از مسلمین ولایت و رهبری ندارد بر تمام مسلمانان حق ولایت و رهبری دارد و می تواند در جهت احیاء حق تضییع شده آنان و دفع ضرر محتمل مربوط بزندگی آنها دخالت کند.

پس نتیجه سخنانمان این می شود که ملیت بر اساس همکشی و همدینی است و ملتها بر دولتها تقدم و اصالت دارند.

" و حق حاکمیت ملی " متعلق به دولتها نیست. مگر آن زمان که دولتی از پشتیبانی همگانی و همه جانبه ملتش برخوردار باشد. در آنجا

نیز حق حاکمیت مال ملت است که از کانال دولت مشروعان اعمال میشود مال خود دولت نیست. و لذا اگر ملتی و یا عده ای از مردمان یک کشور بدعوت اسلام پاسخ گفته و مسلمان شوند و از دولت حاکم شان قطع حمایت کنند.

دخالت رهبر اسلامی (فقیه جامع الشرائط) در امور آن مملکت دخالت غیر قانونی نمی باشد و باصطلاح نقض حاکمیت ملی نیست. چراکه دولت فی نفسه حق حاکمیتی ندارد. حق حاکمیت مال ملت است که در صورت تجزیه و یا سلب کلی آن دولت به عنوان دولت جائز و ظالم و نامشروع محکوم به سقوط است.

مبنای مشروعیت جهاد آزادیبخش و ابتدائی علیه دول کافر و ظالم و مشرکی که مانع دعوت اسلامی شوند از اینجا ناشی می شود.

امام مسلمین در پی بکار گرفتن اصل "دعوت" و عدم پذیرش و ممانعت طغات یعنی سران کافر و طاغی و ظالم معالک، سیاست جهاد را برای سرنگونی ماشین پوسیده و ضد الهی و ارتجاع دولتی بکار می بندد و فرمان می دهد.

در واقع این خود آن دولت بریده از حق و ملت است که با ممانعت از دعوت مسالمت آمیز اسلامی و اعمال قهر و قوه رهبریت اسلامی را وادار بدفاع می سازد و دعوت مسالمت آمیز تبدیل به برخورد مسلحانه و نظامی می شود.

ب - جایگاه جهاد در استراتژی ارسادی اسلام

اسلام به عنوان یک دین و آئین اجتماعی و عقیدتی و به عنوان یک رسالت و پیام خدا بانسانها باید بگوش همه جهانیان برسد و ابلاغ شود.

اساس رسالت پیغمبران و پیغمبر اسلام همین بوده . یعنی رساندن پیام خدا بگوش همه انسانها . بعد از ابلاغ پیغمبر موظف نیست که آنها را متدین باسلام سازد . خودشان اسلام را انتخاب می کنند . خداوند در قرآن مجید خطاب به پیامبرش می فرماید

... وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۱

ترا بعنوان پیامبر مژده بخش و هشدار دهنده تمام بشریت رسالت دادیم .

... إِنَّمَا أَنْتَ مَذْكُرٌ لِّسِتٍ عَلَيْهِمْ بِمَصِيطَرٍ ۲

ای پیامبر! تو یادآوری کننده هستی و بر مردم تسلط نداری . اما خداوند در مرحله ای از مراحل دعوت و ارشاد اعمال قوه و غضب را تشریع و بلکه واجب کرده است و آن همان مرحله ای است که " جهاد " نامیده می شود .

هدف نهائی اسلام در سطح جهانی عبارت است از

۱- تبلیغ جهان بینی توحید براساس آخرین وحی الهی و

۱- سوره نساء آیه ۲۸

۲- سوره غاشیه آیه ۲۲

آسمانی بمحمدابن عبدالله (ص) (قرآن- سنت)

۲- اعتقاد بکرامت انسان و جانشینی او از خداوند در روی زمین .

۳- انهدام و تخریب مبانی تفکر نژاد پرستی و نژاد گرائی و از بین بردن تبعیضات قومی و نژادی .

۴- نفی تجزیه بشریت از طریق مرزهای جغرافیائی و اقلیمی .

۵- نابودی هر گونه ظلم و ستم و برقراری نظام عدل و قسط و برادری و اخوت .

۶- تاسیس حکومت واحد جهانی بر مبنای شریعت و قوانین اجتماعی اسلام .

جامه عمل پوشیدن اصول فوق هدف تاریخی اسلام در جامعه جهانی است . و برای رسیدن به آن دارای یک استراتژی ویژه ای است که خود ناشی از اصول تفکر و عقیدت اسلامی می باشد . و این همان چیزی است که ما آنرا " استراتژی ارشادی اسلام " می نامیم . این استراتژی طی تاکتیکهائی می خواهد اولا بعد اللهی وجود انسانرا علیه بعد لجنی خاکی و فاسد شده او بشوراند . می خواهد عقل را بر نفس ، ایمان را بر شهوت غلبه دهد . و باصلاح قرآن می خواهد انسانرا بیدار ساخته و در درون خودش با شیطان کلاویز نماید و به مبارزه مستمر و دائمی و پیروز وادارد .

بلی اسلام با انسان شناسی خاصی که انسانرا از لحاظ ترکیب تمایلات وجودی به " نفس لوامه " و " نفس اماره " تقسیم می کند ، ابتداء از خود انسان کافر و مشرک و ظالم بر ضد و علیه خود او مدد می گیرد و در صورت عدم انتاج این تاکتیک تبلیغی بسراغ دیگر اصول تبلیغی وارشادی می رود .

ما می بینیم خداوند در مورد شخصیت ساقط و فاسد شده کسی مانند فرعون نیز از این شیوه استفاده می کند . به موسی و هارون دستور

می دهد که ابتدا بروند و فرعون طاغی و ظالم را موعظه کنند و دعوت نمایند و تنها زمانی که دستگاه فرعون با خشونت و قهر و غضب وارد معرکه می شود، موسی نیز شیوه موعظه را تغییر می دهد.

همینطور نامه های دعوت به اسلامی که حضرت محمد (ص) بفران و پادشاهان آن زمان نوشته ناشی از این مسئله است که اساس شیوه ارشادی اسلام بر موعظه و دعوت مسالمت آمیز می باشد.

مرحله و حلقه ارشادی بعد از "موعظه"، مرحله مناظره، مباحثه و مجادله می باشد. خداوند در قرآن می فرماید

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...

پس حلقه اول از استراتژی ارشادی اسلام و اصل اول از اصول دعوت اسلامی سخن گفتن با حکمت و موعظه است. حلقه بعدی "مجادله" است که معمولاً در حضور عموم و یا کثیری از مردم صورت می گیرد.

اما "موعظه" حالت فردی دارد. با توجه به برخی از حساسیت ها و نکات روانی ابتدا باید به صورت فردی و دور از چشم همگان به شخص ظالم و کافر پند و موعظه داده شود. در صورت لجاجت باید مبارزه سیاسی آغاز شود. آغاز مبارزه سیاسی با اتخاذ روش "مجادله" صورت می گیرد. مجادله برای این است که چهره دوم فرد ظالم معلوم شود و دروغ او آشکار گردد و باطل بودنش برای عموم ثابت شود.

حضرت ابراهیم در دعوت اسلامی خود و مبارزه اش با دستگاه منحرف و مشرک نمرود از چنین شیوه ای سود جسته است.

حضرت ابراهیم ابتدا نمرود و نمرودیان را با پند و موعظه دعوت به توبه کرد و سپس بتها را شکست و عجز آنها را ثابت کرد. اما

نمرود و نمرودیان مسخ شده از او نپذیرفتند . پس از نجات از اعدام و آتش
روشن "مجادله را در پیش گرفت . مجادله با شخص نمرود که خود را به
عنوان خالق و خدا برگزیده مردمان جاهل سوار کرده بود .

نمرود گفت . ابراهیم آن خدا چه خدائی است که مردم را به آن
دعوت می کنی ؟ مگر بجز من خدائی وجود دارد ؟ مگر نمی بینی من مسلط
و قادر بر همه چیز هستم و حکم و فرمانم در همه جا نافذ است ، چرا مجسمه ها
و بتها را در هم می شکنی و توده مردم را علیه من دعوت می کنی ؟
ابراهیم پاسخ داد نمرود تو خدا نیستی و نمی توانی باشی .
خدای من و همه مردم آن کسی است که می تواند بمیراند و می تواند
زنده کند مردگان را و می تواند همه چیز را بیاورند .

نمرود گفت . من هم می توانم این کار را انجام بدهم . من نیز
می توانم هر کس را خواستم بکشم و یا پس از آنکه دورنمای مرگ را به او
نمودم در پرتو عفو و بخشش خود زنده اشنگه دارم .

ابراهیم پاسخ داد خدائی که من به سوی او دعوت می کنم همه
چیز را در ید قدرت خود دارد و هر روز خورشید را از مشرق طلوع میدهد
و طالع می سازد .

تا اگر ادعایت درست است این نظام ثابت را تغییر بده و خورشید
را از مغرب برآور .^۱

با مجادله ای که ابراهیم با نمرود انجام داد بطلالت و ناحقی
نمرود مانند آفتاب بر همگان روشن می گردید و ...

۱- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ الْمَلِكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي
بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (سوره بقره آیه ۲۵۷)

موسی پیامبر نیز در دعوت فرعون این مراحل را طی کرد . و در آخرین مرحله که فرعون قصد جان او را کرده بود دست به جهاد نظامی و دفاع از خود زد .

پس جهاد در چارچوب استراتژی ارشادی اسلام آخرین حلقه و آخرین مرحله است .

چنانکه سیره و سنت پیامبر اسلام (ص) نیز آنرا تایید می کند .

جهاد در این مرحله به این دلیل واجب می شود که شخص " داعی " باید از خود دفاع بکند

بعضی از فقهاء تقسیم بندیهای مفصل و ریزه کاری شده برای جهاد اسلامی انجام داده اند . اما قاطبه فقهاء آنرا بدو قسمت کلی تقسیم نموده اند .

شهید ثانی در کتاب شرح لمعه در تقسیم جهاد چنین نوشته
" جهاد چند قسم است

۱- جهاد ابتدائی (آزادیبخش) که بمنظور دعوت کفار و مشرکین بدین اسلام انجام می گیرد .

۲- جهاد با کفار مهاجم . یعنی جهاد با آن دسته از کافرین که به مسلمانها حمله ور شده باشند و احتمال برود که بر اراضی و شهرهای مسلمین استیلا و تسلط پیدا کنند یا مالشانرا بگیرند و یا کاری مانند آنرا انجام بدهند ، واجب می باشد .

۳- جهاد با مصمم بقتل نفس محترمه . اگر کسی قصد و اراده کند که نفس محترمی را بکشد و یا مال او را به زور تصرف نماید و یا او را به بردگی و اسارت بگیرد بر مسلمانان واجب می شود که با چنین کسی جهاد نمایند . جهاد مسلمانی که اسیر دست کفار باشد از این باب است . اما برخی از فقهاء گفته اند که این را باید " دفاع " نامید و نه جهاد و گویا این تعبیر رساتر و بهتر است .

۴- جهاد با بغات (اهل بغی) و آنها کسانی هستند که بر امام علیه السلام (و یا نایب برحق و عادل او) خروج کنند و مسلحانه بشورند^۱

این تقسیم بندی شهید ثانی را می توان در دو قسمت خلاصه

۱- جهاد ابتدائی (آزادی بخش)

۲- جهاد دفاعی .

چون جهاد با مصممین بقتل نفوس محترمه و جهاد با کفار مهاجم بحوزه اسلام و جهاد با اهل بغی و شورشیان مسلح داخلی در واقع همه شان جنبه "دفاعی" دارند و می توانند زیر یک عنوان گرد آیند . چنانکه فقیه مجدد و انقلابگر و ستم ستیز زمان ما امام خمینی در کتاب تحریرالوسیله همه این مطالب و مسائل را تحت عنوان "فصل فی الدفاع" مورد بحث قرار داده است.^۲

همچنین در کتاب "الفقه علی آراء فقها الاسلام" که چکیده و خلاصه آراء و نظریات فقهاء در ابواب و فصول گوناگون فقهی بوده و موارد اختلاف فقهاء (اعم از شیعه و سنی) را شامل می شود نیز روی این تقسیم بندی تاکید و تکیه شده است.^۱

فقهاء اسلام جهاد ابتدائی و آزادیبخش را مشروط به حضور امام معصوم می دانند و معتقدند که در زمان غیبت امام معصوم (ع) و ولایت فقهاء مسلمانان میتوانند جهاد دفاعی بکنند . یعنی اگر منافع مسلمین و یا حوزه اسلام و بیضه اسلام (مرکزیت و مجتمع اسلام) در خطر افتاد جهاد دفاعی بر همگان واجب می شود .

اما مادامی که کفار منافع مسلمین را به خطر نیانداخته و اراضی و یا شهرهای آنها را اشغال نکرده اند و برنامه اشغالی نیز ندارند نباید با آنها جنگ نمود^۳

۱- تحریرالوسیله ج ۱ ص ۴۸۵

۲- الفقه علی آراء فقهاء الاسلام ص ۸۷

۳- شرح لمعه ج ۱ ص ۲۵۵

پس بنابراین در زمان غیبت امام زمان (عج) فقط جهاد دفاعی مجاز می باشد.

اما شکل جهاد دفاعی چگونه است؟

در جهاد ابتدائی که مخصوص زمان و حضور معصوم می باشد جهاد بر زنان واجب نیست. اما در جهاد دفاعی اولاً اذن و اجازه امام معصوم و یا نائب خاص او و همچنین نائب عام او (فقیه) شرط نمی باشد نیازی به اینها نیست. بمحض احساس خطر برای اسلام و مملکت اسلامی باید بر علیه کفار مهاجم خارجی و شورشیان ستمگر و مسلح داخلی (اهل بغی) جنگید. این جنگ بر هر مکلفی (اعم از زن و مرد) واجب است^۱ در جهاد دفاعی شرط است که مهاجم یا کافر و مشرک باشد و یا از مسلمین اهل بدعت و منحرف.

برای مثال می توان از تهاجم بعثیون عراقی بخاک ایران نام برد. بعثیون بدعت گزرانی هستند که با انکار ضروریات اسلام مرتد شده اند.

جنگ و جهاد با نظام بعثی مسلط بر عراق از دو جنبه واجب است:

- ۱- بدلیل ارتداد سران و اعضا، حزب بعث، چون آنها به محض ارتدادشان کافر شده اند و حق ولایت و حکومت بر مسلمین را ندارند.
- ۲- بدلیل بغی و تجاوز نظامی شان به مردم ایران.

۱- تحریر الوسیله امام خمینی ج ۱ ص ۴۸۵

و شرح لمعه ج ۱ ص ۲۵۵ از شهید ثانی

چنانکه گفته شد شرط وجوب جهاد ابتدائی حضور امام مضموم می باشد که حد اقل سالی یکبار واجب می شود. و کسانی می توانند در آن شرکت نمایند که دارای این شرایط باشند.

- ۱- بلوغ ۲- عقل ۳- آزادی ۴- مرد بودن ۵- پیر از کار افتاده نباشد (هم نباشد) ۶- فلج و از دست و پا معلول نباشد ۷- نابینا نباشد ۸- دارای بیماری مانع از تحرک و جنگیدن نباشد ۹- امام یا نایب ویژه او دعوت کرده باشد^۱

اما در جهاد دفاعی این شرایط سنگین وجود ندارد. اگر خوف گسترش نفوذ و تسلط کفار بر کشورها و شهرهای مسلمین برود جهاد دفاعی بر تمام مکلفین و مسلمین واجب می شود. بهر وسیله ای که بتوانند دفاع نمایند. بر زنان و بر مردان و بر همه واجب می شود.

با توجه به این حقیقت فقهی باید گفت اکنون جهاد بر همه مسلمین واجب است چرا که اکثریت قاطع بلاد و کشورهای مسلمین زیر سلطه بیگانگان و کفار قرار دارد. قسمتی از خاک اسلام زیر تسلط و چکمه جائرانه روسیه شوروی قرار دارد. مانند قفقاز، باکو، ترکمنستان، تاجیکستان و افغانستان...

بخش عظیم دیگر آن ها نیز در استعمار آمریکا و کشورهای سرمایه داری غرب می باشد. مانند عربستان سعودی، مصر، اندونزی، فتانسی،

۱- نبره المتعلمین فی احکام الدین ص ۲۹ از علامه حلی

تایلند، شیخ نشینهای خلیج فارس، سومالی، سودان، سنگال و مراکش... فلسطین نیز در غصب و تصرف عدوانی یهودیان صهیونیست قرار دارد.

لذا یک جهاد همگانی باید علیه متجاوزین و اشغالگران خارجی صورت داده شود تا ضمن آن سرزمینهای اسلامی آزاد شوند. برای جهاد دفاعی فقهاء فقه جعفری و عترت رسول الله (ص) حتی جائز دانسته اند که مسلمین پشت سر پیشوای جائز بجنند تا بیضه اسلامی و جامعه اسلامی را از شر کفار اشغالگر و متجاوز نجات دهند. مانند آنچه که در زمان صلاح الدین ایوبی و جنگهای صلیبی صورت گرفت. صلاح الدین ایوبی فاقد شرایط رهبری بود. لکن برای آزادی بلاد اسلام جنگیدن به همراه او ایرادی ندارد.

ضمناً فقهاء شرط کرده اند که انسان در این جهاد قصد کفک و معونه جائز را ننماید، بلکه قصد استخلاص سرزمین اسلامی را بنماید^۱ دفاع نیز دو گونه است. یکی دفاع از اساس و حوزه اسلام است و دیگری دفاع از جان و مال و عیال در صورت مورد تعرض و تجاوز قرار گرفتن. و هر دو بدون نیاز به کسب اجازه از امام واجب می باشند. برای آگاهی بیشتر از مسائل مربوط به جهاد دفاعی و نیز دفاع شخصی بخش مربوط به دفاع را از کتاب تحریر الوسیله امام خمینی ترجمه و نقل می کنیم

"درباره دفاع"

و آن بر دو قسم است ۱- دفاع از اسلام و حوزه اسلام.

۲- دفاع از جان خود و چیزهایی مانند آن

۱- دفاع از حوزه اسلام و اساس آن

مسئله ۱- اگر دشمنی متوجه کشور و شهرهای اسلامی یا مرزهای آن شد بطوریکه موجب خوف بر اساس اسلام و جامعه اسلامی باشد، دفاع کردن از اسلام واجب است بهر وسیله ای که ممکن باشد مانند فدا کردن جان و مال.

مسئله ۲- واجب بودن دفاع مشروط به حضور امام معصوم و اجازه او نمی باشد؛ چنانکه اجازه نایب خاص و یا نایب عمومی آنحضرت نیز لازم نمی باشد.

بنابراین دفاع بر هر مکلفی واجب می شود بدون قید و شرط با هر وسیله ای که داشته باشد.

مسئله ۳- اگر خوف آن رود که دشمن استیلا و تسلط خود را گسترش دهد و اسیرشان سازد، در اینصورت دفاع واجب می شود به هر وسیله ای که ممکن باشد.

مسئله ۴- اگر خوف آن رود که دشمن کافر بر حوزه اسلام و شهرهای آن تسلط سیاسی پیدا کند و این تسلط سیاسی منجر شود به اسارت سیاسی و اقتصادی مسلمین و ذلت و تحقیر اسلام و مسلمین و ضعیف شدنشان دفاع واجب می شود. و این دفاع با سلاحهایی که دشمن دارد و شبه آن صورت می گیرد و یا با مقاومت و مبارزه منفی مانند تحریم خرید کالای دشمن و ترک کردن استعمال آنها و معاشرت نکردن با آنان بطور کلی.

مسئله ۵- اگر در روابط تجارتي که میان مسلمین و کشورهای بیگانه واقع می شود احتمال و خوف تسلط بیگانگان بر مرکز و حوزه اسلام و شهرهای مسلمانان برود، واجب است بر همه مسلمین دوری کردن از آن

روابط و حفظ آن روابط حرام است. در اینجا فرقی میان تسلط سیاسی و غیر سیاسی که موجب استعمار مسلمین و یا بلاد مسلمین می گردد وجود ندارد هر چند استعمار استعماری معنوی یعنی فرهنگی باشد.

مسئله ۶- اگر روابط سیاسی میان دول اسلامی و دولتهای خارجی و بیگانه باعث تسلط آنها بر نفوس و شهرها و اموال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی مسلمانان گردد برقراری روابط حرام است و پیمانهایی که برقرار می کنند باطل است و بر مسلمان واجب است که در این مواقع روسا، دولتهای خود را ارشاد کنند و آنانرا وادار سازند که چنین قرارداد هائی را فسخ نمایند هر چند که با مبارزه منفی باشد.

مسئله ۷- اگر ترس آن رود که یک کشور مسلمان مورد هجوم و حمله بیگانگان و اجانب قرار بگیرد بر تمام دولتهای اسلامی واجب است که از آن کشور مسلمان حمایت و دفاع کنند با هر وسیله که ممکن باشد. چنانکه بر اتحاد مسلمین چنین وظیفه ای واجب است.

مسئله ۸- اگر یکی از دولتهای اسلامی رابطه ای با یکی از دولتهای خارجی و بیگانه برقرار سازد که مخالف مصلحت اسلام و مسلمین باشد، بر همه دولتهای اسلامی واجب است که برای برهم زدن و قطع آن رابطه تلاش و کوشش کنند از راههای سیاسی یا اقتصادی مانند اینکه با آن دولت قطع روابط سیاسی یا اقتصاد کنند.

همچنین بر تمام مسلمانان واجب است تلاش نمایند برای برهم زدن چنین رابطه ای با هر وسیله ای که در امکان دارند مانند مبارزه منفی و چنین روابط و پیمانهایی باطل و در شریعت اسلام حرام می باشند.

مسئله ۹- اگر بعضی از روسا، دول اسلامی یا وکلا و نمایندگان مجلسینشان موجب و باعث نفوذ سیاسی یا اقتصادی خارجی ها و بیگانگان بر مملکت اسلامی شوند بطوریکه خوف خطر برای اسلام یا استقلال کشور ولو در آینده برود، آنها خائن محسوب می شوند و از هر مقامی که دارند

خود بخود معزولند هر چند که ابتداءً آنرا بطور مشروع کسب کرده باشند .
و بر امت مسلمان است که چنین کسانی را مجازات نمایند هر چند که بنا
مبارزه منفی باشد . مانند معاشرت و ترک معامله و روی گردانی از او به هر
صورتی که ممکن باشد . مسلمین باید سعی و اهتمام نمایند که او را از شئون
و مناصب سیاسی بیرون کنند و از حقوق اجتماعی محروم سازند .

مسئله ۱- اگر در روابط تجاری موجود بین دولت اسلامی با یک
دولت بیگانه و خارجی یا روابط تجاری موجود بین دولت اسلامی و با تجار
مسلمین با تجار بیگانه خوف و ترس تسلط بیگانگان بر بازار مسلمین و
زندگی اقتصادی شان برود ترک و فسخ آن روابط واجب است و آن تجارت
حرام می باشد . و بر رهبران مذهبی است که آنرا تحریم نمایند ، هم
کالایش را و هم خود تجارت را طبق شرایط زمان . بر امت مسلمان نیز
واجب است که از رهبران مذهبی خود تبعیت کنند همانگونه که بر همگان
واجب است تلاش نمایند برای قطع آن روابط^۱

۲- دفاع شخصی

هیچ اشکالی نیست در اینکه برای هر انسانی در مقابل دشمن
محارب یعنی کسی که به او اعلان جنگ داده و دشمن مهاجم و دزد و امثال
اینها حق دفاع هست . چه دفاع از خود و چه دفاع از حریم خانواده و چه
دفاع از مال شخص بهر مقداری که می تواند انجام دهد .

اگر دزد یا غیر دزد هجوم آورد در خانه و یا خارج خانه برای
کشتن شخص ، واجب است به هر وسیله که ممکن باشد آن شخص از خود دفاع
کند ، هر چند که کار به قتل مهاجم منجر شود . و جایز نیست تسلیم شدن
و تن به ظلم دادن . اگر دشمن هجوم آورد به یکی از بستگان و خویشان

شخص مانند پسر، دختر، پدر، برادر و غیر آنها و یا حتی خادم مرد و یا زنش که او را بکشد، جایز و بلکه واجب است دفاع از آنها هرچند که منجر به قتل مهاجم شود.

اگر بخانواده شخص هجوم کنند چه همسر او باشد و چه غیر آن و بخواهند تجاوز کنند، بر او واجب است بهر وسیله ای که ممکن باشد مهاجمان را دفع کند هرچند کار به قتل و کشته شدن مهاجم بیانجامد. بلکه ظاهراً دفاع واجب است اگر منظور مهاجم چیزی کمتر از تجاوزنا موس هم باشد اگر هجوم کنند بر مال خود شخص یا بر مال خانواده او جایز است دفعش بهر وسیله ای که ممکن باشد هرچند بقتل مهاجم منجر شود^۱

اینها فتاوی صریح امام امت درباره دفاع عمومی و دفاع شخصی است که ملاحظه فرمودید و اکنون نتیجه گیری کلی به عهده خود شما می باشد.

اکنون که مفهوم جهاد و شرایط وجوب آن معلوم گردید این مسئله مطرح می شود که با چه کسانی باید جهاد کرد؟ چه اشخاص و یا جریانه‌ها و دسته‌جاتی هستند که جهاد علیه شان واجب است؟

در پاسخ این پرسش باید گفت

جهاد ابتدائی علیه دو گروه واجب است

۱- اهل کتاب مانند یهود و نصارا و مجوس و... تا اینکه حاضر بقرارداد ذمه شوند و یا اسلام را بپذیرند.

۲- ملحدین و دهریان و آنانکه بخدا و پیغمبری عقیده ندارند.

امام معصوم با اینان می‌جنگد یا مسلمان شوند یا کشته شوند. آنها نمی‌توانند بعنوان اهل ذمه در مملکت اسلام زندگی کنند.

این دو پایه جهاد ابتدائی و آزادیبخش است و مشروط بحضور پیغمبر و یا امام معصوم می‌باشد که در زمان فعلی منتفی است.

جهاد دفاعی نیز با دو گروه و دسته واجب است

۱- "کفار مهاجم". مشرکین و کفاری که به مرزهای اسلام یورش بیاورند و یا با برنامه‌های منظم علیه مسلمین توطئه کنند تا بتوانند تسلط سیاسی و اقتصادی پیدا کنند.

جهاد علیه اینها واجب است بمحض تشخیص موضوع و نیاز به امام و پانایب او نمی‌باشد.

در اینجا فرقی بین اهل کتاب مانند یهود و نصارا و ملحدین و بی‌خدایان مانند دهریون و ماتریالیستها و مارکسیستها وجود ندارد.

۲- "اهل بغی" یعنی کسانی از مسلمین که علیه امام عادل جامعه مسلمین مسلحانه قیام کرده باشند و یا دست به راهزنی مسلحانه و قطع راه در گردنه‌ها و بیابانها بزنند و یا با تظاهر مسلحانه موجب ناامنی و ارباب و وحشت جامعه مسلمین شوند.

برخی از فقهاء در اطلاق باغی و اهل باغی وجود و حضور امام معصوم را شرط دانسته اند. اما اکثر فقهاء فقط وجود "امام عادل" را شرط دانسته اند و گفته اند که هرکس بر رهبر و امام عادل مسلمین (فقیه جامع شرایط افتاء) خروج مسلحانه کند "باغی" محسوب می شود. و برخی دیگر از فقهاء تجاوز مسلح بر مسلمین را شرط تحقق باغی شدن دانسته اند اعم از اینکه امام عادل باشد یا نباشد.

چنانکه در کتاب "الفقه علی آراء فقهاء الاسلام" تعبیر "... والبقاة علی المسلمین" ذکر شده است.^۱

بهر حال قدر مسلم این است که اگر کسی در حکومت امام عادل مسلمین قیام مسلحانه کند باغی محسوب می شود و جهاد با او بر مسلمانان واجب است.

اینها مجموع کسانی هستند که جهاد بر علیه شان واجب است. اما برای هرچه بیشتر روشن شدن مطلب متن سخنان یکی از فقهاء ورزیده و بزرگ اسلام یعنی شیخ بهاء الدین عاملی معروف به "شیخ بهاء" را در اینجا عیناً نقل می کنیم:

"... بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با آنان واجب است.

طایفه اول. "حربی". و ایشان دو گروهند. گروه اول مردان جوانند که غیر خدای را پرستش می کنند. چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها.

گروه دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمی نمایند. چون ملحدان و دهریان (یعنی مادیون). و با این هردو جماعت جهاد کردن در حضور امام واجب است تا آنکه مسلمان شوند. و از این دو طایفه جزیه نتوان قبول کرد.

طایفه دوم . اهل کتابند . و ایشان نیز دو قومند . قوم اول
جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون جهودان
(یعنی یهودیان) که تورات کتاب ایشان است و موسی کلیم علیه التحیه
والتسلیم پیغمبر ایشان . و همچنین نصارا .

قوم دوم آنکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته اند . اما به شبه
کتاب و پیغمبری قایلند . چون مجوسان که می گویند کتابی موسوم به ژند
و پاژند (منظور اوستا می باشد) دارند و پیغمبری زرتشت نام داشته اند .
و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته اند و آنرا سوخته اند و
پیغمبری داشته اند که او را کشته اند . و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده
بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند .

و جهاد با ایندو فرقه واجب است تا آنکه مسلمان شوند و یا جزیه
قبول کنند با شرایط و ...^۱

طایفه سوم . که قتال کردن با ایشان واجب است چون یاغیان و
خوارج که از امام زمان روی گردان و یاغی شده باشند و ...^۲
با توجه به مطالبی که گفته شد مشخصات آنانکه جهاد بر علیه شان
واجب می باشد روشن و مشخص گردید .

مسئله دیگری که باید وضع آن روشن شود ، مسئله غنائم جنگی و
وضعیت اسرای جنگی است .

و اکنون می پردازیم به تشریح این دو مسئله .

۱- جامع عباسی ص ۱۵۳ و ۱۵۵ چاپ سنگی بمبئی .
و نیز برای آگاهی بیشتر بکتاب تبصره المتعلمین ص ۸۵ و شرح
لمعه ج ۱ ص ۲۵۷ مراجعه شود .

غنائم جنگی دو حالت دارد. یکی در رابطه با کفار و مشرکین و ملحدین و دیگر در رابطه با محاربین داخلی و اهل بیعی.

"غنیمت" بر اموال منقول و غیر منقولی گفته می شود که در جهاد با قهر و غلبه و فتح بدست مجاهدان مسلمان بیافتد.

وسایل شخصی دشمن مقتول مانند اسلحه، لباس و زره، سپر و اسبی که در معرکه بآن سوار بوده باشد بمجاهدی تعلق می گیرد که او را کشته است.

وسایل و اموال غیر شخصی نیز یا منقول و قابل نقل و انتقالست و یا نیست مانند زمین و باغ و...

قسم اول را باینصورت تقسیم می کنند.

امام ابتدا؛ مخارج برخی هزینه های جنگی را از آن کسر می کند و سپس یک پنجم آنرا برای مستحقان و بیچارگان در نظر می گیرد و بقیه بین مجاهدین که در جنگ شرکت داشته اند تقسیم می کنند.

اما قسم دوم یعنی زمینها و باغات و املاک بعد از اخراج خمس یعنی یک پنجم متعلق بعموم مسلمانان می باشد و برای جامعه مصرف میشود اما در رابطه با اهل بغی و خوارج یعنی آنانکه از خود مردمان جامعه اسلامی علیه امام عادل خروج مسلحانه کرده باشند در صورت شکست مسلمانان مجاهد هیچگونه حق غنیمت گرفتن از اموالشان ندارند.

یعنی اموال اهل بغی را نمی شود به عنوان غنیمت جنگی اخذ کرد چنانکه زن و فرزندانشان را نمی شود به اسارت گرفت^۱

چنانکه امام علی ابن ابی طالب علیه السلام در جنگ جمل چنین عمل نمود. یعنی پس از پیروزی و پایان جنگ اسیران را آزاد کرد و اموال کسی را نیز اجازه نداد که مجاهدان به عنوان "غنیمت جنگی" تصرف نمایند و عمل آن حضرت برای مسلمین حجت می باشد و سندیت دارد. البته عده ای از فقهاء نظرشان بر این است که قسمتی از اموال اهل بغی که در معرکه و محل تبرد می باشد به عنوان غنیمت قابل اخذ می باشد.

اگر کسی از کفار محارب و در حال جنگ، پیش از پایان جنگ اسیر شود و اسلام نپذیرد کشته خواهد شد. وزن و بچه شان تحت سرپرستی و قیمومت جامعه اسلامی در خواهد آمد. و اگر پس از پایان جنگ مردان شان اسیر شوند، کشتنشان جایز نیست. پیشوا و امام مسلمانان مختارست که او را در خدمت مسلمین نگه دارد و یا اینکه با اخذ فدیة و غرامت جنگی آزاد سازد^۱

پیغمبر اسلام در یکی از جنگها سواد آموختن ده نفر مسلمان بی سواد را به عنوان فدیة و غرامت جنگی اسیران کفار قرار داد و پس از تعلیم آزاد شدند.

خداوند متعال در قرآن شریف درباره اسرای جنگی به مسلمانان چنین دستور داده است

" شما مومنان چون (در میدان جنگ) با کافران روبرو شوید "

" باید (شجاعانه) آنها را گردن زنید تا آنگاه که از خونریزی "

" بسیار دشمن را از پای در آورید (و بکلی تسلیم و مغلوب "

" سازید) پس از آن اسیران جنگ را محکم ببند بکشید تا بعدا "

" او را آزاد گردانید یا فدا گیرید تا (در نتیجه) جنگ "

" سختیهای خود را فرو گذارد (یعنی تا کافران تسلیم شوند و "

" جنگ خاتمه یابد یا تا همه ایمان آرند و جنگ از جهان برافتد)"

" این حکم فعلی است و اگر خدا میخواست خود از کافران "

" انتقام می کشید و ... " ^۱

اینها مطالب بسیار فشرده ای بود که راجع به مسائل مربوط به

غنیمت جنگی و اسیران جنگی از دیدگاه فقه سیاسی اسلام گفته شد و

مشتاقان می توانند بمنابع و متون مفصله رجوع نمایند .

۱- سوره محمد آیه ۴

فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اخنتموهم
فشدوا الوثاق فاما من بعد واما فداء حتى تضع الحرب اوزارها ذالك ولو
پشاه الله لانتصر منهم ولكن ليلو بعضكم ببعض والذين قتلوا في سبيل
الله فلن يضل اعمالهم .

ج - آنس جهاد (مقررات جنگی)

به این قسمت از بحث بیشتر می توان عنوان اخلاقیات مبارزه و جهاد ، اخلاقیات نظامی و یا بطور خلاصه اخلاق مجاهد را صادق و منطبق دانست .

جهاد و جنگ در اسلام آئین و مقرراتی دارد که مجاهدان اسلام باید آنها را فرا بگیرند و جزء خلق و خوی خود قرار دهند . این اخلاقیات و مقررات را ما در اینجا بطور خیل فشرده بیان می کنیم .

۱- جهاد با نفس . شخص مجاهد قبل از پرداختن به جهاد با دشمن باید با نفس خود جهاد کند یعنی خودسازی نماید و گرنه در معرکه جنگ شکست می خورد .

(در کتب فقهی و حدیثی مباحث جهاد نفس بیشتر از جهاد با دشمن میباشد) (بوسائل الشیعه مراجعه شود ج ۱۱)

۲- فرمانبری از امام . مجاهدان باید از امام معصوم و یا نایب او فقیه جامع الشرایط اطاعت کنند و رهنمود بگیرند .

۳- آموزش نظامی و جنگی . مجاهدان باید آموزش دیده باشند .

۴- قصد قربت . مجاهدان باید بقصد تقرب پیدا کردن به خدا و جلب رضایت الهی مجاهده و قتال کنند .

جهاد با هر قصد و نیت دیگری باطل می باشد و اگر کشته شود

شهید نیست .

۵ - دعوت . قبل از شروع جنگ بدون در نظر گرفتن ضدیت و

دشمنی باید خصم را باسلام و مصالحه دعوت کرد در صورت عدم پذیرش

جنگید (نامه ۱۲ نهج البلاغه فیض)

۶- متانت و استواری . مجاهد باید نترس ، متین ، بی لرزش و هراس و استوار باشد (المومن کالجبل الراسخ لایحرکه العواصف) . مومن باید همچون کوه استوار باشد و طوفانها او را نلرزاند . اگر کسی ایمان ، متانت و استواری نداشته باشد شایعات و پارازیت های تبلیغی دشمن او را شکار خواهد کرد . مانند برخی از افسران و سربازان امام حسن (ع) که خائن شدند .

۷- صبر و شکیبائی . مجاهد باید در سنگرش صبور و امیدوار باشد طول زمان و پایان ناپذیری جنگ او را فرسوده نسازد و روحش را خسته نکند .

علی (ع) می فرماید .

لَا يَعِدُّمُ الْقُبُورَ الْظُّفَرُ وَأَنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ

یعنی مجاهدان صبور پیروزی را از دست نمی دهند هر چند زمان بسیار گذرد (نهج البلاغه خطبه ۱۵۳)

۸- خطابه و پند فرمانده . از آداب جنگ است که فرماندهان قبل از شروع قتال سربازان را موعظه و بجهاد و مبارزه تحریص و ترغیب کنند . چنانکه علی بن ابی طالب علیه السلام میکرد (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۷۱)

۹- داشتن شعار جنگی . مستحب است که مسلمانان در حین جنگ شعارهای ویژه ای در جهت تبیین هدف جنگی شان و در جهت تحریص و ترغیب مجاهدان تکرار کنند .

چنانکه پیغمبر این عمل را انجام می داد .

روز فتح مکه مسلمین شعار می دادند " نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ حَقَاقًا "

در یکی از جنگها میگفتند " يَا أَحَدِيَا صَدِّ " . در جنگ بنی الملوخ شعار می دادند

" اَمْتُ ، اَمْتُ " در جنگ بنی المصطلق میگفتند " أَلَا إِلَهَ إِلَّا مَرُّ "

در جنگ بدر و احد شعار می دادند " يَا نَصْرَ اللَّهِ اقْتَرِبْ ، اقْتَرِبْ "

شعار امام حسین (ع) در کربلا "یا محمد" بود. و امام صادق ع فرموده شعار ما "یا محمد یا محمد" است.

(وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۱۰۳)

همچنین یکی از شعارهای جنگ احد این بود
 "اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَا لَكُمْ"

۱۰- در ماههای حرام جنگ نکند. مگر آنوقت که از حمله دشمن در امان نباشد.

۱۱- اعطاء تامین. اگر فردی از کفار به مسلمین پناهنده شود همه میتوانند باو پناهندگی بدهند حتی یک سرباز ساده.

۱۲- مراجعت مشتبّه. اگر یکی از کفار بخیال اینکه به او امان داده‌اند وارد حدود مسلمین شود. اورا نباید کشت باید به محل اولش مراجعت داد.

۱۳- کشتن زنان و اطفال و معلولین و نابینایان حرام است.

۱۴- اگر کفار با سرای مسلمان و یا زن و بچه خودشان "تترس" کنند یعنی آنها را حایل بین خود و مسلمانان قرار دهند، در صورتی که هیچ راه چاره‌ای نباشد میتوان آنها را کشت.

۱۵- ایثار- مستحب است که انسان، برادر مسلمان و مجاهد خود را در غذا و آب برخود مقدم دارد. مانند شهداء جنگ احد.

۱۶- حرمت فرار. فرار از میدان و معرکه نبرد حرام است مگر آنکه بخواهد درجائی که بیشتر بدشمن مشرف است قرار گیرد مانند "تپه"
 ۱۷- بی تأثیری شرایط جوی. ببهانه فصل گرما و فصل سرما نباید

پشت بجنب و جهاد زد این گناهست (نهج البلاغه خطبه ۲۷)

۱۸- در التزام فرمانده بودن. مجاهد و سرباز باید در حمله و عدم حمله هردو در فرمان فرمانده خود باشد.

۱۹- حرمت مثله . مثله کردن جنازه‌های دشمن یعنی بریدن بینی لب و چشم و گوش ... آنها حرام است .

۲۰- غدر . غدر کردن حرام است یعنی کشتن کفار بعد از آنکه آنها را مطمئن سازی که در امان هستند .

۲۱- زهر در آب آشامیدنی ریختن حرام است .

۲۲- در جنگ باید نماز را شکسته بجای آورد و اسم آن " نماز خوف " است .

۲۳- حرمت غلول . پنهان کردن چیزی از غنیمت حرام است .

اینها مطالب بسیار فشرده ای است که راجع به اخلاق جنگی اسلام ملاحظه فرمودید ، بیان تفصیلی آنها نیاز به یک بحث جداگانه و مستقل دارد .

پایان دادن جنگ و شرایط آن و کیفیت برقراری عقد صلح میان مسلمین و کفار نیز یکی از مباحث فقه سیاسی در باب جهاد می باشد .
 شهید اول و شهید ثانی در کتاب شرح لعه می نویسند :
 ترک جنگ و پایان دادن به آن در پنج مورد بر مسلمانان واجب می شود .

۱- " تامين " . اگر یکی از مسلمین بیکی از کفار و یا عده ای از کفار امان دهد ، جنگ با آنها حرام می شود . مشروط بر اینکه این تامين قبل از اسیر شدن کفار توسط مسلمین باشد . و نیز مشروط بر اینکه عاری از مفسده باشد . مثلاً یقین شود که آنها جاسوس دشمن نیستند .
 ۲- " حکمت " . اگر کفار و امام مسلمین حاضر شوند که شخصی بعنوان حکم و داور قضاوت نماید ، آن حکم هرچه گفت باید عمل شود . از جمله ترک جنگ . مشروط بر اینکه دآوری حکم بر خلاف مسلمات موازین اسلام نباشد .

چنانکه در زمان رسول الله (ص) یهودیان " بنی قریظه " حاضر شدند که به حکم دآوری سعد بن معاذ گردن نهند و براساس حکمت سعد این معاذ مردان جنگی آنها را اعدام و زن و فرزندشان اسیر شدند .
 ۲- " اسلام " . مسلمان شدن کفار نیز موجب متارکه جنگ می شود اگر در حین جنگ یکی از کفار و یا همه آنها مسلمان شوند . حکم به ترک جنگ داده می شود . یعنی در صورت مسلمان شدن فرد با او نباید جنگید و در صورت اسلام آوردن جمع با همه آنها نباید جنگید .

۳- " پذیرش جزیه " اگر در حین جنگ کفار مسلمان نشوند ولی اعلام کنند که حاضرند بشرایط ذمه عمل کنند یعنی در سایه حکومت

اسلام با مقررات ویژه ای زندگی نمایند ترک جنگ واجب می شود (این در صورتی است که آنها از اهل کتاب باشند)

۴- " صلح " در صورتیکه امام مسلمین یا نایب او عقد صلح برقرار کند ترک جنگ و اطاعت از او واجب است . در عقد صلح شرط است که از ده سال بیشتر و از چهار ماه کمتر نباشد . اما ظاهر این است که هر مقدار امام مصلحت اسلام و مسلمین بداند صلح جایز است . در صلح میان مسلمانان و کفار حتما باید مصالح جامعه مسلمین در نظر گرفته شود^۱ در اینجا نظرات مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی را برای تکمیل بحث " صلح " و بیان شرایط آن عینا می آوریم تا موجب ازدیاد بصیرتتان نسبت به این مسئله گردد . شیخ می گوید :

" بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار ببیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و می باید که صلح کمتر از یکسال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تازه سال نیز جایز داشته اند و اصح آن است که آنمقدار وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن آن واجب است یا نه ؟ میانهء مجتهدین خلافت . قول اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمی تواند شد . یعنی همچنانکه هر یک از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کافران را امان دهد ، صلح آنچنان نیست و هرگاه امام با کفار صلح کند بر او واجبست که ایشان و اموال ایشان را نگاه دارد (یعنی حفاظت کند) و هر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا بآن کند . و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از اوست لازم است که وفا به شرط او نماید و هرگاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد ، صلح باطل

می شود .

و همچنین هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافعی صلح باشد و جماعت دیگر بر صلح باقی باشند صلح نسبت به جماعت اول باطل است . و هرگاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد ، جایز است که صلح را برطرف کند ، بشرطی که مجرد گمان نباشد ، بلکه ظن او غالب باشد .

و هرگاه میانه کفاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاعی واقع شود و دعوای خود را با امام (مسلمانها) رفع نمایند ، لازم است بر امام بطریق اسلام میانه ایشان حکم کند و اگر جهودان و نصارا دعوای خود را با امام رفع (یعنی مراجعه) نمایند ، مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند . یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد ^۱

لازم به یادآوری است که در زمان صلح فروش اسلحه بکفار حرام می باشد چنانکه در زمان جنگ حرام است . اما فروش تجهیزات نظامی غیر از اسلحه مانند لباس نظامی و زره و امثال آن در زمان صلح مکروه و در زمان جنگ حرام می باشد . ^۲

پس بنا بر این معلوم گردید که متولی عقد صلح فقط امام یا نایب او میتواند باشد و غیر آن هیچ کس نمیتواند صلح کند .

۱- جامع عباسی صفحه ۱۵۸ از شیخ بهاء و یکی از شاگردان برجسته او

۲- نزہۃ الناظر فی الجمع بین الاشباہ والنظائر ص ۷۷ از محقق حلی

از مجموع مباحث این درس نتایج کلی ذیل بدست آمد
 ۱- در دیدگاه اسلام " ملیت " بر " همکشی و همدینی " استوار است و نه بر همخونی و اشتراک در نژاد و معنای لغوی و اصل کلمه ملت نیز همان " آئین و عقیده " میباشد چنانکه در قرآن میگوید " ... مله / ابراهیم حنیفا "

۲- در استراتژی تبلیغی و ارشادی اسلام ابتدائاً با بکارگرفتن اصل " دعوت " به اسلام بطور مسالمت آمیز و غیر مستقیم ملتها از تحت نفوذ سیاسی و معنوی دستگاههای حاکمه ستمگر و کافر آزاد می شوند و آنگاه در صورت ممانعت عملی آن دولتها از تبلیغ و دعوت اسلامی مرحله وجوب جهاد آزادی بخش پیش آید (جهاد ابتدائی در عصر حضور امام معصوم واجب است)

۳- بطور کلی جهاد دو نوع است . اول جهاد ابتدائی ، دوم جهاد دفاعی . خود جهاد دفاعی بر جهاد با بغات و اهل بغی ، جهاد با مصمم بر قتل نفس محترمه و جهاد با کفار مهاجم شامل می شود .

۴- جهاد با چند دسته از کفار واجبست از جمله مشرکین ، ملحدین و منکرین خدا ، ستمگران و باغیان .

۵ - غنائم جنگی دو نوع است . اول غنائمی که از کفار به دست می آید دوم اموال و دارائی های محاربین داخلی و اهل بغی (خوارج) از مسلمانان . اموال منقول و غیر منقول متعلق به دسته اول به طور کلی قابل اغتنام میباشد ولی از اموال دسته دوم فقط ابزار و آلات نظامی و

جنگی شانرا میتوان به غنیمت گرفت.

۶- امام مسلمین مختار است که بنا بر صلاحدید خودش اسرا را چگونه و در مقابل چه چیزی آزاد بکند و یا نکند. پیامبر در برخی موارد غرامت جنگی کفار با سواد را سوادآموزی ده نفر از مسلمانان تعیین کرده بود.

۷- از جمله آداب مهم جهاد داشتن قصد قربت می باشد. یعنی یک فرد مجاهد باید بخاطر تقرب جستن بخدا دست به جهاد بزند و گرنه اجر و پاداش اخروی نخواهد داشت.

۸- اجراء عقد صلح و اعلام جنگ و آتش بس بر عهده شخص امام مسلمین می باشد و کسان دیگر نمی توانند این مسئولیت را متعهّد شوند مگر از جانب امام مسلمین و لکن آحاد مسلمین میتوانند افراد کافر را امان بدهند و رعایت این امان بر همه مسلمانان لازم می باشد و ...

- ۱- قرآن مجید
- ۲- النظم الإسلامية نشأتها وتطورها دکتر صبحی صالح
- ۳- تذکره الفقهاء علامه جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی
- ۴- شرح لمعة الدمشقية شهید ثانی

اصول سیاست خارجی اسلام

(۴)

عتق و فک رقبه

الف - کرامت انسان و آزادی بالفطره او

ب - پیکار با نظامهای کفر و ظلم

ج - " فک رقبه " یا مبارزه با بردگی

د - عتق و مکاتبه و . . .

ه - جمعبندی و نتیجه گیری

«دین اسلام چنانکه بارها در قرآن مجید تکرار شده است، بقومیت و ملیت خاصی اختصاص ندارد. پیامی است جهانی و آئینی است که برای نظم دادن بزندگی تمام بشریت و ایجاد نظام قسط و عدالت در سراسر گیتی از جانب آفریدگار جهان بحضرت محمد بن عبدالله (ص) نازل شده است.^۱»

و لذا باید پاسخگوی تمام نیازهای روحی و جسمی، فردی و اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع انسانی در شرایط اقلیمی و تاریخی مختلف باشد، و چنین نیز هست.

با توجه به همین حقیقت است که اسلام در جهت آزادی بشر از اسارتها و گسستن بند رقیّت و بردگی در اشکال مختلف آن برای خود رسالت جهانی و تاریخی قائل است. "و میخواهد انسان را از بندگی و عبودیت انسان برهاند و او را به عبادت و بندگی خالق انسان یعنی خدا سوق دهد و هدایت کند"^۱

بردگی از رسوم و قوانین منحوس و وحشت زای تاریخ بشریت بوده است. و میلیونها انسان در طول تاریخ در اثر رواج نظامهای بردگی شرافت و عزّت، استقلال و بالاخره هویت انسانی خود را از دست داده و در لابلای

۱- قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۹۵ انعام)
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (آیه ۱۰۷ انبیاء)

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا (آیه ۲۸ سباء)
۲- جمله‌ای است که فرمانده ارتش اسلام در جنگ قادسیه بر ستم فرخ زاد فرمانده نیروهای نظام منحوس سلطنتی ایران گفت.

چرخهای قدرتمند آن نظام ها نابود و له شده اند .

اسلام در قسمت سیاست خارجی خود برای رها نیدن بشریت از قید و بند کفر ، ظلم و تبعیض و بردگی برنامه های ویژه ای را پیش بینی کرده که مهمترین آنها عبارتند از دعوت ، جهاد ، آزاد سازی و فک رقبه و عتق .^۲

جهاد و دعوت را در بحث جداگانه بحث و بررسی کردیم ، و در این بخش از مباحث فقه سیاسی می خواهیم بحث " فک رقبه و عتق " را مورد بررسی قرار بدهیم . تا روشن شود که " فک رقبه " چیست و عتق چه می باشد ؟ و چه نقش و جایگاهی در نظام سیاست خارجی حکومت اسلام دارند ؟ و آیا اسلام با مسئله بسیار پیچیده بردگی در اشکال کهنه و نو و با اصطلاح مدرن و ماشینی آن چگونه برخورد می کند ؟

برای اینکه این بحث را حتی الامکان بتوانیم بخوبی پایان برده و بسئوالات فوق الذکر پاسخ بدهیم عناوین ذیل را محور سخن و بحث قرار داده و نتیجه گیری خواهیم کرد :

الف - کرامت انسان و آزادی بالفطره او

ب - پیکار با نظامهای کفر و ظلم .

ج - " فک رقبه " یا مبارزه با بردگی .

د - عتق و مکاتبه و . . .

ه - جمع بندی و نتیجه گیری

و اکنون بحث را از قسمت نخست شروع می کنیم .

۱- فک برون سَد بمعنای آزاد کردن و رقبه برون صدقه بمعنای برده گردن اسیر می باشد و جمع آن رقاب است .

الف - کرامت انسان و آزادی بالفطره او

از نظر اسلام انسان موجود شریف و با کرامتی است که هیچوقت نباید شرافت و عزت او لطمه بخورد .

چون انسان جانشین و خلیفه خدا در زمین است . در قرآن مجید

میخوانیم :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...^۱

یعنی خداوند بهنگام آفرینش آدم خطاب به فرشتگان فرمود:

من اراده کرده ام که در روی زمین برای خودم خلیفه و جانشین

قرار دهم و ...

در جای دیگر نیز می فرماید :

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ...^۲

یعنی خداوند همانست که شما انسانها را جانشینان خود در روی

زمین قرار داد ، پس هرکس کفر بورزد نتیجه کفرش به خود او بازگشت

خواهد نمود .

پس انسان طبق منطوق این آیات جانشین و خلیفه خدا در زمین

است و چه موجودی است که از لحاظ شرافت بهای موجودی برسد که

خلیفة الله است ؟

و لذا روی همین اصل است که خداوند انسان را بر بسیاری از

۱- سوره بقره آیه ۳۵

۲- سوره فاطر آیه ۳۹ و نیز آیه ۱۶۵ سوره مراجعه فرمائید

موجودات و مخلوقات خود فضیلت و برتری و کرامت بخشیده است. چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا^۱

یعنی ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و کرامت بخشیدیم و آنانرا بر خشکیها و تریها (بر و بحر) تسلط دادیم و از طیبات و پاک‌ها روزی‌شان قرار دادیم و آنانرا بر بسیاری از موجوداتمان فضیلت و برتری بخشیدیم.

از مجموع این آیات بدست می‌آید که انسان از دیدگاه اسلام دارای کرامت و شرافت است و خداوند او را در مقابل دیگر موجودات این طبیعت اصالت بخشیده است. و هیچ مرام و مکتب و آئینی انسان را این چنان تعظیم و تکریم نکرده که اسلام او را عزیز داشته است.

و باز هم براساس همین قاعده است که از دیدگاه اسلام تبعیض نژادی محکوم است و هیچ قوم و قبیله و تبار و ملتی بر اقوام و تبارها و ملل و نژادهای دیگر برتری و فضیلت فیزیکی و عنصری و اجتماعی و حقوقی ندارند.

هیچ کس بخاطر خون، رگه، تیره، نژادی و رنگ پوستش افضل و پست تر از دیگران نیست. ملاک فضیلت انسان در اسلام "عمل خود انسان یعنی تقوی" است.

چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ^۲

۱- سوره بنی اسرائیل آیه ۷

۲- سوره حجرات آیه ۱۲

ای مردم! برآستی که ما همهء شمارا از یک نرو ماده آفریدیم و سپس به صورت خلق‌ها و ملت‌های مختلف قرارشان دادیم تا همدیگر را باز بشناسید و برآستی که عزیزترین شما در پیشگاه خدا با تقواترین شما است و خداوند دانا و آگاهست.

چنانکه در حدیثی که منسوب به پیامبر اکرم (ص) است فرموده
 النَّاسُ سَوَاسِيَةٌ كَأَنَّانِ الْمَشْطِ ، لَأَفْضَلُ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا
 لَأَحْمَرٍ عَلَى أَسْوَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى ۱

یعنی مردمان همچون دندانه‌های شانه باهم برابرند هیچ عربی بر غیر عرب و هیچ غیر سیاه پوستی بر سیاه پوست فضیلت و برتری ندارد مگر بوسیلهء تقوی.

این بینش اسلام نسبت به انسان است و لذا انسان در اسلام بطور بالفطره حر و آزاد است. چون خداوند او را آزاد آفریده است. آزادی و حریت جزء خلقت و هویت و ذات بشر است. یعنی جزء لاینفک اوست. چون خدا او را آزاد آفریده و لذا هیچ نیروئی نمیتواند یعنی حق ندارد او را به بردگی بکشد.

امام علی بن ابی طالب (ع) می‌فرماید:
 وَلَا تَكُنْ عَبْدٌ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. ۳

یعنی عبد و بردهء دیگران مباشید در حالیکه خداوند شما را حرو آزاد آفریده است.

این سخن علی است که آزادی را جزء سرشت و خلقت الهی انسان معرفی می‌کند.

مشابه این سخن نیز به عمر نسبت داده شده است :

۱- النظم الاسلامیه نشأتها و تطورها ص ۴۷۰ از صبحی صالح

۲- نهج البلاغه فیض نامه ۳۱ (وصیت بامام حسن (ع))

"مَتَى تَعْبُدْتُمُ النَّاسَ وَقَدْ وَلَدْتَهُمْ أَمْيَاتِهِمْ أَحْزَارًا" ۱

یعنی تا کی می‌خواهید مردم را برده و عبد نگه دارید در حالیکه از مادرانشان آزاد متولد شده‌اند؟

با توجه به سخن علی بن ابیطالب (ع) در می‌یابیم که آزادی جزء سرشت انسان است و او بالفطره آزاد خلق شده‌است. و لذا نظام بردگی بر خلاف خلقت خدا و برخلاف سنن آفرینش الهی توسط ستمگران تاریخ به جامعه انسانی تحمیل شده و بتدریج رواج پیدا کرده است به طوری که در نهایت جزء مسائل و رسومات عادی و حتی ضروری اجتماعی تلقی می‌شده است.

تا آنجا که حتی دانشمندان و صاحبان برخی از ادیان نیز نه تنها در اصلاح و نفی و یا تخفیف آن نگوشیده بلکه آنرا جزء نظام طبیعت تلقی می‌کرده‌اند.

چنانکه فیلسوفان و دانشمندان یونان باستان امثال ارسطو و افلاطون بشر را طبعاً دوطبقه و دو دسته می‌پنداشته‌اند یک دسته آقا و اشراف و یک دسته نیز برده و بدبخت که بوجود آمده‌اند تا برای دسته‌اول کار و بردگی کنند. ۲

اما اسلام چون آنرا بر خلاف نظام آفرینش الهی می‌داند و لذا از روز اول یکی از اهداف اجتماعی خود را مبارزه با بردگی و تلاش برای آزادی دست و پا و گردنهای زنجیری بردگان و باصطلاح خودش "فک رقبه" اعلام داشته است ۳

اما آنجا که این بیماری ریشه عمیق اجتماعی و سیاسی اقتصادی

۱- النظم الاسلامیه ص ۴۶۳

۲- النظم الاسلامیه ص ۴۶۶

۳- به سوره بلد مراجعه شود

و... پیدا کرده بود اسلام مجبور شد که برنامه خود را به طور تدریجی و بنیادی پیش ببرد.

یکی از شیوه ها این بود که اسلام اعلام داشت هر برده ای بمحض اینکه از طرف صاحب خود مورد آزار و مشقت و شکنجه و یا مثله قرار بگیرد (همان چیزی که قبل از اسلام امری عادی و روزمره بود) همان لحظه قانوناً آزاد می شود و صاحب برده نمی تواند هیچ ادعائی در این باره داشته باشد این عمل اصطلاحاً "تنکیل" نامیده می شود^۱

و دیگر اینکه برده داری و برده فروشی را امری بسیار قبیح و مذموم و مکروه اعلام کرد که خدا از آن خشمگین است^۲

و دیگر اینکه دستور داد هیچ کس را بنام برده و عبد و یا کنیز صدا نکنند و سفره بردگان را جدا از دیگران پهن ننمایند.^۳

و مسئله مهمتر اینکه بحریت و آزادی انسان چنانکه گفته شد اصالت داد و بردگی را به عنوان یک امر عارضی اعلام داشت که بایست به عنوان یک بیماری از بین برود و برای نابودی تدریجی و معقول آن برنامه و طرح داد که در ضمن این مقاله با آن برنامه آشنا خواهیم شد.

این برنامه تدریجی اسلام در لغو بردگی (که در واقع فقط از آن اسمی باقی مانده بود و نه اصل) بچندین دلیل بوده که مهمترین آنها بر می گردد بر عایت و ملاحظه حال خود بردگان.

چون در آن زمان ملیونها انسان رسماً برده بودند و حتی قادر نبودند لحظه ای نیز باین بیاندیشند که ممکن است بدون برده بودن و در حالت آزاد نیز زندگی کرد. ترس اسلام در این برنامه از فقر و بیکاری

۱- شرح لمعه ج ۲ ص ۱۹۲

۲- شرایع محقق حلی

۳- النظم الاسلامیه ص ۴۶۹ مراجعه شود

وعدم استقلال وعدم کفایت کشنده خود بردگان در مرحله بعد از آزادی بود
اگر اسلام آزادی ناگهانی آنانرا در آن مرحله بدون برنامه اعلام میداشت
در آن صورت کمک به تثبیت نظام بردگی کرده بود چون که برده‌های آزاد
اعلام شده که بیش از میلیونها نفر بودند از وحشت فقر و بیکاری خود بخود
به برده داران پناهنده می شدند و لذا اسلام خواست هم بار بردگی را با
اعلام تساوی حقوق برده و غیر برده از دوش بردگان بردارد و هم آنانرا
در منجلا ب فقر و بیکاری غرق نسازد .

ب - پیکار با نظامهای کفر و ظلم

یکی از عناصر برنامه های بنیادی اسلام در مبارزه با اساس بردگی و کلا اسارت فیزیکی و جسمی و معنوی و ذهنی انسان قانون جهاد مقدس اسلامی است .

اسلام عامل تمام بدبختی ها و اسارت و بردگی بشر را در کفر و شرک می داند . ظلم و ستم از نظر اسلام موجودیت مستقل ندارند و علت نیستند بلکه معلول هستند . معلول چی ؟ معلول نظام کفر و شرک اگر نظامهای کفر و شرک بمفهوم واقعی کلمه از بین بروند و نظام توحیدی حاکمیت یابد دیگر ظلم و تبعیض و ستمی در کار نخواهد بود . چنانکه جامعه موعود زمان ظهور امام عصر (عج) چنین جامعه ای است .

و لذا خداوند با تشریع قانون جهاد مسلمانان عدالت جوی و قسط طلب را به پیکار و مبارزه علیه عوامل و نظامات کفر و شرک یعنی امپراطوران و کسرها و شاهان و سلاطین و ابرقدرتها و طاغوتات فرمان داده است . که بهنگام سقوط چنین نظامهایی که حامی برده داری می باشند برده ها نیز رشد فکری یافته و خود بخود آزاد می شوند .

جهاد اسلامی ابتداء با " دعوت " آغاز می شود . یعنی دعوت ستمگران باینکه از ستمگری و کفر دست بردارند و با پذیرش اسلام نظام عدالت را در کشور خود مستقر سازند .

در صورتیکه آنان از شیوه منحرف ، ظالمانه و ضد انسانی خود دست برندارند ، مسلمین عدالت طلب موظفند بعنوان دفاع از ارزشهای اصیل انسانی و به عنوان دفاع از کرامت و شرافت و فضیلت پایمال شده

انسان در آن کشورها و رژیمها دست به پیکار و جهاد مقدس آزادی بخش بزنند .

مسلمانان طبق عقیده‌شان موظفند در این جهاد نخست از مردمان تحت ستم آن رژیمها نیز دعوت کنند که با قیام و عدم اطاعت از طاغوت حاکم به جبهه اسلام بپیوندند و یا اینکه رسماً از دارالشُرک و دارالحرب هجرت کرده و بدارالاسلام و دارالعدل بیایند .

اگر زنان و مردان برده نیز بدعوت اسلام پاسخ مثبت داده و از اطاعت برده داران و صاحبان خود سرپیچی کنند و مسلمان شوند و یا به دارالاسلام هجرت نمایند خود بخود و رسماً از بردگی آزاد می شوند و مسلمانان نیز حتی در مبادلات اسراء حق ندارند آنها را بعنوان برده پس بدهند و مبادله کنند چون آنان با پذیرش اسلام و عدم اطاعت از برده داران آزاد شده اند و اسیر و یا فراری و پناهنده سیاسی محسوب نمی‌شوند تا پس داده شوند و یا مبادله گردند^۱

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید اسلام و فقه اسلامی از کوچکترین فرصت و فراست و هوشیاری بردگان در جهت آزادی آنان از بردگی استفاده می‌کرده . و این برده‌ها بودند که میبایست از برده داران اطاعت نکنند و با پذیرش دین اسلام خود را از رقیبت و بردگی آزاد گردانند .

۱- تذکره الفقهاء ج ۱ کتاب جهاد ص ۴۴۹ افست مکتبه المرتضوی تهران
از روی چاپ سنگی قدیم از علامه حلی

ج - " فک رقبه " یا مبارزه با بردگی

چنانکه گفته شد با شروع جهاد علیه ستمگران و رژیمهای کافر برنامه بسیار سنجیده و منطقی و دقیق " فک رقبه " اسلام نیز آغاز میشود چون پیام اسلام و ارتش اسلامی به برده هائی که تحت حکومت کفار ستمگر زندگی می کرده اند این بوده است که :

" برده ها به محض پذیرش اسلام و سرپیچی از اطاعت صاحبان "
" خود آزاد می شوند " ^۱

این تنها حلقه ای و قسمتی از مجموعه حلقات طرح فک رقبه اسلامی است . اما برای فهم هرچه دقیقتر برنامه " فک رقبه " اسلام بهتر است با و ائیل ظهور اسلام در مکه برگشته و نزول آیات الهی به حضرت محمد (ص) را پی گیری نمائیم .

یکی از سوره هائی که در شهر مکه قبل از هجرت پیامبر و یارانش به مدینه نازل شده ، سوره " بلد " می باشد . سوره " بلد " از سوره های کوتاه و کوچک و مکی قرآن است . دقیقاً زمانی نازل شده که پیامبر تعداد انگشت شماری بیش پیرو مومن نداشت .

این سوره را می توان در آن شرایط اعلام برنامه و اعلام مواضع اسلام و حضرت محمد (ص) نسبت به بردگی و بردگان و نسبت به مسئله ایتم و مساکین و محرومین تلقی کرد .

خداوند در این سوره ابتداء از شهر مکه و اهمیت آن حرف میزند و بآن سوگند یاد می کند . و سپس مسئله " زاینده گی و تولد و حرکت و تحول را مطرح می سازد و بآن سوگند می خورد و آنگاه به هدایت و ضلالت انسان

و امکانات خدادادی جسمی او اشاره می کند و سپس انسان را به عنوان یک موجودی که "زائیده و مولود رنج" است نام میبرد. و سپس به "عقبه ها"، گدوکه ها و فرازهای اجتماعی و تاریخی که باید انسان مسلمان از آن عقبه ها بگذرد و باصطلاح "اقتحام عقبه" کند یاد می نماید و شاید بعنوان نمونه "فک رقبه" و آزادی بردگان و اطعام یتیمان و مساکین را مصادیق این عقبه ها ذکر می کند و می گوید اگر انسان مسلمان این عقبه ها را "اقتحام" کند و طی نماید آنگاه جزء مومنین قرار گرفته و در گروه بندی اجتماعی و یا اخروی جزء "اصحاب المیمنه" شمرده خواهد شد.

قرآن مجید زمانی مواضع خود را نسبت به آزادی بردگان و فک رقبه اعلام می کند که هنوز کمکی ندارد.

بہتر است عین ترجمه آن آیات را در اینجا بیاورم تا از سرچشمه

وحی مستفیض شویم :

"بنام خداوند بخشنده و مہربان . سوگند بہ این شہر - مکہ -"
 "در حالیکہ تو - یعنی پیامبر - در آن ساکن ہستی . و سوگند
 "بہر زائیدہ و آنچه بزاید . براستی کہ انسان را در میان رنج "
 "آفریدیم . آیا ہندارد کہ کسی با و توانائی ندارد ؟ گوید مال "
 "روی ہم انباشتہ ای را تباہ ساختم . آیا ہندارد کہ کسی او را "
 "ندیدہ ؟ آیا برای او دو چشم قرار ندادیم ؟ و آیا برای او یک "
 "زبان و دلب نہا فریدیم ؟ و او را بدو فراز نای ہدایت کردیم - "
 "یعنی راہ خیر و شر را با و آموختیم - باز ہم - بشکرانہ این "
 "نعمتہا بجای طاعت حق - بعقبہ تکلیف تن در نہاد . و چہ "
 "میدانی آن عقبہ چیست ؟ آن عقبہ آزاد کردن بردہ و طعام "
 "دادن در روز قحطی و گرسنگی است . یا بہ یتیم خویشاوند "
 "خود و یا بہ بیچارہ مضطر خاک نشین . و آنگاہ ہم از آنان "
 "باشد کہ بخدا ایمان آوردہ و ہمدیگر را سفارش بہ صبر و "

"پایداری می‌کنند و نیز همدیگر را سفارش به مهربانی میکنند"
 "آنها هستند أَصْحَابُ الْيَمِينِ و..."^۱

این صریح‌ترین شعاری است که مکتب و مذهب می‌تواند در جوی که
 نظام برده داری حاکم است بنفع برده‌ها و علیه برده داران و برده داری
 بدهد. و اسلام و قرآن این شعار را داده و این برنامه را اعلام داشته
 است. خداوند در جای دیگر از قرآن راجع به رسالت پیامبر می‌فرماید

"این پیامبر امی و مردمی که در تورات و انجیل نیز از او یاد
 شده، رسالت دارد خلق را به نیکی‌ها فرمان داده و از مظاهر زشتی"
 "و منکرات باز دارد، پاکها و پاکیزگیها را بر آنان روا داشته و"
 "خبثات را تحریم کند، و نیز وظیفه دارد بند و زنجیرهای"
 "مردم را درهم بگسلد و آنانکه به او ایمان بیاورند و یاری کنند"
 "قطعا رستگار و آزاد خواهند شد."^۲

اینست برنامه اعلام شده اسلام در مورد آزادی انسان از بند
 بردگی و نیز بندهای خرافات جهل و شرک و عصبیت.
 بلی اسلام می‌خواهد فک رقبه کند و اغلال و زنجیرها را بگسلد و
 بردگی را نابود سازد و آنانکه اسلام را حامی بردگی فرض نمودند چه اندازه
 باین دین پاک خدا ظلم و ستم کردند؟
 چرا که بر خلاف نص قرآن سخن گفتند.

۱- لَأَقِصَّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ لَقَدْ خَلَقْنَا
 الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ و...

۲- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي
 التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ
 الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَيْهِمْ و... سورة اعراف ۱۵۷

برای اینکه برنامهء فک رقبه عملی شود و از پشتوانهء محکمتری برخوردار باشد، خداوند سهمی از بودجهء کلان و هنگفت زکات را به طور رسمی اختصاص به این برنامه داده است که در راه فک رقبه و آزادی بردگان مصرف شود. چنانکه در سورهء توبه می فرماید

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ ... ۱

یعنی زکات را باید به فقراء و مساکین و کارمندان مسئول جمع آوری زکات و صدقات و مولفه القلوب داد و نیز باید " در راه آزادی بردگان مصرف کرد " و ...

نکتهء بسیار جالب توجه در این آیه این است که :

وقتی میخواهد موارد مصرف زکات را بیان کند در مورد فقراء و بقیه مصادیق آنرا با حرف " ل " بیان می کند که به معنای مالکیت است و باید مستقیماً بخودشان داده شود تا در هرچه مصلحت می دانند مصرف نمایند .

اما در مورد رِقَابُ (جمع رَقَبَه = برده) با حرف " فی " بیان میکند که بمعنای ظرفیت است و معنای فارسی آن می شود " در بارهء ... در راه ... " . یعنی این درست نیست که دلمان ببرده بسوزد و مقداری پول باو بدهیم تا در لباس و غذا و ... مصرف کند و رفاه حال پیدا کند . بلکه این پول که از بیت المال پرداخت می شود باید " در راه آزادی بردگان مصرف شود . " = فِی الرِّقَابِ .
و این نکتهء ادبی بسیار ظریفی است که باید روی آن دقت شود .

گفته شد که در جهاد با نظامها و رژیمهای کافر و ستمگر، جبههٔ اسلام از مردمان عادی و از بردگان دعوت می کند که باسلام بپیوندند و برده ها به محض پذیرش اسلام و سرپیچی از اطاعت صاحبانشان ازبردگی آزاد می شوند .

سؤال این است که در سابق و ایام قدیم رسم رژیمهای ستمگری مانند امپراطوری روم و نظام سلطنتی ایران و دیگر رژیمهای کوچک و بزرگ بر این بوده که اسیران جنگی را به عنوان برده بخدمت می گرفتند و قهرا در رابطه با اسرای جنگی مسلمین نیز چنین روشی داشته اند ، آیا اسلام چه نوع برخوردی را در مقابل این شیوهٔ جنگی اعلام داشته و اتخاذ کرده بود ؟

و آیا اسلام با اسرای جنگی آنها که در واقع برای تثبیت ظلم می جنگیده اند چه فرمولی پیشنهاد داده و عمل کرده است ؟

اسلام به امام مسلمین دستور داده است که اسیران را در حال جنگ و قبل از اتمام آن به هیچوجه آزاد نکنند و بعداز پایان جنگ مختار است که اسرا را یا همینطور بدون اخذ و دریافت چیزی منت بگذارد و آزاد کند و یا از آنها غرامت جنگی (فدیة) بگیرد و آزادشان کند .

چنانکه در صدر اسلام پیغمبر عمل می کرد گاهی این فدیة و غرامت جنگی این است که مثلاً یک اسیر جنگی با سواد ده نفر مسلمان بی سواد را خواندن و نوشتن بیاموزد گاهی نیز اسرای جنگی دشمن با افراد مسلمانی که بعنوان اسیر جنگی در اسارت دشمنان می باشند مبادله می شوند .

اگر رژیم و یا قبیله و قوم آن اسرای جنگی غرامت جنگی پرداخت نکرده و با اسرای مسلمان نیز آنها را مبادله ننمودند ، امام مسلمین

می‌تواند این اسرار را بعنوان عناصر فاسد و تربیت نشده خطرناک در میان جامعه اسلامی نگه داشته و در بین خانواده جنگجویان و مجاهدان پخش کند این افراد در مدتی که در کشور اسلامی و در میان خانواده های پاک و مومن اقامت می‌کنند معمولا تربیت خوب پیدا کرده و اصلاح می‌شوند. آنگاه معمولا بخاطر جلب رضایت خدا آنانرا آزاد می‌کنند که این عمل اصطلاحاً "عتق" نامیده می‌شود. و یا اینکه با او قرارداد می‌بندند که از حاصل کار روزانه اش هرروز و یا هر ماه مقداری بهر دازد و پس از پرداخت مبلغ معین و تعیین شده آزاد شوند. این عمل نیز "مکاتبه" نامیده می‌شود. و اگر اسیر جنگی زن باشد و از طریق مشروع و حلال از مسلمانان بچه‌دار شود او نیز بدین طریق آزاد می‌گردد. و اصطلاحاً این عمل را "استیلا" و اورا ام ولد می‌نامند.

البته همه اینها در زمانی است که خود پیامبر و یا یکی از امامان معصوم حیات و حضور داشته باشند. در دوران غیبت اسرار نمی‌توان به اینصورت نگه داشت. چون اساساً جهاد ابتدائی در این زمان وجود ندارد و لازم بتذکر است که شخص پیامبر از شیوه اخیر استفاده نمی‌کرده است. مثلاً وقتی شهر مکه فتح گردید پیامبر با سرای جنگی فرمود که شما طلقاء یعنی آزاد هستید. و در جنگ بدر هر اسیری قرار شد ده نفر از مسلمانان را سواد بیاموزد و آزاد شود و...

اسلام این شیوه را برای روزی پیش بینی کرده که اگر رژیمهای کافر و ستمگر با مسلمین از در مسالمت و مصالحه بر نیابند آنجا مجبور است که حداقل در نگه داشتن اسرا مقابله بمثل کند. اما در کیفیت نگهداری آنان مقابله به مثل نمی‌کند.

از مجموع مطالبی که تا این جا گفته شد می توان چنین نتیجه‌گیری کرد که :

اولا اسلام انسان را بطور بالفطره و در خلقتش آزاد و حرمیداند و لذا نظام اسارت و برده داری را یک امر عارضی و تحمیلی به جامعه بشری تلقی می‌کند یعنی اصالت با حریت و آزادی انسان است حتی غیر از بردگی محدودیتهای اجتماعی انسان باید مقتضی صالحه عمومی داشته باشد .

و ثانيا اینکه انسان از لحاظ اسلام دارای کرامت می باشد و بر بسیاری از مخلوقات الهی برتری دارد .

ثالثا اینکه انسان خلیفه و جانشین خدا در زمین است .

چهارم اینکه روی مطالب فوق الذکر بردگی برخلاف نظام آفرینش الهی است و باید از بین برود . اما چگونه از بین برود این مسئله‌ای است که اسلام شیوه خاص خود را در رابطه با آن دارد . و این شیوه همان " فک رقبه " است .

پنجم اینکه اسیران جنگی را اسلام پس از پایان جنگ آزاد می‌کند و در برخی موارد مدتی در میان جامعه اسلامی به صورت " اسـرّای جنگی " می‌مانند و از طریق قاعده عتق و یا مکاتبه و استیلا د آزاد می‌شوند .

این خلاصه مطالبی است که تا اینجا گفته شده است . و لکن در اینجا یک سؤال دیگر نیز باقی می‌ماند و آن این است که :

اکنون که برده داری به صورت فردی و رسمی و کلاسیک در دنیا از بین رفته آیا قانون فک رقبه و آزاد ساختن گردنهای زنجیری و به اصطلاح بردگان نیز منتفی شده است ؟ و حکم " فک رقبه " باید تعطیل شود ؟

پاسخ این است که چنانکه قبلا نیز گفتیم اسلام از برده و برده داری برداشت گسترده تری دارد و آنرا بسیار وسیعتر از برده داری رسمی

و کلاسیک می‌داند. قرآن با اینکه به زبان عربی نازل شده برخلاف عربها برده را بعنوان "عبد" شناخته بلکه آنرا "رقبه" نامیده است. رقبه که جمع آن رقاب است بمعنای هر انسان سلب اختیار و سلب آزادی شده و زنجیری را گویند که فقط یکی از مصادیق آن "عبد" و برده بمعنای رسمی آن است. و لذا به این مفهوم و معنا امروزه در دنیا برده داری و نظام رقبه از بین نرفته هرچند که "عبد" از بین رفته است.

ابرقدرتهائی مانند امریکا، انگلستان و روسیه شوروی و چین و مشابهشان همچون فرانسه و ژاپن و... برده داران و رقبه داران قرن بیستم هستند.

میلیونها انسان در جهان سوم و در خود کشورهای ابرقدرت بعنوان "رقبه" و برده و اسیر و زنجیری و مستضعف بسر میبرند. مصادیق رقبه امروز اینها هستند و سهم "فی الرقاب" باید برای آگاهی و آزادی این رقبه‌های قرن بیستم مصرف شود.

نظام رقبه و بردگی جدید و مدرن جهان بوسیله شرکت‌های چند ملیتی، کارتلها و تراستها و نیز بواسطه ژنرالهای کودتاجی ستمگر و جلاد جهان سوم مانند امریکای لاتین، آفریقا و آسیا بوجود آمده است.

و لذا بر دولت و حکومت اسلام تکلیف است که در بر انداختن نظام برده داری مدرن و متکی به ماشین قرن بیستم فعال باشد و سیاست فک رقبه اسلام را در صحنه بین المللی عملی سازد.

احکام خدا همیشه مصداق دارد و هیچوقت بدون مصداق خارجی نیست. و این برده‌هائی که مسحور مصرف و ماشینیم گشته و در لابلای چرخهای قدرتمند ماشین امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم خورد می‌شوند مصادیق کنونی آیه... "و فی الرقاب" هستند.

نویسندگان و محققانی مانند رشید رضا صاحب تفسیر المنار و مرحوم شیخ محمود شلتوت مفتی مصر از آیه "فی الرقاب" چنین

برداشتی دارند. قرضای مینویسد:

آیا میتوان از سهم " فی الرقاب " درجهت آزادی ممالک و ملتهای مستعمره مصرف کرد؟ او پس از طرح این سؤال چنین می گوید:

سیدرشیدرضا در تفسیر المنار (ج ۱ ص ۵۹۸ طبع دوم) مینویسد " سهم فی الرقاب " را میتوان برای رهایی و آزادی ملتهای مستضعف و در قید استعمار مصرف کرد تا از اسارت استعمارگران آزاد شوند چون الان " افراد برده " بصورت کلاسیک وجود ندارند تا سهم فی الرقاب در آن مورد مصرف شود.

استاد بزرگ شیخ محمود شلتوت بعد از آنکه دوران انقراض برده - داری کلاسیک را یادآوری کرده، چنین می گوید: درست است که برده داری بصورت متداول قدیمی آن وجود ندارد تا سهم فی الرقاب درجهت آزادی آنان مصرف شود، ولیکن اکنون نیز " ملتها بردگی " کشیده شده اند و بردگی مدرن جدید جای بردگی کلاسیک قدیم را گرفته است، آن زمان که بردگی فردی وجود داشت با مرگ افراد برده تسلط برده دار نیز از بین می رفت و لکن اکنون این بردگی در تمام شئون زندگی ملل و دول مستعمره و برده استمرار دائمی دارد و لذا نه تنها از وجه زکات - سهم فی الرقاب - بلکه باید با تمام جان و مال بدفاع از این برده ها برخیزیم.

این دو دانشمند یعنی شلتوت و رشیدرضا کلمه " الرقاب " را به عنوان یک عام تخصیص نخورده و قابل گسترش مفهومی تصور کرده و چنین نظری دادند، ولیکن اگر از سهم فی الرقاب نیز نتوانیم در راه ملل مستعمره بعنوان بردگی نوع جدید استفاده کنیم، می توانیم از سهم " فی سبیل الله " که یکی دیگر از موارد مصرف زکات است استفاده کنیم و از این طریق ملل مستعمره را در راه رهایی شان حمایت کنیم.^۱

۱- به کتاب فقه الزکات تالیف قرضای ج ۲ ص ۶۲۰ مراجعه شود

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده

- ۱- قرآن مجید
- ۲- الْمُعْتَبَرُ فِي شَرْحِ الْمُخْتَصَرِ محقق حلی
- ۳- شرح لمعه شهید ثانی
- ۴- حُدَائِقُ النَّاصِرَةِ فِي أَحْكَامِ
الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ شیخ یوسف بحرانی
- ۵- فِقْهُ الْأَمَامِ الْجَعْفَرِ الصَّادِقِ (ع) استاد محمدجواد مغنیه
- ۶- بَدَايَةُ الْمُجْتَهِدِ وَنَهَايَةُ الْمُقْتَصِدِ ابوالولید احمد بن رشد قرطبی
- ۷- عَيُونُ الْأَزْهَارِ فِي فِقْهِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ الامام مهدی احمد بن یحیی المرتضی
- ۸- النِّهَايَةُ فِي مَجَرَّدِ الْفَقْهِ وَالْفَتَاوَى شیخ ابو جعفر طوسی
- ۹- شَرْحُ تَبَصُّرَةِ الْمُتَعَلِّمِينَ شیخ ضیاء الدین عراقی
- ۱۰- دَلِيلُ الطَّالِبِ شیخ مرعی بن یوسف حنبلی
- ۱۱- الْبَيَانُ شهید اول
- ۱۲- تَحْرِيرُ الْوَسِيلَةِ حضرت آیه . . . العظمی امام خمینی
- ۱۳- الْفَقْهُ عَلَى الْمَذَاهِبِ الْخَمْسَةِ استاد محمدجواد مغنیه
- ۱۴- فِقْهُ الزَّكَاةِ یوسف القرضاوی

اصول سیاست خارجی اسلام (۵)

تالیف قلوب

الف - معنای تالیف قلوب

ب - قلمرو عملکرد تالیف قلوب

ج - آراء فقهاء در نسخ و عدم نسخ

حکم تالیف قلوب

د - کیفیت کاربرد اصل تالیف قلوب

در این عصر

تالیف قلوب

یکی از مبانی و اصول بسیار مهم سیاست خارجی اسلام اصلی است که در فقه و تفسیر "تالیف قلوب" نامیده می شود .

اصل "تالیف قلوب" به عنوان یک عامل بنیادین جهت بخش در سیاست خارجی حکومت اسلامی بکار گرفته می شود و براساس این اصل است که نهضت های آزادی بخش و ضد استعمار و ضد استبداد و ضد سلطه در سطح جهانی مورد حمایت جدی سیاسی - اقتصادی دولت اسلام قرار می گیرند .

مبارزات آزادیخواهانه و آزادی بخش محرومین ، مظلومیان و مستضعفین جهان براساس اصل منصوص "تالیف قلوب" تحت چتر حمایتی ولی فقیه و جامعه مسلمین و دولت اسلامی قرار می گیرد و با نیروی معنوی و مادی مضاعف علیه عوامل کفر و ستم و استکبار پیکار می کند .

برای تسهیل بیان مطلب و آشنائی هرچه بیشتر و دقیقتر با اصل تالیف قلوب ، بحث و بررسی خود را تحت عنوانین ذیل ادامه خواهیم داد :

ب - قلمرو عملکرد تالیف قلوب

ج - آراء فقهاء در نسخ و عدم نسخ حکم تالیف قلوب .

د - کیفیت کاربرد اصل تالیف قلوب در این عصر؟

و اکنون بررسی مطلب را از اولین عنوان آغاز

می کنیم

واژهٔ مرکب "تالیف قلوب" را اگر بخواهیم معنا کنیم، باید آنرا از دو نظر بشناسیم. یکی از نظر لغوی و دیگر از نظر اصطلاح فقهی.

۱- معنای لغوی

"تالیف" از کلمهٔ الف گرفته شده و در لغت به معنای ارتباط پیدا کردن وجوش خوردن و پیوند خوردن می‌باشد.

کلمهٔ "التیام" نیز به معنای پیوند خوردن و جوش خوردن است اما فقط در امور مادی و مربوط به جسم استعمال می‌شود. مانند التیام زخم اما الف و تالیف پیوند خوردن و جوش خوردن معنوی دو شیء و دو موجود را می‌گویند. مانند اینکه دو قلب متعلق به دو انسان بواسطهٔ علاقه و محبت الفت پیدا کنند و بهم جوش بخورند. و نیز مانند اینکه مفاهیم و معانی متعددی باهم تالیف شوند وجوش بخورند و مقصود واحدی را تداعی نمایند.

کلمهٔ الف و تالیف در قرآن مجید نیز به این معنا و منظور استعمال شده است.

مثلا در سورهٔ آل عمران می‌فرماید
 اَزْ كُنْتُمْ اَعْدَاۗءُ فَآلَفَ بَیْنَ قُلُوْبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَةِ اِخْوَانًا ۱

یعنی شما مسلمانان پیش از اسلام و در حالت کفر با همدیگر دشمن و معاند بودید اما خداوند به سبب اسلام میان دلهای شما "تالیف" و پیوند داد و همه برادر همدیگر گشتید.

و در جای دیگر می‌فرماید
 ... لَوَ انْفَقَتْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا الْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ
 الْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۚ

یعنی ای پیغمبر! اگر تمام آنچه را که در روی زمین است مصرف می‌کردی نمی‌توانستی آنچنانکه خداوند بواسطه اسلام میان دلهای مردم الفت و تالیف و پیوند داد، تالیف و پیوند بدهی!
 بنابراین معنای تالیف قلوب از نظر لغت یعنی ارتباط پیدا کردن وجوش خوردن دلهای آنها.

۲- تعریف فقهی

از نظر فقهی "تالیف قلوب" عبارت است از "حمایت اقتصادی مسلمین و پاکفار توسط پیامبر و یا امام و یا فقیه و دولت اسلامی به منظور جلب آنان برای جهاد و مبارزه و گرایش به اسلام و دفاع از آن"
 برای این حمایت اقتصادی اسلام بودجه خاصی را اختصاص داده است و آن قسمتی از زکات است که بعنوان مالیات اسلامی از مردم مسلمان اخذ می‌شود.

و کسانی که بدین طریق مورد کمک و حمایت قرار می‌گیرند "مولفه قلوبهم" و یا بطور خلاصه "مُولَفَةُ الْقُلُوبِ" (بروزن مقدمة الفتوح) نامیده می‌شوند.

در قرآن مجید برای بودجه هنگفت زکات هشت مورد مصرف بیان گردیده است.

متن آیه شریفه چنین است :

أَتِمُّوا الصَّدَقَاتِ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ^۱

یعنی مصرف زکات مخصوص این موارد است

۱- فقراء ۲- مساکین و بینوایان ۳- کارمندان دولت اسلامی که مسئول جمع آوری زکاتند ۴- مولفة القلوب ۵- در راه آزادی بردگان ۶- مقروضین و ورشکستگان ۷- فی سبیل الله (کارهای عام المنفعه مانند ساختن مسجد، پل، بیمارستان، کتابخانه و...) ۸- ابن سبیل یعنی کسانی که در حین مسافرت و در دور از وطنشان پول خود را تمام کرده و به آن نیاز دارند.

اینها موارد مصرف بودجه زکات اسلامی است. فقهاء شیعه و سنی نیز اجماعاً همه متفقند که موارد مصرف زکات این هشت مورد است که خداوند صریحاً و نصاً بیان فرموده است^۱

اما فقهاء بعد از اتفاقشان بر این هشت مورد در مورد کیفیت هر یک از عناوین اختلاف فتوا و نظر جزئی پیدا کرده اند. چنانکه ملاحظه فرمودید یکی از موارد هشتگانه "مولفة القلوب" می باشد که باید از زکات سهمی بآنان داده شود تا در جهاد و مبارزه

۱- سوره توبه آیه ۶۰

۲- در این باره بکتابهای البیان از شهید اول ص ۱۹۳ ببعد و بدایه المجتهد ص ۲۰۰ ج ۱ چاپ دارالفکر مراجعه شود

شرکت کنند . اینانرا خداوند به این خاطر "مَوْلَفَةُ الْقُلُوبِ" نامیده است که رهبر و امام مسلمین با پشتیبانی و حمایت مالی جدی آنان، دلشان را نسبت باسلام و مسلمین تالیف و پیوند می دهد و آنانرا برای دفاع اسلام و یا مبارزه علیه دشمنان اسلام تشویق و دلگرم می سازد .

پیا میرا سلام (ص) در دوران حیاتش اصل تالیف قلوب را به کار می بست . مثلاً از مشرکین شخصی بنام "صفوان ابن امیه" و از منافقین ابوسفیان تالیف قلوب شدند^۱

صفوان بن امیه در جنگ حنین به همراه مسلمین جنگید و از غنائم نیز سهم برد .

نتیجه

نتیجه همه این حرفها این شد که دین مقدس اسلام برای تشویق و تقویت ایمان مسلمانان ضعیف الایمان و نیز برای جلب کفار به جهاد و مبارزه علیه طاغوتها و یا جلب آنان برای شرکت در دفاع از وطن اسلامی ، بودجه مالی ویژه ای را در نظر گرفته و اعمال چنین سیاستی در سیاست خارجی "تَأْلِیفُ قُلُوبِ" نامیده می شود .

ب - قلمرو عملکرد تالیف قلوب

اکنون که بطور فشرده و مختصر با معنای تالیف قلوب آشنا شدیم بهتر است که برای شناختن مصادیق آن نیز کتب فقهیه را ورق بزنیم و بدین طریق باین هدفمان نائل شویم .

یعنی در واقع بدینگونه حوزهٔ عملکرد اصل تالیف قلوب را مشخص خواهیم کرد . که چه کسانی مولفهٔ القلوب نامیده می‌شوند؟ آیا مسلمانان؟ یا کفار؟ یا مستضعفین و بیچارگان و قاصرین؟ کدامیک از اینها؟ آیا اصل تالیف قلوب اختصاص به یکی از این موارد دارد و یا برعکس عام است و شامل همهٔ اینها می‌گردد؟

نظرات فقهاء در این مسئله گوناگون است ، به‌طوری‌که شیخ یوسف بحرانی یکی از فقهاء برجستهٔ تشیع در ایام سلف در این باره می‌گوید :

" سخنان اصحاب ما در تفسیر کلمهٔ مولفهٔ القلوب و تعیین حوزهٔ عملکرد اصل تالیف قلوب بسیار پراکنده و گوناگون است و "

" احتمالات زیادی را در بر دارد بطوریکه برخی هـا آن را "

" مخصوص غیر مسلمانان و کفار می‌دانند . "

" و برخی دیگر منافقین را مصداق مولفهٔ القلوب شمارند و عده "

" دیگر دسته‌ای از مسلمانان را مشمول آن قرار می‌دهند و . . . "

" و شگفت انگیز و عجیب است که با وجود اخبار و روایات روشن "

" و صریح دربارهٔ مولفهٔ القلوب فقهاء ما چرا اینهمه دچار "

" احتمالات شده‌اند و " ^۱

بهر حال ما مصمم هستیم که اقوال و نظرات فقهاء را در قالب یک ترتیب و نظم خاص بیان کرده و در آخر آن از گفتارمان نتیجه مطلوب را بگیریم .

نظرات و اقوال فقهاء در مورد اینکه منظور از مولفة القلوب چه کسانی هستند ، از قرار ذیل است :

۱- "فقط کفار"

عده ای از فقهاء معتقدند که تالیف قلوب فقط شامل کفار است که امام مسلمین بدینوسیله آنانرا نسبت به اسلام خوش بین کرده و به جهاد و مبارزه جلب می کند . شیخ مفید از جمله طرفداران این قول است ^۱ اما شهید اول صاحب متن لمعه در کتاب " بیان " خود خلاف این قول را به شیخ مفید نسبت داده و گفته است " شیخ رحمه الله علیه تالیف قلوب مسلمانان را نیز جایز می داند " ^۲ محقق حلی در کتاب معتبرش شیخ طوسی را از جمله طرفداران انحصار تالیف قلوب بکفار می شمارد ^۳

۲- " منافقین "

قول دیگر این است که اصل تالیف قلوب فقط شامل منافقین می شود تا بدینوسیله آنان دلشان نرم شده و از نفاق خود دست بردارند شهید اول در کتاب " بیان " این قول را به ابن جنید نسبت داده که یکی از بزرگان فقهاء شیعه می باشد ^۴

۱- شرح لمعه ج ۱ ص ۱۷۵ چاپ سنگی

۲+ البیان چاپ سنگی ص ۱۹۴ از محمد بن جمال الدین مکی شهید اول

۳-المعتبر ص ۲۷۹ چاپ مجمع الذخائر الاسلامیه

۴- همان مدرک

در سیره پیامبر اسلام (ص) نیز مواردی مشاهده می شود که در آن موارد منافقین را "تالیف قلوب" کرده است. مانند ابوسفیان و غیره. در این رابطه صاحب حقائق الناضره داستانی را نقل می کند که دانستن آن بی فایده نیست او میگوید:

پیامبر اسلام (ص) در جنگ حنین با توجه به اصل تالیف قلوب عده از سران عرب را مانند ابوسفیان و عینیه بن الحصین الغراری و امثال آنانرا در جنگ شرکت داد و از غنائم جنگی نیز سهمی برای آنان قائل شد. عده ای از اصحاب ناراحت شدند و به همراهی "سعد بن معاذ" رفتند بحضور حضرت رسول الله (ص) و سعد بن معاذ از طرف آنان خطاب به پیامبر گفت:

اگر تقسیم مال میان مسلمانان واقعی و منافقین (و نیز کفار و مشرکین مانند صفوان ابن امیه) بر طبق آیه ای است که از جانب خدا نازل شده ما آنرا می پذیریم و اگر غیر آن باشد ما بآن راضی نیستیم. پیامبر از آن جماعت پرسید آیا همه شما در رای با سرپرست خودتان سعد موافقید؟ گفتند سرپرست و سید ما خدا و پیامبر اوست اما رای ما در این مسئله مثل رای سعد است، و لذا خداوند در پاسخ آیه تالیف قلوب را نازل کرد و سهمی برای مولفة القلوب قائل شد^۱

اسکافی نیز مولفة القلوب را فقط منحصر به منافقین می داند^۲

با توجه به اسناد و مدارک می توان گفت

منافقین یکی از مصادیق مولفة قلوبهم هستند و نه تنها مصداق منحصر بفرد آن.

۱- حقائق الناضره فی احکام العترة الطاهرة ج ۵ ص ۳۶

۲- مستمسک العروة ج ۹ ص ۲۴۶

۳- "مسلمین ضعیف الایمان"

قول دیگر این است که اصل تالیف قلوب شامل حال مسلمانانی است که به توحید خدا و نبوت حضرت محمد (ص) اعتراف دارند اما ایمانشان ضعیف است و متزلزل و مضطرب هستند. با بکار گرفتن اصل تالیف و تحبیب قلوب گرایششان به اسلام زیادتر می گردد و از تزلزل و اضطراب بیرون می آیند.

شیخ یوسف بحرانی صاحب مجمع البحرین و جدائق الناضره از جمله قائلین و طرفداران این قول است.

او در کتاب خود برخی از احادیث ائمه را برای تأیید نظر خود نقل کرده است. اما این نظر صحیح بنظر نمی رسد. چون برخی از احادیث را توجیه کرده و از برخی نیز اصولاً صرف نظر نموده و نقل نکرده است. مثلاً وقتی که داستان جنگ حنین را نقل می کند فقط از منافقین نام می برد و وجود صفوان ابن امیه را در جنگ اصلاً ذکر نمی کند که از کفار و مشرکیــــــــــــن بود و...^۱

۴- "کفار، منافقین و مسلمین"

نظریه و قول دیگر این است که اصل تالیف قلوب یک اصل "عام" است و بهمه مصادیق ذکر شده مانند کفار، منافقین مسلمین ضعیف الایمان مسلمانان مرز نشین و... شمول دارد و همه آنها را در بر می گیرد و هیچوقت اختصاص و انحصار به یکی از آن مصادیق نداشته و ندارد. این قول در میان فقهاء، اعم از فقهاء امامیه، اهل سنت و زیدیه طرفداران زیادتر دارد و اکنون اهم این اقوال را ملاحظه خواهید کرد.

۱- " فقهاء شیعه امامیه "

در راس علماء و فقهاء ما شیعه اثنا عشری می توان از شهید اول و شهید ثانی بعنوان طرفداران قول و نظریه عمومیت اصل تالیف قلوب یاد کرد .

فشرده نظر شهیدین از این قرار است :

" مولفه قلوبهم هم کفار و هم مسلمانان را شامل می شود مولفه "

" القلوب از کفار آن کسانی هستند که برای جلب آنان به جهاد "

" و مبارزه سهمی برایشان قرار داده می شود . و مولفه القلوب "

" از مسلمانان چهار دسته اند :

اول آن دسته از مسلمانان که از مشرکین و کفار هم چشم داشته "

" باشند در این مورد مسلمین تالیف قلوب می شوند تا کفار هم "

" چشم آنان نیز راغب به اسلام شوند "

" دوم آن دسته از مسلمین که نیت و ایمانشان ضعیف است و در "

" امر دین متزلزلند اینان نیز تالیف قلوب می شوند تا شاید "

" ایمانشان تقویت گردد و از تزلزل خارج شوند "

" سوم آن دسته از مسلمین که در همجواری محل جمع آوری "

" زکات باشند "

" چهارم آن دسته از مسلمین که مرزنشین باشند . آنها نیز "

" تالیف قلوب می شوند تا در دفاع و حراست از مرزها قویتر و "

" مصمتر باشند " ^۱

از سخنان شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در کتاب نهاییه نیز

بر می آید که مانند شهیدین معتقد بشمول و عمومیت اصل تالیف قلوب است

چون شیخ در نهاییه بطور عام گفته است :

"مولفه قلوبهم کسانی هستند که بدینواسطه به امر جهاد و مبارزه ترغیب و تشویق می گردند" ^۱

و هیچ توضیحی نداده است

همچنین محقق حلی نیز تصریح کرده است که تالیف قلوب شامل مسلمین و کفار هردو می شود ^۲

همچنین از متأخرین حاج آقا ضیاء الدین عراقی نیز معتقد است که تالیف قلوب عمومیت دارد و شامل کفار و غیر مسلمانان نیز می شود ^۳ و همچنین فقیه مجاهد و مرجع بزرگ اسلام آیه الله العظمی امام خمینی معتقد به عمومیت و شمول اصل تالیف قلوب بر کفار و مسلمین می باشد. ایشان در تحریرالوسیله چنین نوشته اند :

"مولفه قلوبهم آن عده از کفار هستند که با تالیف قلوب قصد می شود که آنان به جهاد و مبارزه ترغیب شوند و یا اینکه گرایش پیدا کنند بدین اسلام. همینطور آن عده از مسلمانان که عقیده آنان نسبت به اسلام ضعیف است مشمول تالیف قلوب هستند" ^۱

تا اینجا نظرات و فتاوای فقهاء شیعه را در مورد اینکه اصل تالیف قلوب عمومیت دارد و منحصر بکفار و یا مسلمین نمی باشد ملاحظه فرمودید و اکنون ببینیم فقهاء اهل سنت در این باره چه نظری دارند.

۲- "فقهاء اهل سنت"

فقهاء اهل سنت نیز در این مسئله چندان اختلافی با فقهاء شیعه

۱- النهایه فی الفقه والفتاوی چاپ جدید بیروت ص ۱۸۴

۲- المعتبر فی شرح المختصر ص ۲۷۹ چاپ سنگی

۳- شرح تمصره المتعلمین ج ۳ ص ۱۲۷

۴- تحریرالوسیله ج ۱ ص ۳۳۶ مسئله ۱۲

ندارند و معمولا عمومیت تالیف قلوب را با شکل ویژه ای تصریح می کنند .
اختلاف آنان فقط در نسخ و عدم نسخ حکم تالیف قلوب بعد از رحلت
پیغمبر است که بعدا بآن خواهیم پرداخت .

در کتاب دلیل الطالب که براساس فقه احمدبن حنبل نوشته
شده راجع به مسئله مورد بحث ما چنین می گوید :

" منظور از مولفه القلوب آن کسی است که در میان عشیره و "
" قبیله خود صاحب نفوذ و مطاع باشد چنین کسانی تالیف "
" می شوند یا بخاطر اینکه باسلام ایمان بیاورند و یا بخاطر "
" اینکه ایمان ضعیفشان تقویت گردد و یا بخاطر اینکه عاملین "
" زکات را در برابر مانعین آن حمایت کند " ^۱

چنانکه از کتاب الفقه علی المذاهب الخمسه استفاده می شود
بقیه مذاهب فقهی اهل سنت نیز عموما قائل اند به اینکه حکم تالیف
قلوب عمومیت دارد به مسلمان و غیر مسلمان مشروط بر اینکه این حمایت
اقتصادی و تالیف به مصلحت اسلام و جامعه مسلمین باشد ^۲

سید محمد شیخ الاسلام از علماء شافعی ایران در کتاب خود
مولفه القلوب را به چهار قسم به صورت ذیل تقسیم کرده است

۱- تازه به اسلام گرویده ای که ایمان او ضعیف باشد .
۲- کسیکه مسلمان شده و در میان قبیله خود عنوان و وجهه ای
دارد و همراهی مالی با او از طریق اعطای زکات باعث اسلام دیگران
بشود .

۳- مسلمان قوی الایمان که بوسیله زکات دادن به اومسلمانان از

۱- دلیل الطالب ص ۷۴ چاپ منشورات المکتب اسلامی نوشته علامه شیخ

مرعی بن یوسف حنبلی

۲- الفقه علی المذاهب الخمسه ص ۱۸۵ چاپ ۱۶ محمدجواد مغنیه

شر قبیله کافر او مصون بمانند .

۴- کسیکه در وصول زکات و گرفتن آن از مانع الزکات مسلمانان را حمایت کند^۱ در این جا قسم چهارم مطلق است و میتوان آنرا عمومیت داد قرضای نویسنده کتاب محققانه و ارزشمند " فقه الزکات " ضمن یک بررسی فقهی همه جانبه از مسئله تالیف قلوب در مورد اقسام مولفه قلوبهم چنین می نویسد :

مولفة قلوبهم اعم از کافر و مسلمان دارای انواع و اقسام دیل می باشد :

۱- دسته ای از آنها کسانی هستند که با عطا و کمک اقتصادی امید آن میرود که خودشان و یا قبیله و اقوامشان اسلام را بپذیرند ، مانند صفوان ابن امیه که پیامبر (ص) در روز فتح مکه به او امان داده بود ، پیامبر چهارماه با او مهلت داده بود که در کار خویش بیاندیشد و راهشرا انتخاب نماید و در این مدت غایب بود ولکن در جنگ حنین قبل از آنکه مسلمان شود شرکت جست و پیامبر هنگام عزیمت بحنین اسلحه او را بعاریت گرفت و پیامبر شتران بسیاری باو بخشید و . . . و سپس او مسلمان شد .

و در این باب احمد با اسناد خود از انس روایت کرده :

پیامبر (ص) در مورد جلب دیگران به اسلام از عطا کردن و بخشیدن هیچ ابا و امتناعی نداشت . چنانکه مردی از آنحضرت چیزی درخواست کرد و آنحضرت دستور فرمود گوسفندان زیادی باو بدهند و آنگاه که آن مرد به میان قبیله خود بازگشت چنین گفت :

ای قوم ! اسلام را بپذیرید زیرا که محمد در بخشش چون کسی است که هرگز از فقر و تنگدستی نمی هراسد .

۲- دسته دیگر از مولفه القلوب کسانی هستند که به خاطر دفع شر آنان و دفع شر وابستگان شان مورد تالیف قرار میگیرند ، چنانکه ابن عباس نقل کرده هرگاه جماعتی پیش پیامبر می آمدند و آنحضرت چیزی از زکات را بآنان می پرداخت و آنها نیز زبان به مدح اسلام می گشودند و می گفتند این دین دین خوبی است و اگر آنحضرت چیزی به آنها نمیداد ، می گفتند این دین بدی است .

۳- گروه دیگر آنهایی هستند که تازه مسلمان شده اند ، اینان نیز باین دلیل مورد حمایت اقتصادی و تالیف قرار می گیرند که در اسلام خود ثابت قدم بمانند .

از زهری راجع به " مولفه القلوب " پرسیدند که چه کسانی هستند او پاسخ داد کسی که از نصارا و یهود بدین اسلام بگروند . گفته شد . آیا اگر غنی باشد چطور؟ پاسخ داد هرچند که غنی باشد .

همچنین حسن (بصری) نیز گفته است مولفه القلوب کسانی هستند که تازه مسلمان بشوند .

و این مسئله به این دلیل است که فرد تازه مسلمان شده به خاطر نفی دین سابق خود و پذیرش اسلام موقعیت خود را در میان خانواده از دست می دهد و چه بسا با او به مبارزه بپردازند و بطور کلی طرد کنند ، در این صورت زندگی اقتصادی و رزق او بمخاطره می افتد و بدون تردید بکمک و حمایت اقتصادی نیاز دارد تا بتواند در عقیده انتخابی خود ثابت قدم بماند .

۲- از جمله مصادیق مولفه القلوب بزرگان و زعماء مسلمانانی هستند که از کفار نظیر و هم چشم داشته باشند ، با تالیف قلب شدن شخصیت های مسلمان نظیر آنها از کفار نیز تمایل به اسلام پیدا میکنند چنانکه ابوبکر در مورد " عدی بن حاتم وزیرقان ابن بدر " چنین عمل نمود با اینکه اسلام شان نیک بود ولیکن این کار بخاطر منزلتی بود که در

پیش اقوام و قبیله خود داشتند .

۵- از جملهء مصادیق مولفه القلوب زعماء و شخصیت‌های ضعیف الایمان مسلمین هستند که در میان قوم خود دارای نفوذ کلام باشند ، اینان نیز مورد تالیف قرار میگیرند تا در دین خود ثابت قدم شوند و احتمالاً در امور مربوط به جهاد کمک نمایند ، چنانکه حضرت رسول الله (ص) اموال زیادی از غنائم جنگ هوازن را به " طَلْقَاءُ مَكَّةَ " عطا کرد ، در حالیکه در میان آنها هم ضعیف الایمان وجود داشت و هم منافقین بودند اما بعد از آن جریان ایمان بیشتر آنها تقویت و تثبیت گردید ^۱

۶- دستهء دیگر از گروه مولفه القلوب مسلمانانی هستند که در مرزهای کشور مسلمین بسر می‌برند و زندگی می‌کنند ، اینان نیز بدین طریق مورد حمایت قرار می‌گیرند تا در مقابل تجاوزات احتمالی دشمن تقویت شوند .

۷- از جملهء مصادیق مولفه القلوب کسانی هستند که با استفاده از نفوذ کلام خود در میان بعضی از اقوام که از پرداخت زکات بدولت اسلامی امتناع دارند ، آنها را ترغیب به پرداخت زکات نمایند و بدینوسیله عاملین زکات را یاری کنند .

همهء این ها که بر شمردیم تحت عنوان کلی و عمومی " مولفه قلوبهم داخل هستند و استثناء ندارند . ^۲

۱- پس از فتح مکه پیامبر اسلام گروهی از مشرکین را از مجازات معاف داشت و فرمود " أَنْتُمْ الطَّلَاقُ " یعنی شما آزادید ، از جملهء طَلْقَاءُ ابوسفیان پدر بزرگ یزید بن معاویه بود که حضرت زینب در دوران اسارت خود خطاب با او با لحن تحقیر آمیز فرمود " يَا بَنَ الطَّلَاقِ "

۲- فقه الزکات ج ۲ ص ۵۹۵ تالیف یوسف القرضاوی چاپ بیروت

۳- فقهاء زیدیه

الامام مهدی احمد بن یحیی المرتضی یکی از علماء برجسته و مهم
فرقه زیدیه در قرن هشتم هجری در کتاب فقهی خود راجع به معنای
تالیف قلوب و مصداق خارجی آن چنین می نویسد
و تَالِيفُ كُلِّ أَحَدٍ جَائِزٌ لِلْإِمَامِ فَقَطْ لِمَصْلَحَةِ دِينِهِ وَمَنْ خَالَفَ
فِيمَا أَخَذَ لِأَجَلِهِ رَدٌّ ۱

یعنی تالیف قلوب هر کسی که امام و رهبر مسلمین آنرا به حال و
صلاح اسلام تشخیص دهد جائز است. اما اگر پول را آن شخص در آن
منظوری که امام داشته مصرف نکند و یا آن کار مطلوب امام را بجای نیاورد
پول پس گرفته می شود.

نتیجه گیری

از سخنان و حرفهائی که تا اینجا بیان گردید معلوم می شود که
طبق آراء تمام مکاتب و مذاهب فقهی اسلام (با اختلاف نظر جزئی) اصل
تالیف قلوب یک اصل عام است و بدستجات مختلف مسلمین و کفار و
منافقین شامل می شود یعنی اگر امام و رهبر جامعه اسلامی در تالیف قلوب
هر کس و یا قبیله و دسته ای برای اسلام مصلحت ببیند می تواند از زکات
بپردازد و قلب آنرا تالیف کند.

شیخ ضیاء الدین عراقی از علماء و فقهاء برجسته متاخر شیعه
اثنا عشری صراحتاً می گوید:

تالیف قلوب شامل مسلمان و کافر هر دو می گردد نه تنها برای
اینکه مستقیماً در جهاد یا کفار دیگر همراه مسلمین بشوند بلکه برای دفاع از

اسلام و نیز افزودن بشوکت و عظمت نام اسلام می توان پول خرج کرد و تالیف قلوب نمود. حتی نه تنها مسلمان بودن مولفه القلوب شرط نیست بلکه فقیر بودن آنان نیز شرط نیست در صورت غنی بودن آنان نیز اگر مصلحت اسلام اقتضاء کند باید پول بآنان داد تا تالیف قلوب گردند^۱

چنانکه قبلاً بیان گردید نظر و فتوای امام خمینی نیز در تحریر الوسیله عمومیت تالیف قلوب برمسلمان و غیر مسلمان است. و لذا امروزه میتوان از این اصل استوار فقهی در سیاست خارجی دولت اسلام در مورد نهضت‌های آزادیبخش و تز صدور انقلاب استفاده کرد. با اصل تالیف قلوب می توان تمام نهضت‌های ضد استعماری و ضد استبدادی جهان را - اعم از اسلامی و غیر آن - متوجه انقلاب اسلامی گردانید و اینرا بعداً با تفصیل بیشتر بحث خواهیم کرد.

ج - آراء قتلایہ در نسخ وعدم نسخ حکم تالیف قلوب

مسئله دیگری که در اینجا باید مطرح و بررسی شود این است که آیا حکم تالیف قلوب که در زمان حضرت خاتم الانبیاء (ص) مورد عمل بوده بعد از رحلت آن حضرت نیز بقوت خود باقی است و یا اینکه باقی نیست بعد از آن حضرت این حکم نسخ شده است؟

پاسخ به این سؤال بر عهده مذاهب فقهی شیعه و سنی بطور عموم است. اما سؤال دیگری نیز در این مقام وجود دارد که پاسخ آن صرفاً به عهده فقهاء تشیع است و آن سؤال این است که :

بر فرض اینکه مسلم گردید حکم تالیف قلوب نسخ نشده و بعد از پیامبر نیز بقوت خود باقی است آیا در دوران غیبت امام زمان (عج) چطور؟ آیا بعد از غیبت آنحضرت و در زمان رهبری و مرجعیت فقهاء نیز این حکم وجود دارد یا نه؟

اینها دو تا پرسش مهم هستند که باید پاسخ شان روشن شود و اکنون برویم بسراغ متون فقهی تا جواب آنها را بدست بیاورد.

۱- " پاسخ سؤال اول "

از نظر تمام فقهاء شیعه حکم تالیف قلوب بعد از رحلت حضرت پیامبر (ص) به قوت خود باقی است. فقهاء در این عقیده چنین استدلال می کنند که این مسئله در زمان حیات پیامبر تا آخرین لحظه مورد قبول و عمل بوده و پیغمبر (ص) نیز هیچ سخنی در مورد نسخ آن نگفته و هیچ آیه ای نیز در نسخ آن نازل نشده است، و لذا چه دلیلی داریم بر اینکه

گفته شود بعداز پیامبر نباید به اصل تالیف قلوب عمل کرد؟ هیچ دلیلی از قرآن و سنت در این باره وجود ندارد و برای همین باید حکم به بقاء آن کرد.

محقق در کتاب معتبر می گوید:

حکم تالیف قلوب بعداز پیامبر باقی است چون آنحضرت تا حین وفاتش بآن عمل می کرد.^۱

شهید اول نیز در کتاب بیان همین نظریه را تایید می کند^۲ از حقائق الناضره بحرانی نیز استفاده می شود که بعداز رحلت حضرت رسول و در زمان ائمه (ع) این حکم باقی بوده است.

بحرانی از طبرسی صاحب مجمع البیان نیز نقل می کند که بشرط وجود امام عادل حکم تالیف قلوب باقی است و می تواند مورد عمل قرار بگیرد.^۳

از فقهاء متاخر حاج آقا ضیاء عراقی و امام روح الله خمینی را می توان به عنوان قائلین به بقاء حکم تالیف قلوب بعداز پیامبر ذکر کرد.^۴

من از فقهاء شیعه کسی را پیدا نکردم که معتقد به نفی و نسخ حکم تالیف قلوب بعداز پیامبر باشد. چرا بعضی از آنان در زمان غیبت امام معصوم آنرا منتفی دانسته اند. و آن را نیز در محل خود ذکر خواهیم کرد.

اکنون که نظر فقهاء شیعه در این مسئله روشن گردید بهتر است نظر فقهاء اهل سنت را بدانیم.

احمد بن رشد قرطبی یکی از علماء و فقهاء مالکی می گوید

۱-المعتبر فی شرح المختصر ص ۲۷۹

۲-البیان چاپ سنگی ص ۱۹۵

۳-حقائق الناضره ج ۵ ص ۳۷

۴-شرح تبصره المتعلمین ج ۳ ص ۱۲۷ و تحریر الوسیله ج ۱ ص ۳۳۶

قول حق این است که اصل تالیف قلوب بعد از پیامبر باقی است و نسخ نشده است و امام مسلمین با صلاحدید خود سیاست تالیف قلوب را بکار می‌برد^۱

شیخ یوسف بحرانی از شافعی نقل می‌کند که حکم تالیف قلوب در هر زمانی ثابت است و نسخ نشده^۲
نویسنده^۳ اَلْفَقْهُ عَلَى الْمَذَاهِبِ الْخَمْسَةِ می‌گوید :

فقط حنفی‌ها معتقدند که بعد از رحلت پیامبر اصل تالیف قلوب نسخ شده است، چون آن زمان مسلمین ضعیف بودند و نیاز بآن داشتند و اکنون دیگر نیازی به آن ندارند! بقیه مذاهب معتقدند که حکم باقی^۳ است

از فقهاء زیدیه نیز چنانکه از صاحب عیون الازهار نقل گردید معتقد به بقاء حکم تالیف قلوب هستند^۴

مرحوم استاد محمد جواد مغنیه در این مسئله کلام جامعی دارد که دقت در آن میتواند خود پاسخی به این سؤال باشد

"فقهاء اختلاف نظر پیدا کرده اند در اینکه آیا مولفه القلوب"

"آنانی هستند که اظهار اسلام نمی‌کنند و یا مسلمانان شاک"

"و ضعیف الایمان منظور می‌باشند؟ مسلم این است که پیامبر"

"مشرکین را تالیف قلوب می‌کرده و صفوان ابن امیه از جمله"

"آنهاست و همینطور منافقین را نیز تالیف قلوب می‌کرده"

"است که ابوسفیان از جمله آنهاست و در این باره روایاتی"

۱- بدایه المجتهد ج ۱ ص ۲۰۱ چاپ جدید

۲- حقائق الناصره ج ۵ ص ۳۷

۳- الفقه على المذاهب الخمسه

۴- عیون الازهار ص ۱۳۵

" از اهل بیت وارد شده . و لذا می توان گفت تالیف قلوب "

" عمومیت دارد بهر دو گروه . "

" برخی از مذاهب فقهی معتقدند که حکم تالیف قلوب بعد از "

" پیامبر ساقط شده است چون آن وقت مسلمین ضعیف بودند "

" و به آن نیاز داشتند ولی دیگر نیازی به آن ندارند . اما "

" فقهاء شیعه معتقدند مادامیکه در روی زمین غیرمسلمانی باقی "

" است حکم تالیف قلوب نیز بقوت خود باقی است چون محال "

" است که مسبب از بین برود و سبب آن باقی بماند و معلول "

" ساقط شود درحالیکه علتش موجود باشد . " ^۱

یوسف القرضاوی یکی از علماء معاصر اهل سنت ضمن یک بحث نسبتاً مفصل در اینکه " تالیف قلوب نسخ نشده " و بقوت خود باقی است حرفهای تازه تری دارد که چکیده آنها را اینقرار است .

آنها که ادعا کرده اند حکم تالیف قلوب نسخ شده تمام دلایل و برهانان در دو چیز خلاصه می شود .

۱- اینکه صحابه بر نسخ آن اجماع کرده اند .

۲- اینکه حکم تالیف قلوب بخاطر کمی نفرت مسلمین در ابتدای کار مورد نیاز بود و اکنون با انتشار جهانی اسلام نیازی به مسئله تالیف و جلب حمایت دیگران وجود ندارد .

قرضاوی آنگاه این دو دلیل را به این صورت مردود می کند

۱- " بیهودگی ادعای نسخ "

حقیقت این است که ادعای نسخ شدن حکم تالیف با اجماع صحابه چیز بی اساس و بیهوده ای می باشد . چون مدعیان می گویند بعد از رحلت پیامبر (ص) عمر سهیم مولفه القلوب را قطع کرد و صحابه نیز از او

در این باره نهی و انتقاد نکردند و این دلیل نسخ شدن حکم تالیف قلوب می باشد.

در حالیکه اولاً عمر احساس کرد که آن قبایل و افرادی که سهم تالیف قلوب می گرفتند، دیگر در شرایط جدید نمی توانند جزء مصادیق و مستحقین این حکم باشند و این مسئله بهیچوجه به معنای نسخ شدن آیه و حکم نمی باشد. چون تغییر مصداق بمعنای ابطال و یا رفع حکم نیست. در طول زمان مصادیق و موارد احکام شرع عوض می شود اما اصل حکم مرتفع نمی گردد و نص تعطیل نمی شود.

ثانیا "نسخ" ابطال حکمی است که شارع و خداوند آنرا تشریع کرده و ابطال حکم در اختیار کسی است که تشریع حکم نموده است نه غیر آن و تشریع کننده حکم همانا خداوند می باشد که بواسطه پیامبرش انجام داده است. و برای همین خاطر است که نسخ فقط در دوران پیامبر (ص) درست می باشد و نه در دوران صحابه، و هیچ آیه ای تاوفات پیامبر حکم تالیف قلوب را نسخ نکرده است

بدلیل اینکه به حکم تالیف قلوب تا آخرین لحظات عمر مبارک پیامبر عمل می شد و این عمر بود که بعد از آن حضرت آن سهم را قطع کرد و لذا هیچ نسخی در کار نبوده است.

علاوه براینکه بسیاری از علماء و مفسرین نیز مانند ابو عبید و طبری و... گفته اند این آیه از محکومات است و نسخ نشده است.

پس معلوم گردید که ادعای نسخ شدن آیه تالیف قلوب بی اساس می باشد.

۲- "وجود نیاز به تالیف قلوب در این زمان"

ادعای این مطلب که در زمان کنونی و بعد از پیامبر با افزایش تعداد مسلمین دیگر نیازی به تالیف قلوب نمی باشد، یک ادعای نادرست می باشد، نادرستی این سخن به سه دلیل می باشد

۱- آنچنانکه بعضی از فقهاء مالکی گفته اند دادن سهمی از زکات برای تالیف قلوب افراد و اقوام صرفا به این دلیل نیست که بکمک بکنند تا کسی بتواند بگوید فعلا ما بکمک دیگران نیاز نداریم ، بلکه مقصود از اعمال تالیف قلوب ترغیب دیگران بدین اسلام و نجات دادن آنها از ضلالت و کفر و آتش جهنم است .

و بعد از پیامبر در عصر ما نیز این مسئله باقی است و چه بسا افرادی که ابتداء بخاطر مال و ثروت باسلام پیوندند و بتدریج ایمانشان استوار و اصلاح شود و ...

۲- علت اقدام به تالیف قلوب از طرف امام مسلمین ضعف دین اسلام و یا فقر کسانی نیست که مورد تالیف قرار می گیرند ، این قبیل چیزها قیودات بی دلیلی است که ناآگاهانه بر اطلاعات و عمومات نصوص زده می شود و مخالف حکمت شرایع می باشد . در حالیکه حمایت اقتصادی و تعاون اقتصادی حتی اقوام و ملل کافر را نسبت به همدیگر می بینیم که نقش عمده ای دارد ، مانند کمک اقتصادی ممالک اروپا و آمریکا نسبت به همدیگر .

پیامبر اسلام (ص) بعد از فتح مکه و در اوج پیروزی خود که اسلام و اهل آن عزت داشتند افراد و اقوام و قبایل را تالیف قلوب می کرد . و لذا کسی نمی تواند با اسناد به افزایش جمعیت مسلمین در این عصر استدلال کند به اینکه دیگر نیازی به تالیف قلوب نیست .

۳- دلیل سوم این است که ما نمی توانیم بپذیریم که اسلام اکنون بی نیاز از کمک و یاری دیگران است در حالیکه اسلام در این زمان دچار غربت و تنهایی شده و دز مظلومیت کامل می باشد ، و ملت های مسلمان از هر سوی مورد هجوم قرار گرفته اند و برخی از آنان دچار ذلت و خود کم بینی شده اند ، و لذا در چنین موقعیتی اسلام نیاز دارد به اینکه مسلمانان اتحاد کامل داشته باشند و حمایت دیگران را نسبت به خود جلب

کنند و لذا تالیف قلوب در این زمان بیش از هر وقت دیگری می تواند
مشکل گشا باشد^۱

تا اینجا با نقل آراء و نظریات فقهاء و علماء شیعه و سنی پاسخ
سؤال اول داده شد و اکنون نوبت آن است که سؤال دوم را نیز پاسخ
بدهیم .

۲- " پاسخ سؤال دوم "

سؤال دوم این بود که آیا در زمان غیبت امام نیز حکم تالیف
قلوب بقوت خود باقی است و یا اختصاص دارد به زمان حضور امام
معصوم (ع) ؟

فقهاء شیعه با اکثریت قاطع می گویند که اختصاصی به زمان حضور
امام معصوم ندارد بلکه در زمان غیبت نیز جائز است که سیاست تالیف
قلوب در پیش گرفته شود و مورد عمل قرار بگیرد .

فقط تعداد نادری از علماء آنرا مخصوص زمان حضور امام
پنداشته اند .

بحرانی این نظریه را به شیخ طوسی نسبت داده و گفته است چون
شیخ تالیف قلوب را فقط در رابطه با جهاد ابتدائی و از لوازم آن میدانند
و از طرفی در زمان غیبت امام زمان جهاد ابتدائی جائز نیست و لذا نتیجه
گرفته است که در زمان غیبت امام تالیف قلوب نیز جائز نمی باشد .

سپس بحرانی این قول را نقد و بررسی کرده و رد می کند و میگوید
کلمه جهاد فقط بجهاد ابتدائی گفته نمی شود جهاد دفاعی نیز
جهاد است و در زمان غیبت جایز می باشد و لذا روی این قاعده می توان

گفت که در زمان غیبت امام نیز تالیف قلوب جایز است^۱
 اما قائلین به جواز تالیف قلوب در زمان غیبت امام معصوم
 زیادتند از جمله میتوان محقق حلی و شهید اول از قدماء و حاج آقا ضیاء
 الدین عراقی و امام خمینی از فقهاء متاخر و معاصر را بعنوان نمونه نام برد.
 امام خمینی در تحریر الوسیله میگوید:
 ظاهر این است که حکم تالیف قلوب در زمان ما نیز باقی است^۲
 عراقی نیز میگوید:

... تالیف قلوب هرکسی که موجب شوکت و عظمت اسلام باشد
 جایز است و اختصاص به کافرو یا مسلمان و فقیر و غنی ندارد، چنانکه
 اختصاص بزمان حضور امام زمان ندارد و آنها که پنداشته اند در رابطه با
 جهاد ابتدائی تالیف قلوب نیز جائز نیست ظاهراً حرفشان بی مورد و ممنوع
 است^۳

۱- حدائق الناضره ج ۵ کتاب زکات ص ۳۷

۲- تحریر الوسیله ج ۱ ص ۳۳۶

۳- شرح تبصره المتعلمین ج ۳ ص ۱۲۷ چاپ ایران

د - کیفیت کاربرد اصل تالیف قلوب

در این عصر

آخرین مسئله ای که باید در این بحث به آن پاسخ داده شود این است که اصل تالیف قلوب را در این زمان و در این عصر چگونه می توان در سیاست خارجی بکار و چگونه می توان از آن استفاده عملی کرد؟ وجه کسان و دسته جاتی مصادیق مولفه القلوب می باشند؟

با توجه به مطالبی که تا اینجا گفته شده می توان گفت

اصل تالیف قلوب را اکنون می توان در مورد تمام حرکت ها و نهضت های آزادی بخش جهان بکار برد. یعنی جمهوری اسلامی می تواند با بکار گرفتن این اصل انقلابی اسلام تمام حرکت های ضد استعمار و ضد ظلم و ضد استبداد جهان را تحت چتر حمایتی خود قرار دهد.

این کار را می توان از طریق وزارت خارجه و سفارتخانه ها میتوان انجام داد. و نیز می توان دایره مستقلی در وزارت خارجه بنام " دایره تالیف قلوب " بوجود آورد تا مسئولیت حمایت و کمک به نهضت های آزادی بخش را در سطح جهان به عهده بگیرد.

برخورد وزارت خارجه حکومت اسلامی با دولتها و رژیمها باید بر اساس اصل " تولی و تبری " استوار باشد. بر اساس موازین اسلامی از برخی آنها تبری کند و با برخی دیگر رابطه دوستانه برقرار سازد.

این بسته به ماهیت و عملکرد آن رژیمها می باشد. همچنین حکومت اسلامی در رابطه با نهضت ها و حرکتها باید از اصل تالیف قلوب استفاده نماید.

اگر وزارت خارجه کشور اسلامی بتواند به این دو اصلی که گفتیم در خارج جامعه عمل ببوشاند و آنها را تحقق بخشد، در آن صورت آنچه که صدور انقلاب اسلامی مینامیم عملاً تحقق یافته و حداقل زمینه بسیار مساعد برای تحقق یافتن پیدا کرده است.

فقه شیعه فقه آزادی و نجات و انقلاب است و باید آنرا احیاء کرده و بشریت را در جریان فیض فلاح آفرین آن قرار بدهیم. به امید چنین روزی.

پس بنابراین می‌توان بطور خلاصه در پاسخ این سؤال که مصداق کنونی مولفة القلوب چه کسانی هستند؟ گفت که مصداق کنونی مولفه-القلوب حرکت‌های ضدکفر و یا ضد استعمار و امپریالیسم و نیز ضد استبدادی جهان هستند که امروزه اصطلاحاً "نهضت‌های آزادیبخش" نامیده می‌شوند و دامنه این نهضتها از آمریکای لاتین گرفته تا سیاه‌پوستان تحقیر شده ایالات متحده آمریکا و تا قاره زرخیز آفریقا و خاورمیانه و آسیا و ... گسترده است. و در میان این نهضتها، حرکت‌های اصیل اسلامی نیز فراوانند. اینها هستند مصداق کنونی مولفة القلوب.

برای زیادی فایده در مورد شناسائی مصداق مولفه القلوب در عصر ما و آشنائی دقیق‌تر با حوزه عملکرد آن در شرایط کنونی، قسمتی از کتاب فقه الزکات را که به این مسئله مربوط می‌شود در اینجا نقل می‌کنیم. نویسنده کتاب مزبور ضمن طرح این سؤال که در عصر ما و در زمان

کنونی موارد مصرف سهم مولفة القلوب چیست؟ چنین پاسخ می‌دهد:

... از مطالبی که گفته شد معلوم گردید که منظور شارع اسلام از

تعیین این سهم - یعنی سهم مولفة القلوب از زکات - همانا متمایل ساختن و گرایش دادن دلها نسبت بدین اسلام و یا تثبیت مومنین در مقام ایمان و یا تقویت ایمان ضعیف الایمانها و کسب انصار و هوادار برای اسلام و یا

در مصونیت نگه داشتن اسلام و دولت آن از شر و ضرر احتمالی می باشد .
و این منظور شارع گاهی با اعطاء کمک اقتصادی به برخی از دولتها -
مانند دولتهای جهان سوم - و گاهی نیز با حمایت اقتصادی جمعیت ها و
دسته جات و قبایل مسلمان و غیر مسلمان عملی می شود که آنها را
بدینوسیله باسلام خوش بین و متمایل بسازیم و یا بدینوسیله بتوانیم
برخی از نیازهای دفاعی خود را تهیه کنیم .

چنانکه این افرادی که فوج فوج به اسلام می پیوندند هیچگونه
حمایت و کمکی از جانب حکومتهای موجود مسلمین دریافت نمی کنند ، در
حالیکه شدیداً بحمايت و کمک نیازمند میباشند و سهم مولفه القلوب باید
در این موارد مصرف شود ، چنانکه قبلاً از " زهری " و حسن بضری نقل
کردیم .

مگر نمی بینید که مبشرین مسیحی کسانی را که عنوان مسیحی را
برای خود برمیگزینند چگونه مورد حمایت قرار می دهد و حکومتهای
استعماری نیز این دستجات تبشیری را با میلیونها دلار پول حمایت میکنند
در حالیکه در مذهب مسیحیت بودجه ای برای تبلیغات در نظر گرفته
نشده است .

ولکن در دیانت مقدس اسلام هزینه و سهم ویژه ای برای تبلیغ و
جلب قلوب دیگران به اسلام اختصاص داده شده است که همان سهم مولفه
القلوب از بودجه هنگفت زکات است .

از آنجا که دین اسلام بر فطرت بشری استوار است در بسیاری از
نقاط جهان خود بخود رشد می کند و لکن بدلیل اینکه این پذیراگران
اسلام بهیچوجه مورد حمایت قرار نمی گیرند و لذا امکان پیدا نمی کنند تا
آن بهینش و بصیرت ژرف را نسبت به اسلام پیدا کنند و یا آنچه را که از
لحاظ مادی بخاطر پذیرفتن این دین و حمایت از آن از دست داده اند

جبران کنند .

بسیاری از جمعیت‌های اسلامی در ممالک مختلف سعی در رفع چنین کمبودهایی دارند ولیکن هیچگونه مدد و کمک کافی را در پشت سر خود ندارند .

قاره‌ای مانند افریقا که محل برخورد ها و کشمکش‌های مذهبی و سیاسی حادی است ، حکومتها ، مردم و شخصیت‌های آن مورد رقابت قدرت طلبان جهانی است . تبشیر استعماری و یا استعمار تبشیری بنام مسیحیت از یک طرف و غده سرطانی صهیونیسم و اسرائیل نیز از یک طرف و الحاد مارکسیستی از طرف سوم آنجا را مورد هجوم خود قرار داده‌اند و میخواهند هر کدام به تنهایی این قاره را ببلعند . و جایز نیست اسلام در مقابل این همه فتنه و توطئه بی‌موضع و ساکت بماند ، اسلام باید با این توطئه‌ها مقابله کند تا شریعت خدا را در زمین نشر بدهد .

دین اسلام که زمانی از موضع تهاجمی در مقابل ضلالت و کفر و ظلم برخوردار بود اکنون متأسفانه آنرا دچار موضع دفاعی ساخته‌ایم . و لذا چنانکه سید رشید رضا نیز می‌گوید در زمان مایکسی از مصادیق " موالفه القلوب " همانا مسلمین هستند که مورد هجوم هم‌جانبه کفار استعمارگر قرار گرفته‌اند و در تحت بردگی و استعمار بسر می‌برند ، مگر نه این است که اکنون تمام ملت‌های مسلمان زیر چکمه‌های استعمار لگدکوب می‌شوند ؟

پس مسلمانان باید بدانند که تالیف قلوب در این زمان نیز مصداق دارد ^۱

در اینجا سؤال دیگری نیز ممکن است مطرح شود و آن اینکه

۱- فقه الزکات ج ۲ ص ۶۱ (البته برخی موارد ترجمه آزاد و مفهومی شد)

آیا برای کمک بحرکتها و جمعیت‌های متمایل به اسلام و آزادی بخش و
 یا دولتهای غیر مسلمان به منظور تالیف قلوب بجز مورد زکات که سهم
 تعیین شده از طرف خداوند بطور منصوص در قرآن مجید می باشد، میتوان
 بطور کلی از بیت المال مسلمین در چنین مواردی استفاده کرد یا نه؟

پاسخ این پرسش با توجه به وجود ولایت امام معصوم (ع) و نیز
 ولایت فقیه جامع الشرایط به نیابت از معصوم در بینش اسلامی شیعی مثبت
 است. چون امام و فقیه با استفاده از ولایت خود می تواند در صورت
 صلاح دید در بیت المال تصرف بکند و آنرا در موارد مختلف بمصرف برساند
 از لحاظ فقه اهل سنت نیز پاسخ صاحب کتاب فقه الزکات به این
 پرسش مثبت می باشد.^۱

اصول سیاست خارجی اسلام (۶)

تولی و تبّری

الف - تولی و تبّری

ب - آیات و روایات وارده در این باره

ج - مصادیق و موارد تطبیقی تولی و تبّری

د - تولی و تبّری مبنای تنظیم سیاست خارجی اسلام

تولی و تبری

یکی دیگر از مبانی و اصول مهمی که می‌تواند مبنای تنظیم درست سیاست خارجی حکومت اسلامی قرار بگیرد و در صحنه بین‌المللی آنرا از بن‌بستها برهاند، اصل مبنائی "تولی و تبری" است.

در صحنه سیاست جهانی چنانکه قبلاً گفته شد، حکومت اسلامی باید با ملتها و دسته جات آزاد اندیش و آزاد منش و قسط طلب برخاسته از میان آنها براساس اصل و قاعده فقہی "تالیف قلوب" رفتار کند.

حکومت اسلامی با بکار گرفتن اصل تالیف قلوب در سیاست خارجی خود اولاً ملتها را از دست حکومتها و رژیمهای جائر و جبارشان می‌گیرد و میان آنها فاصله می‌اندازد. با وجود این فاصله توده‌ها قادر خواهند شد که اندکی در سرنوشت خود مستقلاً بیاندیشند و مشروعیت حکومت جبارشان را مورد سؤال و تردید قرار دهند، و ثانیاً حکومت اسلامی با عملی ساختن تالیف قلوب انسانهای قسط طلب را در برابر حکومت‌های جابر و ستمگر و مشرک حمایت و تقویت مالی و اقتصادی کرده و بدینوسیله ماهیت انساندوستی و رسالت آزادیبخشی اسلام را نشان داده و بر محبت و گرایش آنان نسبت بدین خداوند افزوده است.

اما سیاست خارجی اسلام در رابطه با خود رژیمها و حکومتها

در سطح جهانی چیست؟ آیا با آنان چگونه باید برخورد بکند و بر چه اساسی رابطه برقرار نماید؟

رابطه سیاسی دولت اسلامی و اتحاد امت اسلام با رژیم های کفر و ستم و اتحاد کفار معاند و ستمگران بر اساس "تولی و تبری" استوار می باشد. و در این قسمت از سلسله مباحث "فقه سیاسی" تصمیم بر آن داریم که این بحث مهم اعتقادی - سیاسی اسلام را بطور فشرده مورد بررسی قرار بدهیم و با مفهوم و محتوای درست آن آشنا شویم. تا شاید درک این حقیقت شععی باشد فرا راه پرفراز و نشیب انقلابمان در صحنه جهانی و بدان واسطه بتوانیم یک سیاست خارجی اسلامی و خدایسندی را اتخاذ کرده و از توطئه های ابرقدرتها در امان باشیم.

بهر حال خطو کلی و عناوین اصلی این بحث از قرار ذیل می باشد

الف - تعریف تولی و تبری

ب - آیات و روایات وارده در این باره

ج - مصادیق و موارد تطبیق تولی و تبری

د - تولی و تبری مبنای تنظیم سیاست خارجی اسلام.

و اینک تک تک این عناوین را جداگانه مورد بحث و گفتگو قرار

خواهیم داد.

برای اینکه بتوانیم تعریف دقیق و درستی از "تولی و تبیری" به دست آوریم، ابتدا باید ایندوکلمه را بطور جداگانه ریشه یابی لغوی کنیم تا در آخر پس از جمع بندی یک تعریف کامل به دست بیاید.

"تولی" با واژه های "ولی"، "ولاء"، ولایت و مولی و مشابه آنها همیشه می باشد.

شهید مرتضی مطهری بررسی نسبتا جامعی از این کلمات دارد که عینا نقل می شود:

"ولاء، ولایت (بفتح واو) ولایت، (بکسر واو) ولی، مولی، اولی و امثال اینها همه از مادهء "ولی" - و، ل، ی - اشتقاق یافته اند. این واژه از پر استعمال ترین واژه های قرآن کریم است که به صورت های مختلفی به کار رفته است، می گویند در ۱۲۴ مورد به صورت "اسم" و ۱۱۲ مورد در قالب "فعل" در قرآن کریم آمده است."

معنای اصلی این کلمه همچنانکه راغب در مفردات القرآن گفته است این است که دو چیز آنچنان در کنار هم قرار گیرند که فاصله ای در کار نباشد، یعنی اگر دو چیز آنچنان به هم متصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آنها نباشد مادهء "ولی" استعمال می شود. مثلا اگر چند نفر پهلوی هم نشسته باشند و ما بخواهیم وضع و ترتیب نشستن آنها را بیان کنیم می گوئیم: زید در صدر مجلس نشسته است "و یلیه عمرو" و "یلی عمروا بکر" یعنی بلافاصله در کنار زید عمرو نشسته است و در کنار عمرو بدون هیچ فاصله ای بکر نشسته است.

به همین مناسبت طبعا این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کار رفته است اعم از قرب مکانی و قرب معنوی و باز به همین مناسبت در مورد

دوستی و یاری، تصدی امر، تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است. چون در همه اینها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد و...
راغب راجع به خصوص کلمه "ولایت" از نظر موارد استعمال

می‌گوید

ولایت (بکسر واو) بمعنای نصرت است و اما ولایت (بفتح واو) به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است. و گفته شده است که معنای هردو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است.

راغب راجع به کلمه ولی و کلمه مولی می‌گوید

این دو کلمه نیز بهمان معناست، چیزی که هست گاهی مفهوم

اسم فاعلی دارند و گاهی مفهوم اسم مفعولی^۱

مرحوم مطهری آنگاه ولایت را نخست به دو قسمت

۱- ولای منفی

۲- ولای اثباتی.

تقسیم می‌کند و می‌گوید منظور از "ولای منفی" عدم پذیرش

دوستی، سرپرستی و حکومت و تسلط کفار بر مسلمین است. و منظور از "ولای اثباتی" نیز ولایت مورد قبول و مثبت جامعه اسلامی و ائمه آن جامعه می‌باشد.

و آنگاه می‌گوید ولایت به مفهوم دوم دارای چهار بعد و نوع از

این قرار است.

۱- ولای محبت یا ولای قربت.

۲- ولای امامت و پیشوائی بمفهوم مرجعیت دینی.

۳- ولای زعامت و رهبری اجتماعی و سیاسی.

۱- خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت ص ۳۳۷ (مقاله ولایها و ولایتها)

۴- ولایت تصرف یا ولایت معنوی و تکوینی که خود بالاترین مراحل ولایت است.

اینها معانی "ولی" و ولایت است و کلمه "تولی" نیست —
هم خانواده و هم ریشه ولایت می باشد. و لذا قهرا دارای معنایی مثل و
یا مشابه آن است.

"تولی" از باب "تفعل" و بمفهوم "پذیرش ولایت" می باشد.
و در فرهنگ عقیدتی اسلام منظور از آن این است که انسان "ولایت خدا"
و پیامبران او را بپذیرد و بعد از پیامبران ولایت ائمه معصومین و اولیاء الله
را قبول کند و در زمان غیبت نیز ولایت فقهاء جامع الشرایط و عادل را
بپذیرد. و نیز با هر فرد، جریان و نظام و سیستمی که دوست خدا و
رسول و ائمه و مومنین باشند، دوست باشد.

این مفهوم منفرد کلمه "تولی" است.
و اما کلمه "تبری" چه معنایی دارد؟

تبری به معنای دوری جستن از یک چیز و حالت و بری بودن از
شیء مخصوص را گویند. و در فرهنگ مذهبی و عقیدتی اسلام منظور از آن
کینه داشتن نسبت به دشمنان خدا، پیامبران، ملائکه الله و ائمه و
مومنین و تبری کردن و دوری جستن از آنان می باشد.

پس بنابراین میتوان تولی و تبری را به صورت ذیل تعریف کرد:
"تولی و تبری عبارت از این است که انسان از لحاظ عاطفی
قلب خود را از محبت و علاقه خدا، پیامبران و ائمه معصومین و جانشینان
بحق آنها — فقهاء — و مومنین پر کند و در عین حال بغض و کینه
دشمنان آنها را بدل بگیرد، و از لحاظ سیاسی و اجتماعی سرپرستی،
رهبری و دوستی و حکومت الهی را بپذیرد و از حکومت أعداء اللّه و دشمنان
اسلام دوری جوید"

یعنی در مورد کفار، مشرکین و معاندین و نواصب شیوه "ولاء"

منفی" و در مورد خدا و پیامبران و ائمه شیوهء ولاء اثباتی را اتخاذ کند. ولایت الله را بپذیرد و ولایت طاغوت را نفی کند. چنانکه خداوند در قرآن مجید می فرماید

... الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور
والذين كفروا اولياهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات...^۱
یعنی خداوند "ولی" مومنین است و آنانرا از متن ظلمت و تاریکی بسوی نور بیرون می برد. اما "ولی های" کفار طاغوت است و آنها را از متن نور بسوی ظلمت می کشاند.

در احادیث و روایات اسلامی نیز موارد فراوان دارد که ائمهء معصومین از "حب و بغض فی الله" یعنی دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا سخن گفته اند.

اصولا می توان گفت "تولی و تبری" از اصل و شعار اساسی و ریشه ای اسلام یعنی توحید و لا اله الا الله سرچشمه گرفته و در تمام زمینه های شرعی نیز جلوه گر شده است.

چون "لا اله الا الله" دو بعد و دو جنبه دارد

۱- جنبهء نفی و انکاری

۲- جنبهء اثباتی.

انسان موحد با گفتن "لا اله الا الله" به تمام بتها و خداها! نه میگوید و آنها را صددرد نفی و انکار می کند. این مرحلهء اول است. و سپس با گفتن "الا الله" خدای واقعی و حقیقی جهان را اقرار و اثبات می کند در خط اجتماعی و سیاسی تولی و تبری نیز انسان مسلمان و مومن و حکومت الهی ابتداء از تمام رژیمها و نظامها، جریانها و افراد ضد خدا و ضد عدالت و انسانیت تبری می کند و بیزاری می جوید و کناره می گیرد آنگاه

فقط در سایه حکومت عدل اسلامی و الهی پناه می جوید و ولایت آن را می پذیری .

چنانکه در نمازهای یومیه نیز شعار " تکبیرة الاحرام " همین مفهوم را میتواند داشته باشد .

" تکبیر " یعنی پذیرش و بزرگداشت خدا و دین او .
 " احرام " یعنی ممنوع ساختن تعظیم و تکبیر غیر خدا ، و شکستن تمام بتها و نفی همه الهه ها .

" تبری " نیز همان احرام اجتماعی و سیاسی قطبها و رژیم های جائز و ستمگر کفر پیشه است و طبق قاعده تبری نمی توان با رژیمهای که دشمن دین خدا هستند رابطه سیاسی برقرار کرد . چنانکه " تولی " دستوری است شرعی برای برقراری رابطه سیاسی با رژیمهای خدا دوست و عدالتخواه و قسط طلب .

در منابع و متون اسلامی دستورات موکدی وارد شده که تمسک به "تولی و تبری" را در صحنه اجتماع برای پیروان اسلام فرمان میدهند برای آشنائی بیشتر با زیر بنای تشریع این دستور مهم اسلامی نمونه‌هایی از این آیات و اخبار و احادیث را در اینجا ذکر خواهیم کرد .
و خوانندگان عزیز می‌توانند با تعمق در این آیات و روایات اصالت ایدئولوژیک تولی و تبری را دریابند .

۱- "آیات قرآنی"

خداوند تعالی در قرآن مجید می‌فرماید :
قَدْ كَانَ لَكُمْ آسَوةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا الْقَوْمُ هُمُ
إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كُفْرًا بَكُمْ وَبِدَائِبِنَا وَبَيْنَكُمْ
الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تَوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ ۚ

یعنی برای شما مومنان ابراهیم و آنانکه با او بودند "الگو" و اسوه نیکویی هستند تا بآنها اقتدا کنید ، آنان به قوم مشرک خود صریحا گفتند که ما از شما و چیزهای مورد پرستشان بکلی بری و بیزاریم ، ما مخالف و منکر شما هستیم و همیشه میان ما و شما بغض و کینه و دشمنی حاکم خواهد بود تا آنگاه که بخدای یگانه و بی همتا ایمان بیاورید

بروردگار در این آیه شریفه "سیاست تولی و تبرائی" حضرت ابراهیم و پیروان او را که در نهایت درجه سازش ناپذیری بوده است توصیف کرده و مسلمانان را به اتخاذ چنین خط و مشی اجتماعی ، سیاسی

دعوت می‌کند .

البته در این آیه آن افراد و جریانها و رژیمهای " تحریم سیاسی " شده اند که در مقام توطئه و فتنه انگیزی بر علیه کبان اسلام و جامعه مسلمین برآمده و یا به توطئه گران امکانات بدهند . لکن با رژیمهای غیر توطئه گر و خاموش و بی تفاوتی که در بلوک و جبهه نظامهای ظالم و ستمگر قرار نگیرند ، برقراری روابط سیاسی و مبادلات اقتصادی در محدوده و حوزه ای که امام عادل مسلمین مصلحت بداند بلا اشکال می باشد .

چون خداوند در سوره "ممتحنه" و چند آیه بعد از آن آیه ای که ذکر گردید چنین فرموده است :

" خدا شمارا از دوستی کسانی که با شما در دین قتال و دشمنی " نکرده و شما را از دیارتان بیرون نکردند نهی نمی کند تا "

" بیزاری از آنها جوئید ، بلکه با آنها به عدالت و انصاف "

" رفتار کنید که خدا مردمان با عدل و داد را دوست می دارد "

" خداوند شمارا تنها از دوستی کسانی نهی می کند که با شما " در دین و عقیده تان جنگیدند و قتال کردند و بطور متحد "

" شمارا از دیار و وطنتان بیرون کردند ، کسانی از شما مومنین " که آنانرا دوست بدارند حقیقتا ستمکار و ظالم هستند " ۱

خدای بزرگ در جای دیگر از قرآن راجع به تولی و تبری میفرماید

... اَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۲

یعنی اهل ایمان نسبت به کفار بسیار سخت گیر و سازش ناپذیرند

ولکن میان خودشان بسی دلنرم و مهربانند .

خداوند در سوره "مائده" ضوابطی در مورد اعمال سیاست و خط مشی تولی و تبری برای مومنین بیان می کند که قابل دقت می باشد :

"هرکس که ولایت خدا، پیامبر خدا و مومنان را داشته باشد"
 "پیروز است چرا که حزب الله در نهایت غالب و پیروز هستند"
 "ای مومنان با آن دسته از کفار را که دین شما را مورد استهزاء"
 "و بازیچه قرار دهند دوستی نکنید و از خدا بترسید اگر ایمان"
 "آورده‌اید" ۱

در این آیه تولی و دوستی "حزب الله" برای مومنان بیان شده و ضمناً آن دسته از کافران و اهل کتاب (مسیحی، زردشتی و یهودی...) که بدین مقدس اسلام و شریعت و قوانین و احکام آن با دیده تمسخر و استهزاء بنگرند و آنرا پست جلوه دهند و تحقیر کنند، "تحریم سیاسی" شده اند که مسلمین از آنان بی‌زاری و تبری کنند.

در سوره نساء از قرآن مجید آن دسته از مسلمان نمایانی که بجای تولی و دوستی و ارتباط صمیمانه با اهل ایمان و مسلمین، با کفار و مشرکین طرح دوستی ریخته و ارتباط صمیمانه برقرار می‌کنند و با ایمن عملشان مومنین را "بایکوت" کرده و بکافران تقرب می‌جویند، به عنوان "منافق" شدیداً مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته اند؛

"... به منافقان عذاب دردناک الهی را مژده بده همان کسانی"
 "که بجای مومنین کافران را بولایت و دوستی گرفته و پیش‌آنان"
 "عزت می‌طلبند، اما تمامی عزت نزد خداست" ۲

اینها و آیات متعدد دیگری که در قرآن مجید وجود دارند بیانگر چگونگی سیاست تولی و تبرائی بوده و شکل عملی و قابل اجرا آنرا نشان می‌دهند. با توجه به این آیات معلوم می‌گردد که "حب و بغض و دوستی و دشمنی صرفاً باید برای خدا باشد" و گرنه ارزش ندارد.

۱- سوره مائده آیه ۵۶ و ۵۷

۲- سوره نساء آیه ۱۳۷ و ۱۳۸

"حُبُّ فِي اللَّهِ = دوست داشتن برای خدا" تولی است. چنانکه
 "بُغْضُ فِي اللَّهِ = کینه ورزیدن بخاطر خدا" نیز تبری می باشد.
 اکنون تکمیل بیشتر بحث احادیثی را نیز در این زمینه نقل میکنیم

۲- "روایات واحادیث"

در متون روایی و حدیثی سخنان و رهنمودهای بسیاری در مورد
 تولی و تبر و حب و بغض برای خدا از پیامبر اسلام و ائمه معصومین وارد
 شده است.

شیخ کلینی در کتاب کافی بابی تحت عنوان "الْحُبُّ فِي اللَّهِ
 وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ" باز کرده و در آن احادیث و رهنمودهای ارزنده ای را از
 ائمه معصومین درباره تولی و تبر نقل کرده است که برخی از آنها را در
 اینجا ملاحظه می فرمائید

ابوعبیده حذاء از امام صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت

فرمودند :

مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَابْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ ۱

یعنی هرکس برای خدا دوست بدارد و برای خدا کینه بورزد و دشمن
 بدارد ، او از دسته مومنین محسوب می شود که ایمانشان تکمیل شده است .
 در حدیث دیگری که در همین باب "سَلَامُ ابْنِ مُسْتَنِيرٍ" از امام
 باقر (ع) روایت کرده ، میفرماید :

"مودت و دوستی مومنین نسبت به همدیگر از بزرگترین شعبه های"

"ایمان است . آگاه باشید که اصفیاء الله و برگزیدگان خدا"

"هستند که برای خاطر خدا دوست می دارند و برای خاطر خدا"

"کینه میورزند و برای خاطر خدا نیز بخشش و عطاء می کنند" ۱
در حدیث دیگر از امام صادق (ع) تولی کنندگان با کلمه جمع
"الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ" توصیف شده اند و بدینوسیله تولی و تبری در
صورت اجتماعی و جمعی و غیر انفرادی آن مطرح شده است.

"مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ = دوست دارندگان برای خدا در روز قیامت"

"بر تختگاهی از نور قرار میگیرند آنچنانکه بواسطه نور خودشان"

"و تختشان شناخته می شوند، آنگاه ندا در می دهند که اینان"

"مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ هستند." ۲

"مدرک طائی" از حضرت نقل کرده که :

"قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِأَصْحَابِهِ أَيُّ عَرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا

اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الصَّلَاةَ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةَ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ

الصَّيَامَ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ

(ص) لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ وَلَكِنْ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ

وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ ۳

کدام یک از شاخه ها و حلقه های ایمان محکم ترین و ناگسستنی

ترین است؟ گفتند خدا و پیامبرش داناترند، برخی از اصحاب نیز پاسخ

دادند نماز، و برخی دیگر گفتند زکات، عده ای جواب دادند روزه، بعضی

گفتند حج و عمره و برخی نیز پاسخ دادند جهاد، آنگاه پیامبر فرمود

برای هر یک از امور و مسائلی که شما بر سر مندید فضل و کرامتی است که

مخصوص آن می باشد ولیکن محکم ترین حلقه ایمان عبارت است از اینکه

انسان برای خدا دوست بدارد و برای خدا کینه بورزد و با اولیاء الله

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۰۲

۲- همان مدرک

۳- اصول کافی ج ۲ ص ۱۰۲ حدیث ۶

"تولی" و پیوند برقرار سازد و از دشمنان خدا و از اعداء الله تبسری و دوری گزیند .

امام علی بن ابی طالب (ع) نیز در تعیین خط تولی و تبسری در میدان سیاست چنین می فرماید :

كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا ^۱

یعنی دشمن ستمگران باشید و طرفدار مظلومان .

همچنین آنحضرت در مورد اینکه چه کسانی مسلمان واقعی هستند و از پیروان راستین حضرت محمد (ص) می باشند ، چنین می فرماید

إِن وَلِيَ مُحَمَّدٌ مِّنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعْدَتْ لِحِمَّتِهِ ، وَإِنْ عَدُوُّ مُحَمَّدٍ مِّنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرِيبَتْ قَرَابَتُهُ ^۲

یعنی بی شک ولی و دوست حضرت محمد آن کسی است که خدا را کاملاً اطاعت کند هر چند که از لحاظ نژادی و خونی از آنحضرت دور باشد . همچنین دشمن حضرت محمد (ص) آنکسی است که در برابر قوانین الهی عصیان کند و سرکشی نماید ، هر چند که قرابت قومی و خونی بسیار نزدیکی با آنحضرت داشته باشد .

علی (ع) در ضمن این سخن " ملاک " موضع گیری تولی و تبسری را بطور عملی آموزش می دهد . روابط دوستانه یک فرد و یک قوم و یک ملت با افراد ، اقوام و ملل دیگر براساس " همخونی " و اشتراک نژادی نمی باشد بلکه براساس " هم مکتبی " و اشتراک در دین و عقیده می باشد . و لذا از این روایت میتوان نادرستی سیاست خارجی برخی از کشورها و رژیم ها را که براساس همخونی و ناسیونالیسم استوار می باشد ، دریافت . مثلاً سیاست جانبداری ترکیه از ترکهای قبرس بعنوان " ترک " و سیاست جانبداری یونان از افراد غیر ترک قبرس بر همین مبنا ، سیاست خارجی است که

صرفاً بر اساس همخونی استوار می‌باشد.

سیاست خارجی دولت اسلامی نسبت به ملل و کشورهای مسلمان باید با ملاک میزان نزدیکی آنان با اسلام و میزان تبعیتشان از قوانین اسلامی تعیین شود، در رابطه با ملل و کشورهای غیر مسلمان نیز باید دستور العمل "كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا" ملاک و مجوز روابط سیاسی قرار بگیرد. از کشورهای آنی که دارای خط مشی سیاسی ظالمانه و تجاوز طلبانه و غارتگرانه هستند یا توجه به میزان گرایشات ظالمانه باید "تبری" شود. و کشورهای مظلوم نیز باید مورد شمول قاعده تولی قرار بگیرند و حکومت اسلامی "عون" و یاور و جانبدار آنان باشد. چون جبهه ای که ستمگران و ظالمین در آن قرار دارند ماهیتاً یک جبهه شر و تباهی و فساد است، و جبهه‌ای که مظلومین و بیچارگان تشکیل دهنده آن هستند "جبهه خیر" است. و حکومت‌هایی که سیاست خارجی خود را متمایل به جبهه شر بکنند تدریجاً خود نیز "استحاله" پیدا می‌کنند و تبدیل به "شر" می‌شوند، لکن تنظیم روابط با مظلومین و جبهه خیر و جانبداری از حقوق پایمال شده آنان عامل رشد و شکوفائی خود کشور حمایت کننده در سطح جهانی و صحنه سیاست بین المللی خواهد بود. چنانکه علی (ع) می‌فرماید

قَارِنِ اَهْلَ الْخَيْرِ ثَغْنَ جَهَنَّمَ وَ بَايِنِ اَهْلَ الشَّرِّ ثُبَيْنَ عَنِّهِمْ ۱

با اهل خیر پیوند تا جزء جریان آنان قرار بگیری و از اهل شر دوری گزین تا جزء آنان نگردی.

اکنون که مقداری از آیات و روایات را در مورد تولی و تبری و وجوب آن ملاحظه کردیم بهتر است با بهره گیری از رهنمود ها و مفاهیم این آیات ها و احادیث مصادیق عینی تولی و تبری را شناخته و با مواردها تطبیق بدهیم

نتایجی که میتوان از آیات و روایات یاد شده گرفت از این قرار

است :

۱- از آیه ۴ سوره ممتحنه درباره خط مشی تولی و تبرائی حضرت ابراهیم چنین بدست می آید که " دو خط تاریخی حق و باطل و توحید و شرک با همدیگر غیر قابل آشتی و سازش ناپذیرند و کینه و بغض الی الابد بین آن دو جریان خواهد داشت و شخص حضرت ابراهیم اسوه و الگوی این ستیز سازش ناپذیر می باشد "

۲- از آیه ۹ سوره ممتحنه چنین استفاده می شود که " آن دسته از باورمندان به اسلام که با دشمنان اسلام طرح دوستی و روابط دوستانه بریزند ، جزء ستمکاران و ظالمین هستند "

" و نیز از این آیه استفاده می شود که سیاست خارجی اسلامی بر عدل و قسط استوار است و مسلمانان باید اجراء کننده چنین خطی باشند روی این ضابطه مفهوم تولی و تبری قطع رابطه کامل با تمام کسانی که دینی غیر از اسلام دارند نمی باشد ، بلکه کفاری که به مقام دشمنی با اسلام

و تجاوز و تعدی بحریم مسلمین برنیا آمده و آنان را از وطنشان بیرون نکرده باشند ، میتوان با آنها رابطه عادلانه داشت و نیز اگر دسته ای از غیر مسلمانان مورد تعدی و ظلم دسته ای دیگر از آنها قرار بگیرد ، سیاست خارجی دولت اسلامی باید از گروه مظلوم حمایت کند .

مفاهیم آیه ۵۶ سوره مائده نیز این مطلب را تاکید می کند .

۳- از آیه ۱۳۷ و ۱۳۸ سوره نساء چنین استفاده می شود که

"روابط مسلمانان در هر صورت با کافرین نباید بیش از مسلمین باشد در غیر این صورت چنین مسلمانانی به عنوان منافق شناخته خواهند شد"

روی این اصل اکنون آن عده از کشورهای مسلمان نشین که ۹۵ درصد روابط سیاسی ، اقتصادی و نظامی شان با کشورهای سرمایه داری غرب و یا کشورهای الحادی و مارکسیستی شرق می باشد و شاید کمتر از ۵ درصد با کشورهای اسلامی رابطه دارند ، دارای سیاست خارجی مقابله با اسلام بوده و از خط مشی سیاسی منافقانه پیروی می کنند ، فی المثل کشورهایی مثل مصر ، عربستان سعودی و کشورهای ساحلی خلیج فارس و ... را می توان از این قبیل دانست .

۴- از همه روایات و احادیثی که نقل کردیم چنین به دست می آید که :

حب و بغض ، دوستی و دشمنی صرفا باید به انگیزه الهی و خدائی باشد ، یعنی انسان باید شخص یا جریانی را صرفا به این دلیل دوست بدارد که خدا دوست می دارد و به این دلیل دوری کند که خدا دستور داده است . و طبق روایت امام صادق (ع) از رسول الله (ص) کاملترین حلقه ایمان همان تولی و تبری است یعنی حب و بغض عاطفی و عملی بخاطر خدا .

۵ - چنانکه از حدیث "کُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا" استفاده می‌شود آنجا که بین مسلمین و با کفار دو جریان وجود داشته باشد، یکی جریان ظلم و ظالم و دیگری جریان مظلوم، دولت اسلامی باید جانبدار جریان مظلوم باشد و برضد جریان ظالم عمل کند.

مثلا در عصر حاضر که در جهان اسلام طولانی ترین جنگ بین ایران و عراق بوقوع پیوسته است، رژیم بعثی عراق یک جریان ظالم است چون به مرزها و شهرها و روستاهای ایران تجاوز کرده است و ایران مظلوم واقع شده است. اگر ممالک مسلمان نشین و دولت‌های آنها بخواهند سیاستشان با اسلام مطابقت کند باید از جمهوری اسلامی ایران حمایت عملی قاطع بکنند و رژیم عراق را سرکوب نمایند.

یا جنگ داخلی در چاد بین طرفداران حسن حابره و مسلمانان ضد استعمار واقع است، مسلمین باید حسن حابره و نیروهایش را که مورد حمایت امپریالیسم بویژه فرانسه هستند، سرکوب کنند و نیروهای مقابل را حمایت نمایند چون جریان حسن حابره بدلیل مورد حمایت استعمار - گران بودنش ظالمانه است.

همچنین در جنگ صحرای غربی باید مسلمین بر علیه ملک حسن پادشاه مزدور غرب قیام کنند و دست تجاوز او را از صحرای باختری و از سر مردمان آن سامان کوتاه نمایند، همه این موارد و مشابه شان از حدیث "کُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا" استفاده می‌شود.

و نیز بر اساس همین حدیث علی (ع) که مهمترین دستور العمل در سیاست خارجی است، باید کشورهای غیر مسلمان جهان را نیز به دو دسته ظالم و مظلوم تقسیم کنیم و در مقام عمل نیز برضد جریان ظالم عمل نمائیم.

مثلا کشورهای جهان سوم مانند کشورهای استعمار زده آفریقا،

آسیا، و آمریکای لاتین جز کشورهای مظلوم و کشورهایی مثل امریکا، انگلستان، فرانسه و... و روسیه و چین جز کشورهای ظالم هستند، و لذا باید کشورهای مظلوم را در مقابل کشورهای ظالم مورد حمایت قرار بدهیم. آن کشورهایی که در سازمان ملل حق و تو دارند جز ممالک ستمگر محسوب می شوند.

به این ترتیب اگر ما ملاکهای خود را از آیات و روایات بگیریم در آن صورت قادر به تنظیم و هدایت یک سیاست خارجی اسلامی عادلانه و آزادی بخش خواهیم شد. ضمن اعمال چنین سیاستی در سطح بین المللی است که انقلاب اسلامی صادر می شود و دین اسلام در قلوب تمام مردمان کره نفوذ می کند و آنان را از قید خرافات آزاد می سازد.

تذکر. این نکته نیز در اینجا مناسبت دارد که بدانیم، کسانی که بظاهر ادعای اسلام و پیروی از دین حضرت محمد (ص) می کنند ولیکن آگاهانه و مغرضانه با خاندان و اهل بیت او مانند حضرت زهرا و علی بن ابیطالب و ائمه معصومین (ع) " عناد" و دشمنی می نمایند اصطلاحاً " ناصبی" می گویند مانند یزید، معاویه و... تبری از " ناصبی ها" نیز واجب می باشد و ناصبی از نظر اسلام در حکم کفار است.

البته فرق است بین معاند و غیر معتقد. معاند کسی است که حق آنها را شناخته و لکن لجاجت و معاندت می کند و حق را سرپوش می نهد اما غیر معتقد کسی است که به حقوق اهل بیت آگاهی ندارد و لذانتوانسته است بآنها ایمان بیاورد ولیکن کینه ای نیز نسبت به آنان در دل خود ندارد. علی (ع) در این باره می فرماید:

نَاصِرُنَا وَ مُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ عَذْوَنَا وَ مَبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السُّطُوَّةَ ۱

دوستانداران و یاوران مشمول رحمت خدا خواهند چنانکه دشمنان و معاندین ما مشمول غضب و خشم الهی قرار خواهند گرفت .

بطور کلی مصداقها و موارد اطلاق و تطبیق تولی و تبری را در جامعه می‌توان در سه صورت خلاصه و بیان کرد :

۱- تولی و تبری عبارت است از موضع گیری نفی گرایانه، آحاد امت اسلامی و تک تک افراد مسلمان در برابر آحاد کفار، منافقین و نواصب . به این معنا که تک تک مسلمین به عنوان تشکیل دهندگان جامعه بزرگ و جهانی اسلام قلب خود را نسبت به کفار و ملحدین ، ستمگران و ظالمین ، چند چهرگان و منافقین و بالاخره نسبت به نواصب و معاندین پیامبر و ائمه پراز کینه مقدس کنند و در مقابل دوستی و محبت اسلام و مومنین ، خداپرستان موحد و مظلومین و محرومین و مستضعفین را به دل بگیرند . یکی از مصادیق تولی و تبری این است

۲- موضع گیری نفی گرایانه و انکاری آحاد امت اسلامی در برابر حکومتها و نظامهای شرک پیشه و کافر و ستمگر و نیز در برابر جریانهای سیاسی و اجتماعی باطل تشکل یافته و منظم ، و مبارزه عملی با چنین نظامها و جریانهای ناحق یکی دیگر از مصادیق تولی و تبری است . چنانکه حضرت ابراهیم (ع) در مقابل نظام نمرودی و ایدئولوژی باطل آن یعنی " بت پرستی " چنین حرکتی را انجام داد . (سوره ممتحنه آیه ۴)

۳- مصداق و مفهوم دیگر تولی و تبری عبارت است از موضع گیری انکاری و منفی حکومت اسلامی و امام مسلمین در مقابل نظامهای کافر و مستکبر و ستمگر و نیز جریانهای فکری و سیاسی این چنینی و حمایت از اقوام و ملل مظلوم و ستمدیده .

تولی و تبری در این مفهومش تحریم سیاسی نظامها و جریانهای کافر و استکباری بوده و نمودی از سازش ناپذیری فکری و ایدئولوژیک اسلام

و نظام اسلامی می باشد.

پیامبران الهی تاریخ و حضرت محمد بن عبدالله (ص) با دستور وحی خدا چنین موضع ایدئولوژیک و سیاسی را اتخاذ کردند.

بر اساس اتخاذ چنین شیوه سیاسی ملاکها و ارزشهای عقیدتی و مکتبی نسبت به " مصالح سیاسی " ارجحیت و تقدم خواهند داشت و چنین نظام و انقلابی هرگز از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی بانحراف کشیده نخواهد شد و در رابطه با حقه بازی ها و توطئه های سیاسی دشمنان و تهاجم فرهنگی و فکری ایدئولوژی های مغایر و یا ضد ، دست و پای خود را گم نخواهد کرد و بطور نامرئی و خزنده باستهلاک نخواهد رفت ، بلکه برعکس رشد و نمو ذاتی خواهد داشت . رمز تاکید بیش از معمول خداوند در قرآن برای اتخاذ چنین شیوه ای در مقابل کفر ناشی از همین واقعیت است . چنانکه خداوند خطاب به پیامبر اسلام می فرماید :

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ
وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٌ^۱

یعنی ای پیامبر جماعت و جریان کفر بگو

من هرگز آنچه را شما قبول دارید و می پرستید ، قبول نمی کنم و نمی پرستم و شما نیز پرستنده آنچه که من می پرستم نیستید ، و من نیز پرستنده آن چیزی نیستم که شما می پرستید ، و شما هم پرستنده آنچه که من می پرستم نیستید ، پس برای شما مرام و دینتان و برای من نیز مکتب و دینم باشد .

خداوند متعال در این آیات با روشنترین بیان مواضع ایدئولوژیک سیاسی اسلام و حکومت اسلامی و امام مسلمین را تصریح فرموده است و خط

سازش ناپذیر تولی و تبری را بیان نموده است .

در این سوره مخاطب افراد مسلمین نیستند ، مخاطب شخصی حضرت محمد (ص) به عنوان پیامبر ، رهبر و امام جامعه مسلمین و بعنوان مقام ولایت است که باید طبق دستور الهی خط سیاسی روشن و به انهام نیالوده‌ای را در جامعه پیاده کند .

طرف مقابل نیز کفار بعنوان " فرد " نیستند . بلکه " کافرون " مطرح می‌باشند که در همه موارد از آنان به صورت ضیغه جمع یاد شده است ، مانند " انتم = شما " ، " ما عبدتم " و " دینکم " و . . .

یعنی خداوند دستور مقابله فردی نمی دهد ، بلکه دستور مقابله " جریانی " با کفر و کافرین را می دهد . و این همان چیزی است که می‌تواند به عنوان تولی و تبری خط سیاست خارجی نظام اسلامی را تعیین کند .

د - تئولی و تبری مبنای تنظیم سیاست خارجی اسلام

تا اینجا روشن گردید که تئولی و تبری به عنوان یکی از فروع اعتقادی اسلام عامل تنظیم روابط عاطفی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مسلمین با دیگران می باشد. اکنون در صدد تشریح نقش فوق العاده حساس این فرع اعتقادی در روابط عاطفی و اقتصادی نمی باشیم. فقط می‌خواهیم اشاره‌ای گذرا به این مطلب بکنیم که تئولی و تبری باید مبنای تنظیم روابط در سیاست خارجی مسلمین و دولت اسلامی باشد.

و حکومت اسلامی در روابط خارجی خود دقیقاً بر اساس تئولی و تبری حرکت کند، البته اسلام به عنوان یک دین متحد الاجزاء مسائل و احکامش در تقیید و تخصیص همدیگر نقش دارند و لذا موضوعاتی مانند "تالیف قلوب" و "فک رقیه" و . . . کمک زیادی به مسئله شناسائی حوزه عملکرد دقیق تئولی و تبری می‌نمایند. و لذا مسئول و یا مسئولین تنظیم برنامه‌های سیاست خارجی کشور اسلامی باید از همه این موضوعات اطلاع و آگاهی کافی داشته و با مطالعه مرتبط و پیوسته این مسائل یک برنامه هماهنگ و همخوانی که سازگاری درونی داشته باشد را تنظیم و به مرحله اجرا دربیارند تا هیچگونه عدم مغایرت با اهداف اسلامی پیش نیاید و در ثانی دولت اسلامی در سیاست خارجی خود دچار سر درگمی و برخورد های متناقض و متضاد نگردد، فائده و نتیجه عملی این کار صدور خود بخودی انقلاب اسلامی و اندیشه اسلامی بجهان خواهد شد. چون

مسئله "جذب و دفع" یکی از خصوصیات حیات و موجود زنده می باشد و مادامی که در ارگانیزم موجود زنده و سازواره وجودی آن اختلال بوجود نیاید عمل جذب و دفع بصورت معمول و طبیعی خود انجام خواهد گرفت و در نتیجه موجود زنده به فعالیت های حیاتی خود ادامه خواهد داد.

یک انقلاب نیز در صورتی زنده خواهد ماند و در صورتی همه جا گیر خواهد شد و صدور خواهد یافت که مانند یک سازواره از حالت قدرتمند جذب و دفع در صحنه سیاست خارجی برخوردار بشود. وتولی وتبری مفهومی جز "جذب و دفع مکتبی" ندارد.

و لذا باید اساس و مبنای تمام تصمیمات طراحان و مجریان سیاست خارجی اسلامی قرار بگیرد. یعنی معاندین با خدا و اسلام و فتنه انگیزان و توطئه گران و کینه توزان مسلمین باید بایکوت سیاسی شوند و از آنان با همان صراحت سیاسی که اسلام دارد "تبری" بسته بشود. فرق نمی کند این گروه تظاهر به چه عقیده و مرامی بکنند، مادی گرا و دهری باشند یا مشرک و بت پرست، مسیحی، یهودی و... و یا "ناصبی" متظاهر باسلام - مانند حزب بعث عراق -

در تمام این مصادیق و حالات باید تبری را بکار بندیم. اکنون دیده می شود که برخی از مزدوران مستقیم و غیر مستقیم نفوذی خط غرب و امریکا (مانند برخی از ورشکستگان سیاسی جهان عرب که مدعی رهبری فکری جماعت اخوان المسلمین هستند) حرف های مشکوکی را در جهت فریب افکار عمومی توده های مسلمان تکرار میکنند و اشاعه میدهند، باین صورت که "غرب و امریکا اهل کتاب هستند" و در مقابل شرق ملحد و بی خدا مسلمین باید با آنها دست اتحاد و دوستی بدهند!!

این شعار انحرافی ساخته و پرداخته خود غریبه است چنانکه زمانی بنام "مبارزه با کمونیسم و الحاد" خواستند مرحوم آیه الله

کاشف الغطاء (یکی از مراجع و مجتهدین سابق شیعه) را به اردوی امپریالیسم غرب بکشند و چهره پاک او را لکه دار نمایند و لکن آن فقیه شیعی آگاهتر از آن بود که در چنین دامهای خطرناکی گام بگذارد و لذا با نوشتن یک نامه افشاگرانه پرده از چهره کریه چنین خط مشی ها و چنین سمینارهایی برداشت^۱

باید از کسانی که تقرب بغرب و آمریکا را به عنوان (اهل کتاب) تبلیغ می کنند سؤال کرد مگر این پیامبر اسلام (ص) نبود که چندین جنگ مهم با اهل کتاب یعنی یهودیان در جزیره العرب را سازماندهی کرد و براه انداخت ؟ مگر جنگ خیبر چه بود ؟ در فدک مگر یهودیان زندگی نمی کردند که پیامبر از آنان گرفت ؟ بنی المصطلق و بنی قریظه مگر اهل کتاب نبودند که پیامبر اسلام دستور دادند شدیداً سرکوب شوند ؟ مگر این قرآن نمیگوید که " گروهی از اهل کتاب بنام یهودی شدیدترین کینه های ممکن را نسبت به اسلام و مسلمین دارند " ؟ و ...

پس نباید پنداشت آنگونه که برخی متحجرین عرب و " یا لیبرال های نهضتی ایران " تصور می کنند بین انواع مشرکین و کفار در تولی و تبری تفاوت هست . بلکه موضع گیری اسلام در برابر آنان از لحاظ شدت و نرمش بسته بمیزان کینه و عدم کینه ای است که نسبت به اسلام ابراز می دارند . و اکنون در این مقطع از تاریخ هر دو بلوک یعنی هم بلوک شرق و مارکسیستهای ملحد مانند روسیه شوروی و چین ، و هم اروپا و آمریکا و بلوک غرب نسبت به اسلام و مسلمین کینه دارند و ما باید با هر دو رابطه " تیرائی " داشته باشیم و معنای شعار اسلامی و متین " نه شرقی و نه غربی ، جمهوری

۱- این نامه بسیار جالب کاشف الغطاء توسط آقای جلال الدین فارسی بزبان فارسی ترجمه شده است

اسلامی " نیز همین است .

ولکن از طرف دیگر امروز کینه ای که بلوک غرب نسبت به مسلمانان ابراز می کند در ظاهر بیشتر از کینه ای است که از شرق مشاهده میکنیم و مسجد اقصی و بیت المقدس و فلسطین و جولان و سینا اکنون در تحت سلطه غاصبانۀ همان باصطلاح اهل کتاب می باشند و لذا باید ما نسبت به غرب و مخصوصاً آمریکا کینه داشته باشیم و با آن بجنگیم چنانکه لحظه ای نباید از رقیب شرقی او یعنی روسیه و چین غفلت بکنیم زیرا کینه ای که آنان نسبت به ما مسلمین دارند هیچوقت کمتر از اروپائیان و آمریکائیان نیست . آیه الله العظمی امام خمینی در این رابطه سخن و رهنمود بسیار جالبی دارد :

"... آمریکا از انگلیس بدتر ، انگلیس از آمریکا بدتر ، شوروی از هر دو بدتر ،
هممازهم بدتر و هممازهم پلیدترند" ^۱

پس بنابراین تولی و تبری باید مبنای تنظیم سیاست خارجی ما مسلمین قرار بگیرد و شکل عملی آن نیز همان است که بیان گردید . و در این میان البته دولتهای نسبتاً آزاد و مستقل جهان سوم شایسته برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با مسلمین می باشند .

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده

- ۱- قرآن مجید
- ۲- تذکره الفقهاء، علامه حلی
- ۳- الخلاف، شیخ طوسی
- ۴- فقه الإمام جعفر الصادق (ع)، محمد جواد مغنیه
- ۵- بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، قاضی ابوالولید احمد بن رشد قرطبی
- ۶- التنبیه، ابواسحاق ابراهیم بن علی شیرازی شافعی
- ۷- تحریر الوسيلة، آیه... العظمی امام خمینی

اصول سیاست خارجی اسلام (۷)

عقد ذمه

الف - تعریف عقد ذمه

ب - اهل ذمه

ج - شرایط انعقاد عقد ذمه

د - جزیه و مقدار آن

هـ - موارد مصرف جزیه

و - فلسفه اخذ جزیه

ز - عوامل و موارد بطلان و انفساخ عقد

عقد ذمه

یکی دیگر از اصول سیاست خارجی اسلام قرارداد و عقد ذمه می باشد .

"عَقْدِ ذِمَّةٍ" از جمله اصول سیاسی مهمی است که در فقه مدون اسلام مطرح شده است . و لذا موضوع این قسمت از مباحث فقه سیاسی طرح و بررسی "عقد ذمه" می باشد .

برای اینکه بتوانیم هرچه بهتر با اصل سیاسی عقد ذمه و ضوابط و شرایط آن آشنا شویم ، طرح و بررسی عناوین ذیل ضروری و لازم به نظر می رسد :

الف - تعریف عقد ذمه

ب - اهل ذمه .

ج - شرایط انعقاد عقد ذمه .

د - جزیه و مقدار آن

هـ - موارد مصرف جزیه

و - فلسفه اخذ جزیه ؟

ز - عوامل و موارد بطلان و انفساخ عقد ذمه .

" ذمه " به معنای ثامین و پناه دادن می باشد . عقد نیز عبارت از مجموعه جملات مفید و معنا دار شفاهی و یا کتبی است که به واسطه آن معاملات و قراردادهای و معاهدات فی مابین دو نفر و یا دو طایفه و جماعت منعقد و برقرار می گردد .

و در اصطلاح فقهی " عقد ذمه " عبارت از قرارداد ویژه ای است که میان رهبر و امام مسلمین و یا نایب و جانشین او و فرد یا جماعتی از کفار اهل کتاب منعقد می گردد ، و طبق آن حکومت و ملت اسلام حفظ امنیت ناموسی ، جانی و مالی کفار را برعهده و ذمه می گیرند و در مقابل کفار نیز پرداخت مالیات و ویژه های بنام " جزیه " به بیت المال مسلمین را متعهد و ضامن می شوند .

در این صورت آن کفار را " کفار ذمی " می نامند . و گاهی نیز به طور عموم از آنان به عنوان " اهل ذمه " یاد می شود .

بحث ذمه و جزیه از مباحث مفید و مهم فقه اسلامی است . بطوری که هیچ فقیهی نیست - اعم از شیعه و سنی - که مجموعه فقهی بنویسد و از آن یاد نکرده باشد . فقیه استاد و بزرگ شیعه شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب " خلاف " کتاب مستقل و جداگانه ای را تحت عنوان " کتاب الجزیه " به بحث عقد ذمه و توابع آن اختصاص داده است .

علامه حلی در کتاب تَذْکِرَةُ الْفُقَهَاء بحث ذمه و جزیه را به طور خیل مشروح و مفصل در ضمن کتاب جهاد مورد بررسی و گفتگو قرار داده است .

قانون جزیه و ذمه علاوه بر آنکه در حیات حضرت رسول الله (ص)

مورد عمل قرار گرفته و علاوه بر احادیث فراوانی که در این باره از ائمه معصومین (ع) وارد شده، در خود قرآن مجید نیز بطور صریح و منصوص مورد ذکر قرار گرفته است و خداوند مسلمین را دستور داده است که با کفار منحرف مبارزه کنند تا آنکه آنانرا وادار بپذیرش دین حق و یا پرداخت جزیه و قبول آن نمایند.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ^۱

یعنی ای مومنین! با هرکس از اهل کتاب که بخدا و روز آخرت ایمان نیاورد و حلال خدا و پیامبرش را حلال و حرامش را حرام نداند و بدین حق نگرود، پیکار کنید تا آنگاه که با کوچکی به اسلام جزیه بپردازند.

پیامبر اسلام (ص) نیز با نصاری نجران و بنی تغلب و دسته‌هایی از یهود عقد ذمه برقرار کرد چنانکه زرتشتیان و مجوسیان مهاجر و ساکن در یمن طبق قانون ذمه بدولت اسلام و مسلمین جزیه می پرداختند.

و لذا اصل سیاسی "عقد ذمه" از پشتوانه ایدئولوژیک بسیار قوی و نیرومندی برخوردار است. و براساس این قانون است که می‌توان هم از توطئه و توسعه طلبی و تجاوز سران کفر جلوگیری نموده و هم جان و مال و ناموس کفاری را که حاضر نیستند مسلمان شوند و لکن در مقام محاربه با اسلام و مسلمین نیز نمی‌باشند، حفظ نمود.

براساس قانون ذمه مسلمان و غیر مسلمان می‌توانند با شرایط ویژه‌ای در جو صلح و تفاهم و همنوع دوستی بسر ببرند و صلح جهانی محروس و محفوظ باشد.

چنانکه گفته شد در قرارداد ذمه باید بین امام مسلمین و کافر

ذمی عقد رسمی جاری شود. وقتی عقد ذمه جاری شد، این عقد نسبت به امام مسلمین یک عقد لازم و تعهد آور است یعنی باید امنیت ذمی هارا تامین کند، و نمی تواند آنرا بهم بزند مگر آنکه ذمیون شرایط آن را عمل نکنند و یا مدت قرارداد ذمه منقضی شود.

عقد ذمه به اینصورت خوانده می شود، که امام و رهبر مسلمین خطاب بکافر ذمی و یا وکیل رسمی آنان گویند:

" سکونت و استقرار شما در کشور مسلمین را بر عهده گرفتم "

" بشرط پرداخت جزیه در مدت تعیین شده "

و آنگاه کافر ذمی نیز پاسخ می دهد

" قبول کردم " یا " راضی شدم " . البته برقراری عقد ذمه با

کتابت نیز ممکن است صورت بگیرد .

این تعریف عقد ذمه و کیفیت اجرای آن بود که ملاحظه فرمودید

اما شرایط انعقاد آنرا بعدا توضیح خواهیم داد .

لکن یک نکته مفیدی در اینجا قابل ذکر است و آن اینکه، مقابل

کافر ذمی، کافر حربی است. یعنی تمام کفار و غیر مسلمین عالم یا

" ذمی " هستند و با آنان عقد ذمه منعقد شده است که در این صورت

مادامیکه بشرایط ذمه عمل میکنند مسلمین نیز باید علاوه بر عدم تعرض

بآنان، از اعراض و اموال شان دفاع کنند، یا اینکه ذمی نیستند اهل

" دارالهدنه " - دارالمهادنه - هستند که در این صورت " کفار هدنی " -

بر وزن صبحی - نام دارند، هدنه همان مصالحه و صلح موقت و آتش بس

با کفار می باشد و ممکن است در مقابل عوض باشد و ممکن است که بلاعوض

باشد، عقد هدنه نیز مانند عقد ذمه باید توسط امام مسلمین و یا نایب او

بسته شود^۱

در برخی موارد که از اهل هدنه عوض مالی گرفته می شود آن را "خراج" می نامند و خراج مالیاتی است که بر اراضی بسته می شود. کفار هدنی نیز مانند ذمی ها در مدت هدنه و صلح از تعرض مسلمین در امانند اما آیا مسلمانان موظفند که در مقابل هجوم خارجی از آنان دفاع بکنند یا نه؟ این بسته به شرط ضمن عقد هدنه می باشد.

پس کفار یا ذمی هستند و یا "هدنی" هستند و یا "حربی".
حرب بمعنای جنگ است اما معنای کافر حربی در اصطلاح فقهاء این نیست که کسی اعلان جنگ رسمی با مسلمانان کرده باشد، بلکه "کافر حربی" بدو دسته از جماعات کفر اطلاق می شود

۱- کفاری که کتاب آسمانی و یا شبیه کتاب آسمانی ندارند و بت پرست و ملحد (عبدة الاصنام و عبدة الاوثان) هستند، در اصطلاح فقهی این دسته از کفار "کافر حربی" هستند یعنی جزیه از آنان پذیرفته نیست و با آنان نمیتوان "عقد ذمه" جاری کرد، یا باید از بت پرستی و الحاد خود دست بردارند و یا با آنان جنگ شود.

۲- دسته دوم از کفار آنهاست که بت پرست و ملحد نیستند بلکه کتاب آسمانی و یا شبه کتاب آسمانی دارند مانند یهود و نصارا و مجوس (زرتشتیان) اینان در صورت تمایل می توانند جزء اهل ذمه قرار گرفته و در پناه حکومت اسلام زندگی کنند، لکن در صورت نقض شرایط ذمه و یا عدم پذیرش آن آنها نیز "کافر حربی" نامیده می شوند^۱

تعریف عقد ذمه و آشنائی با مفهوم آن اولین بحث مان بود و پس از روشن شدن مفهوم عقد ذمه ، لازم است مصادیق ذمه یعنی آنانکه اهلیت دارند حکومت اسلامی و امام مسلمین با آنها عقد ذمه برقرار کند و از آنان جزیه بستاند ، نیز شناخته شوند .

این یک سئوالی است که در همه کتب فقهی مطرح و در باره آن بحث و گفتگو شده است که

آیا با چه دسته هایی از کفار می توان عقد ذمه بست ؟ فقهاء در پاسخ این سئوال براساس این قاعده پاسخ داده اند که " فقط با اهل کتاب و آنانکه شبه کتاب آسمانی دارند می توان عقد ذمه برقرار کرد " و یهود و نصارا را با تمام شاخه ها و انشعابات فرقه ای شان جزء اهل کتاب شمرده اند و از مصادیق کسانی که دارای شبه کتاب آسمانی هستند ، مجوسیان - زرتشتیان - را بطور مسلم شمرده اند .^۱

اما در اینکه مذاهب و فرقه های دیگر مانند صابئین ، سامره ، مزدکیان ، پیروان شیث بن آدم و حنفا - پیروان حضرت ابراهیم - و . . جزء اهل کتاب و یا جزء کسانی که شبه کتاب آسمانی دارند محسوب میشوند یا نه ؟ میان فقهاء اختلاف نظر است .

ابن جنید یکی از متقدمین فقهاء شیعه معتقد است که صابئین مانند مجوس اهل کتاب هستند و باید با آنان عقد ذمه برقرار شود .

لکن شیخ مفید این نظریه را قبول نکرده و در ضمن نقد آن گفته است. اگر بنا بر قیاس باشد مانویان و مزدکیان و دیسانی ها به طریق اولی باید جزء اهل کتاب قرار بگیرند. چون آنان به مجوسیت بسیار نزدیک تر می باشند. فرقه مرفونیه و ماهانیه بنصرانیت و مسیحیت نزدیکتر از دیگر مذاهب می باشند.^۱

چنانکه علامه حلی در تذکره نقل می کند از فقهاء اهل سنت مالک اوزاعی و انس تمام ادیان و مذاهب غیر یهودی و غیر مسیحی را جزء کیش "مجوسیت" محسوب کرده و با آنها نیز اهل کتاب اطلاق کرده اند. طبق این نظریه تمام مذاهب (بجز آئینهای الحاد و بت پرستی) تحت نام و عنوان کلی مجوسیت جمع هستند و کلمه مجوسی بتمام پیروان مذاهب غیر بت پرست و غیر ملحد شامل می شود، و از طرفی چون مجوسی ها اهل کتاب هستند و لذا با تمام مذاهب شرک اعم از زرتشتی و غیر زرتشتی، باید بنام مجوسیت رفتار اهل کتاب نمود و با آنان عقد ذمه برقرار کرد و جزیه گرفت.

اما این فقهاء (اوزاعی، مالک و انس) چون دلیل اقامه نکرده اند شاید این حرفشان صرف استحسان باشد.

بهر حال قاعده و ضابطه کلی در اینکه چه کسانی از کفار مشمول قانون ذمه و جزیه می شوند، همانست که قبلاً ذکر شد. یعنی یا باید آن فرقه کتاب آسمانی (مانند یهود و نصارا) و یا شبه کتاب آسمانی (مانند زرتشتیان) داشته باشند.

اما این مطلب که چه فرقه ای دارای کتاب آسمانی و یا شبه آن هستند باید از خارج تحقیق و ثابت شود، موضوع علم فقه نیست.

هر فرقه‌ای که ثابت شود زمانی دارای پیامبر و کتاب آسمانی بوده‌اند، هرچند آن کتاب تحریف شده باشد می‌توان با آنها معامله‌ا‌هل کتاب نموده و عقد ذمه برقرار کرد.

چون آیه "...الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ..." ۱
اطلاق و عمومیت دارد و همه فرق‌ه‌ها و مذاهبی که زمانی بآنها "کتاب نازل شده" است را در برمیگیرد و نه فقط یهود و نصارا را. چون منطقه بعثت و تولد برخی از پیامبران از ما دور بوده چنانکه زمان بعثتشان دور بوده است و روی این اصل ممکن است تاکنون هویت آنان بر ما مجهول مانده باشد.

این حرف با توجه به اینکه خداوند می‌فرماید
هر قوم و اهل هر قریه و آبادی دارای رسول و پیامبر بوده‌اند "۲
بیشتر تأیید می‌شود.

علاوه براینکه زرتشتیان را نیز اگر ائمه معصومین بدانگفته‌بودند که آنان پیغمبری داشته‌اند که کشته شده است و کتابی که سوزانده شده ۳
ماهرگر تاکنون از اهل کتاب بودن آنها اطلاعی نمیتوانستیم داشته باشیم.

۱- سوره توبه آیه ۲۹

۲- سوره قصص آیه ۵۹

۳- تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۳۸

اکنون که اهل ذمه را شناختیم و معلوم گردید که چه کسانی وجه طوایفی می‌توانند مشمول قانون ذمه و جزیه اسلامی شوند ، بهتر است که با شرایط انعقاد عقد ذمه نیز اجمالاً آشنا شویم .

برخی از شرایط مربوط به برقرار کنندگان عقد ذمه میباشد . و برخی دیگر مربوط به مسائل حقوقی و مدنی هستند ، برخی دیگر از شرایط ذمه نیز مربوط به سکونت ، مسکن و آداب و معاشرت ذمی ها می باشند . که اینک با تک تک آنها آشنا خواهیم شد .

۱- " شرایط متعاقدين "

طبق نظر فقهاء اسلام اعم از شیعه و سنی در اعتبار عقد ذمه اولین شرط این است که آن توسط رهبر و امام مسلمین و یا نایب او برقرار و منعقد گردد . چنانکه علامه حلی می گوید

" عقد ذمه و عقد هدنه (مصالحه و ترک جنگ) را کسی بجز امام "

" یا نائب و جانشین او نمی تواند برقرار سازد ، و این یک مسئله "

" اجماعی است . " ۱

از فقهاء شافعی نیز شیخ ابواسحاق ابراهیم شافعی می نویسد

" عقد ذمه بجز از امام یا کسی که امام باو نمایندگی داده و تفویض "

" حق انعقاد عقد کرده باشد ، درست نیست " ۲

۱- تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۲

۲- کتاب التنبیه ص ۱۳۷ چاپ مصر در ۱۳۱۹ قمری

۲- " پذیرش قوانین متداول کشور اسلامی "

شرط دوم این است که کفار ذمی بپذیرند که برخلاف احکام اسلام در جامعه عمل نکنند. و در صورت تخلف و ارتکاب فقط در دادگاههای اسلامی محاکمه و مجازات بشوند. این شرط در واقع نفی قانون ضد انسانی است که در عرف سیاسی و حقوقی به " کاپیتولاسیون " یا قضاوت کنسولی معروف شده است.

و طبق آن اتباع کشور بیگانه می توانند در یک کشور مستقل مصونیت قضائی داشته باشند. و نهضت اولیه مردم ایران برهبری امام خمینی در نفی همین قانون به وجود آمد که امریکا می خواست آنسرا در ایران معمول سازد.

پس بنابراین اگر کفار ذمی مرتکب گناه و جرمی شوند که در مذهب خودشان نیز ممنوع و قبیح است، در آن صورت فرد مجرم در دادگاه های اسلامی محاکمه و براساس قوانین و حدود اسلامی مجازات و کیفر داده می شود.

مانند اینکه یک ذمی مرتکب قتل و آدم کشی، یا زنا سرقت و دزدی

و... بشود.

اما اگر مرتکب جرمی شوند که در مذهب خودشان مباح و باصطلاح حلال محسوب می شود، اما در اسلام حرام می باشد، مانند شرب خمر، خوردن گوشت خوک و نکاح با محارم، در این صورت اگر در این اعمالشان تظاهر نکنند و آنها علنی نسازند مجازاتی ندارند، اما اگر به این اعمال در جامعه تظاهر کنند، باید در دادگاه و محکمه اسلامی محاکمه شوند اما حدود کامل در مورد آنها اجراء و اعمال نشود، بلکه تنبیه و تعزیر شوند چونکه آنان طبق عقیده خودشان آن اعمال را مباح می دانند.

شیخ طوسی در این باره می نویسد

" اهل ذمه اگر مرتکب عمل و جرمی شوند که در اسلام بر آن حد واجب است و در شریعت و مذهب خودشان نیز آن عمل حرام می باشد ، مانند زنا ، لواط ، دزدی ، قتل ، و راهزنی بدون . "

" هیچ اختلافی باید در مورد آنان حد اسلامی جاری شود "

" چون آنها با این شرط پناه داده شده اند که به احکام و قوانین مسلمین احترام گذاشته و طبق آن مجازات شوند . اما "

" اگر جرمشان مربوط به موضوعی باشد که در مذهب خودشان آن را حلال می پندارند مانند شرب خمر ، مصرف گوشت "

" خوک و نکاح با محارم ، مادامی که تظاهر بآن نکنند جایز نیست که کسی متعرض آنان شود بدون اختلاف ، اما اگر بآن "

" اعمال تظاهر نمودند امام باید آنها را حد بزند . اما همهء "

" فقهاء گفته اند که حد تام نباید در موردشان اقامه شود بلکه "

" باید تعزیر شوند . چون آنان آن اعمال را طبق مذهب خود "

" حلال می دانند " ۱

اما اگر در ضمن عقد ذمه امام با آنان شرط کند که نباید محرمات را بطور کلی مرتکب شوند ، در آن صورت آنان نیز حق ندارند حتی بدون تظاهر نیز مرتکب آن اعمال شوند . چنانکه رسول الله (ص) با بعضی از قبایل عرب عقد ذمه منعقد گردانید با این شرط که " ربا ندهند و ربا نگیرند . "

اما نظر و فتوای علامهء حلی در مسئله محرمات مانند نکاح محارم ، شرب خمر و امثال آنها مغایر با نظر و فتوای شیخ طوسی است .

حلی می گوید اعم از اینکه این مسائل در ضمن عقد ذمه شرط شده باشد یا نه ، ذمیان نباید مرتکب آنها شوند ، در غیر این صورت طبق

احکام اسلام حدود یا تعزیرات درباره آنها اقامه خواهد شد. و در این مورد به یک حدیث از حضرت صادق (ع) استناد کرده است.^۱
از فقهاء معاصر نظر امام خمینی این است که آنان نباید تظاهر به این اعمال بکنند و احوط آنستکه در ضمن عقد این مسائل شرط شود^۲

۳- "پرداخت جزیه"

شرط سوم در عقد ذمه این است که کفار ذمی تعهد کنند که سالانه مالیات ویژه ای را بنام "جزیه" بحکومت اسلامی پرداخت کنند و اگر عقد ذمه بدون جزیه منعقد گردد از اعتبار خارج است.
و به نظر برخی از فقهاء حتی عقد نیز فاسد است^۳
مقدار جزیه، متعلقین جزیه و کیفیت وصول آن در بحث جداگانه ای مطرح خواهد شد.

۴- "عدم سکونت در حجاز"

یکی از شرایط صحت عقد ذمه این است که ذمی نمی تواند به هیچوجه در حجاز سکونت و اقامت کند. و این مطلب چنانکه علامه حلی میگوید بین فقهاء اجماعی است.
منظور از حجاز مکه، مدینه، فدک، تبع، یمامه و خیبر و اطراف آنها می باشد.

اما کفار ذمی با اجازه امام می توانند به مدت سه روز وارد حجاز بشوند. اما بهیچوجه نمی توانند وارد حرم بشوند و امام نیز نمی تواند بکفار اجازه ورود به مسجد الحرام بدهد. چنانکه نمی توانند وارد هیچ

۱- تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۳

۲- تذکره ج ۱ ص ۴۴۲

۳- تحریر الوسیله ج ۲ ص ۵۰۱

مسجد در جاهای دیگر دنیا نیز بشوند. این اولا بعلت مشرک بودن و ثانیاً به علت این است که آنها غسل جنابت نمی کنند و از حدث و ناپاکی آن میرا نیستند.^۱

۵- "عدم سب مقدسات"

شرط دیگر عقد ذمه این است که آنان به مقدسات مسلمین مانند خدا، پیامبر، ائمه، و ملائکه توهین نکنند و آنها را سب و نفرین نمایند. و همچنین بدین اسلام و یا بعضی از احکام آن طعنه نزنند.^۲

۶- "تعایز شکلی"

اهل ذمه که در کشور مسلمین زندگی می کنند باید مرکب و لباسشان بنحوی متمایز و مشخص از مسلمین باشد تا در مواقع احتمالی توطئه باز شناخته شوند.

شبیه این در عرف سیاسی امروزی نیز رواج دارد که مثلاً سفراء و کارداران و مامورین سیاسی یک کشور خارجی در اتومبیلشان از پلاک سیاسی استفاده می کنند.

۷- "عدم ارتفاع و اشراف منازل ذمیها بر منازل مسلمین"

خانه ها و منازل اهل ذمه نباید بلندتر از خانه های همجوار مسلمان نشین بوده و بر آن اشراف داشته باشد.

علامه حلی در توضیح این مطلب چنین می نویسد

"منازل و خانه های متعلق به کفار ذمی به سه صورت قابل تصور"

۱- تذکره ج ۱ ص ۴۴۵

۲- همان مدرک ص ۴۴۲

" می باشند

" ۱- خانهٔ احداثی . و آن منزلی است که ذمی بر روی زمینی که "

" خریده احداث کند و بسازد . این قبیل خانه ها نباید بلندتر "

" از منازل همجوار مسلمین بوده و نباید بر آنها اشراف داشته "

" باشند . "

" ۲- خانه خریداری شده . و آن خانه ای است که کافر ذمی از "

" شخص دیگر چه مسلمان و چه غیره خریده باشد . این قبیل "

" خانه ها اگر بلندتر از منازل مسلمین همجوار نیز باشد ، مورد "

" تعرض قرار نمی گیرند . چونکه ذمی آنها بهمان صورت تملک "

" کرده و خودش احداث نکرده است . "

" ۳- خانهٔ تعمیری و آن خانه ای است که قبلاً آباد و ساخته شده "

" بوده است و ذمی می خواهد آنرا تجدید بنا کند یا بدلیل "

" فرسوده شدن و یا به هر دلیلی . این قبیل خانه ها و منازل "

" نیز نباید بلندتر از خانه های مسلمین باشد و نباید مشرف بر "

" آنها باشد ... " ۱

اینها که تا اینجا بیان گردید کلیاتی از شرایط انعقاد عقد ذمه

بود . فقهاء در کتابهای مفصل فقهی آنرا بطور مفصل و کامل مورد بحث و

گفتگو قرار داده اند مانند مرحوم محقق نجفی در جواهر الکلام و علامه

حلی در تذکره الفقهاء و ... مراجعه شود .

گفته شد که یکی از شروط اولیه و اساسی انعقاد عقد ذمه متعهد شدن کفار به پرداخت مالیات ویژه ای بنام " جزیه " می باشد . و لذا در اینجا این سؤال مطرح می باشد که آیا جزیه بر چه افرادی از کفار ذمی تعلق می گیرد ؟ و نوع آن چیست ، آیا فقط باید از نقود و فلزات قیمتی مانند طلا و نقره باشد ، و یا اینکه از اجناس نیز مانند گندم و غیره میتوان جزیه قبول کرد ؟ و بالاخره مقدار آن چه قدر است ؟ و آیا بر سران و رؤس انسانی تعیین می شود و یا مانند خراج بر اراضی زراعی تعلق میگیرد ؟

در این قسمت از بحث می خواهیم به این سئوالات پاسخ بدهیم . باجماع فقهاء و علماء جزیه بر کفار و اهل کتاب که مرد ، عاقل ، و بالغ باشند تعلق می گیرد . و لذا بر کودکان ، زنان ، و دیوانگان جزیه تعلق نمی گیرد . یعنی آنها جزء اهل ذمه و در پناه حکومت اسلام زندگی می کنند و لکن موظف به پرداخت جزیه نمی باشند . اگر زن ذمیه با اختیار خودش خواست جزیه بپردازد ، آنرا به عنوان " هبه " می توان قبول کرد و نه به عنوان جزیه .

اما در مورد دیوانگان ادواری یعنی آنانکه گاهی دیوانه می شوند و گاهی سالم و سر عقل هستند آیا جزیه تعلق میگیرد یا نه ؟ فقهاء گفته اند صورت غالب را در نظر میگیریم . یعنی اگر اغلب اوقات سر عقل و هوش نیست جزا دیوانگان محسوب می شود ، در غیر اینصورت با او معامله عاقل می شود .

مسئله دیگر این است که آیا بر کسی که نه مال دارد و نه شغل و کسب دارد جزیه تعلق می گیرد یا نه ؟

چنانکه شیخ طوسی فرموده از نظر فقه شیعه بر چنین کسی جزیه تعلق نمی گیرد. برای اینکه خداوند فرموده است *لا یكلف الله نفسا الا وسعها*^۱ یعنی خداوند بر کسی بیش از توانائی و امکانش تکلیف معین نمی کند و بی مال و بیکار نیز توان پرداخت جزیه را ندارد.

ولکن فتوای امام خمینی این است که افراد فقیر بعد از آنکه امکان یافتند باید جزیه مافات را بپردازد^۲

و نیز برخی از فقهاء اهل سنت مانند شافعی گفته اند که به چنین کسی جزیه تعلق می گیرد^۳

ولکن از نظر فقهاء شیعه بر پیرمرد جزیه تعلق می گیرد^۴
اما فقهاء اهل سنت در این مسئله اتفاق نظر ندارند برخسی می گویند به پیرمرد جزیه تعلق می گیرد و برخی دیگر گفته اند کسه تعلق نمی گیرد.^۵

پس بنابراین جزیه بر مرد عاقل، بالغ و دارای شغل و کسب و یا مال از کفار اهل کتاب تعلق می گیرد و یکسال یکبار باید آنرا به دولت مسلمین پرداخت کند. با پرداخت جزیه زن و فرزندان غیر بالغ کافر ذمی از حمایت امنیتی و دفاعی دولت اسلامی برخوردار می شوند. و حقوق آنان در مقابل قانون محترم شمرده می شود.

حداقل جزیه بر یک نفر در یکسال یک دینار است و حداکثر آن نیز با اختیار امام مسلمین تعیین می شود.

۱- آخر سوره بقره

۲- تحریر الوسیله ج ۲ ص ۴۹۸ مسئله ۶

۳- کتاب الخلاف ج ۳ ص ۲۳۹

۴- همان مدرک ص ۲۳۸

۵- بدایه المجتهد ج ۱ ص ۲۹۵ از قرطبی

شیخ طوسی می نویسد

" برای جزیه مقدار و حد معینی تعیین نشده است بلکه این مسئله "

" باجتهاد امام مسلمین واگذار شده است. " ^۱

امام میتواند جزیه را بر نفوس انسانی و یا بر اراضی زراعی تعیین

نماید .

پرداخت جزیه سر سال واجب می شود و " پیش دریافت " آن نیز

بر امام مسلمین جایز است ^۲

در جزیه مال و جنس معین تعیین نگردیده است . علامه حلی

میگوید

" اهل ذمه هر چه در امکان داشته باشند از آن جزیه می پردازند

و شیء مشخصی مانند طلا و نقره شرط نیست ^۳

بر امام جایز است که در ضمن عقد ذمه چیزهای دیگری را شرط

کند مانند اینکه معاملات و مبادلات اقتصادی فی مابینشان برقرار باشد و یا

اینکه مسلمانان در سال در اوقات معینی مهمان ذمی ها باشند البته مهمانی از

سه روز نباید تجاوز کند . و امثال اینها .

اگر کافر ذمی قبل از اتمام سال مسلمان شود جزیه از او ساقط

می گردد .

" ابن رشد الحفید القرطبی " از فقهاء اهل سنت جزیه را به سه

قسم و سه نوع تقسیم کرده و گفته است

" جزیه بر سه نوع است

" ۱- جزیه عنویه . و آن همان جزیه ای است که امام مسلمین "

۱- خلاف ج ۳ ص ۲۳۹

۲- تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۱

۳- همان مدرک

- " از کفار اهل کتاب براساس عقد ذمه اخذ می‌کند . "
- " ۲- جزیهء صلحیه . و آن جزیه ای است که کفار بدولت اسلام " می‌پردازند که مورد تعرض قرار نگیرند (این همان وجهی " است که ممکن است در عقد هدنه به عنوان عوض از کفار اخذ " شود . "
- " ۳- جزیهء عشریه یعنی یکدهم ، و آن جزیه ای است که امام " مسلمین از مال التجارهء کفار غیر ذمی (بعنوان آنچه که " امروز عوارض گمرکی مینامند) میگیرد . " ۱
- علامه حلی نیز آنطوریکه از مبحث جزیه در کتاب تذکره الفقهاء استفاده می‌شود این تقسیم بندی را معمول داشته است . ۲

اکنون که معلوم شد مالیات ویژه ای بنام " جزیه " از اهل ذمه گرفته می شود ، این پرسش مطرح می باشد که این مالیات و جزیه در چه مواردی مصرف می شود ؟

علامه حلی در تذکره می فرماید

" مورد مصرف جزیه همان مصرف غنائم جنگی است ، برای اینکه "

" این نیز مالی است که با قهر و غلبه بدست می آید " ^۱

اما موارد مصرف غنائم چیست و کجاست ؟

امام صادق (ع) در پاسخ این سؤال فرمود

" اگر غنیمت در جنگی که با فرماندهی نماینده امام صورت گرفته "

" بدست آمده باشد ، ابتداء یک پنجم آنرا برای امام مسلمین "

" اخراج می کنند و بقیه را برای رزمندگان و مجاهدان به نسبت "

" سواره و پیاده تقسیم میکنند " ^۲

با توجه به مجموع منابع حدیثی و روایی فتوای فقهاء شیعه در

مورد تقسیم و مصرف غنائم جنگی به این صورت است .

که نقود ، حیوانات و متاعهای قابل نقل و انتقال در اختیار امام

قرار داده می شود و آنگاه خمس و یک پنجم آن برای امام برداشت می شود

۱- تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۲

۲- فقه الامام جعفر الصادق (ع) ج ۲ ص ۲۷۲

و سپس چهار قسمت باقی مانده برای ارتش و نیروهای رزمنده تقسیم میشود
اما اراضی و زمینها متعلق بعموم جامعه اسلامی است چه آنها که
در جبهه حضور داشته اند و چه آنها که حضور نداشته اند و چه نسل
موجود و چه نسل آینده فرق نمی کند^۱

لازم به تذکر است که امام مسلمین خمس را در مصالح امت و
جامعه اسلامی مصرف می کند و او نماینده و تجسم تمام امت می باشد.

ممکن است عده ای گمان ببرند که قانون جزیه با نظام عدل اسلامی مطابقت ندارد، ولیکن تعمق و ژرف اندیشی در این مسئله روشن خواهد ساخت که مطلب چنین نیست، بلکه قانون اخذ جزیه از کفار ذمی صددرد بر اصول عدالت و انصاف منطبق است. برای درک بهتر این معنا ابتدا بهتر است که خود واژه "جزیه" شکافته شود.

کلمه "جزیه" یک واژه عربی است و از کلمات مجازات و جزاء مشتق می باشد که بمعنای "پاداش" هستند^۱

طبق این معنا جزیه پاداش و یا مالیاتی است که کفار ذمی در مقابل سکونت شان در مملکت مسلمین و برای تأمین هزینه های دفاعی، امنیتی و امور عام المنفعه دولت اسلامی پرداخت می کنند و پرداخت این پاداش و مالیات عین عدالت و انصاف است.

اگر کفار ذمی که از امکانات و امنیت کشور مسلمین استفاده میکنند و در پناه آن بسر می برند جزیه نپردازند، در آن صورت ظلم و بی عدالتی و بی انصافی واقع شده است.

چون خود مسلمانانی که از امکانات و حمایت کشور و دولت اسلامی برخوردارند باید مالیاتها و وجوهات سنگینی بآن بپردازند، مانند یک پنجم درآمد و کسب و مانند عشریه و زکات، پس اگر از خود مسلمین

در کشور خودشان مالیاتهای گوناگونی گرفته می شود باید از کفار اهل ذمه نیز مشابه آن گرفته شود در غیر این صورت به ملت مسلمان ظلم شده و آنها مورد بی عدالتی قرار گرفته اند .

و لذا غیر از خود پرداخت جزیه هر شرط دیگری که امام مسلمین با اهل ذمه در ضمن عقد قرارداد کند ، مثل اینکه ارتش مسلمین در مواقع ضرورت و لزوم بتوانند از محل و منطقه سکونت ذمیون عبور کنند و یا مهمان اهل ذمه باشند ، باز هم متصفانه و عادلانه خواهد بود ، برای اینکه امنیت دفاعی کشور تنها بعهده مسلمین نمی باشد ، بلکه به عهده تمام کسانی است که در آن کشور به عنوان تبعه و شهروند زندگی می کنند . و اهل ذمه نیز در ایامی که ساکن کشور اسلامی هستند شهروند آنجا محسوب می شوند و باید در دفاع از موجودیت و استقلال کشور اسلامی شرکت کنند . به همین دلیل است که فقهاء شیعه استمداد نظامی از اهل ذمه را حتی بر علیه اهل بغی (مسلمانانی که ظالمانه بر علیه امام عادل مسلمین قیام مسلحانه بکنند) را مردود ندانسته اند . فقهاء معتقدند امام مسلمین می تواند در دفاع از کشور اسلامی از کفار اهل ذمه کمک بگیرد . — فرق نمی کند که این کمک مالی باشد و یا چیزهایی مانند اسلحه و یا نیرو و نفرات انسانی ^۱ چنانکه علامه حلی می نویسد :

" کمک گرفتن از مشرکین و اهل ذمه جایز است ، مشروط بر اینکه "

" مسلمانان دچار کمی نفرات باشند و نیاز داشته باشند بکمک "

" اهل کتاب (یعنی اهل ذمه) و مشرکین و نیز بشرط اینک "

" مسلمانان از توطئه آن کفار در امان بوده و به آنها اطمینان "

" داشته باشند . "

" چونکه حضرت رسول (ص) در جنگ هوازن از صفوان ابن امیه "
 " کمک گرفت (که مشرک بود) و نیز از یهودیان بنی قینقاع "
 " کمک گرفت و حتی برای آنان چیزی از اموال را اختصاص داد "
 " اما اگر مسلمانان کم نباشند و احساس نیاز به مشرکین ننمایند "
 " و یا از توطئه آنها در امان نباشند ، نباید از آنها در ارتش و "
 " جنگ استفاده کنند . " ^۱

پس بنابراین اهل ذمه در مواقع ضرورت که امام مسلمین آنرا
 تشخیص داده باشد ، باید در تامین هزینه های دفاعی و یا نیروهای
 انسانی نیروهای مدافع و مجاهد اسلام شرکت بکنند و مقتضای انصاف و
 عدالت نیز همین است .

در اینجا یک سؤال مطرح می باشد ، و آن این است که عقد ذمه ای که میان دولت اسلام و کفار منعقد می شود ، در چه صورت و توسط چه عواملی فسخ می شود و بی اعتبار می گردد .

در پاسخ سؤال فوق باید بگویم که عقد ذمه در موارد متعدد و بوسیله عوامل خاصی فسخ می شود و کان لم یکن میگردد از جمله ؛

- ۱- در صورتیکه بمقام جنگ و توطئه مسلحانه علیه مسلمین برآیند .
- ۲- در صورتیکه از پرداخت جزیه بحکومت اسلامی سر باز بزنند . (بعضی ها گفته اند اگر امتناع فردی باشد امان و ذمه بهم نمی خورد) .
- ۳- در صورتیکه احکام و قوانین جاری مملکت اسلامی را زیر پا بگذارند و بآن تسلیم نشوند .

۴- در صورتیکه بقرآن و پیامبر و خدا اهانت کنند بطوریکه جزء عقاید دینی شان نیز نباشد ^۱

۵- امداد و کمک نظامی اهل ذمه به مشرکین مخالف و ناقض امان و ذمه می باشد .

۶- در صورتیکه برای کفار ضد اسلام و مخالف آن جاسوسی بکنند و بعنوان " چشم مشرکین " عمل کنند .

۷- هر موردی که با اهل ذمه در ضمن عقد انجام یا ترک آن شرط شده باشد ، اگر بعدا توسط آنان نادیده گرفته شود و به تعهد خود عمل نکنند ، اما نشان از بین می رود و از ذمه خارج می شوند ^۲

سفارتخانه هائیکه در این زمان در کشور مسلمین بنام ممالک

۱- تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۶

۲- تحریر الوسیله صفحات ۵۰۳-۵۰۱ ج ۲ مراجعه فرمائید

غیر اسلامی باز می شود مشمول قانون مهادنه و قانون ذمه می باشند. آنان براساس مهادنه و صلح و آتشی که بین حکومت اسلامی و دولت متبوعشان برقرار می باشد، به عنوان سفیر و مامور سیاسی وارد کشور مسلمین شده و طبق قانون ذمه در آنجا سکونت می کنند.

و لذا در صورتیکه قوانین و مقررات مربوط به دهنه و ذمه را زیر پا بگذارند و نادیده بگیرند، عقد ذمه باطل و خود بخود فسخ می شود و باید آنان در محکمه و دادگاه اسلامی محاکمه شوند، مگر آنکه خود امام و رهبر عادل و فقیه مسلمین صلاح را در مسترد داشتن آنان به دادگاههای خودشان بدانند و آنها را تحویل دهد.

یعنی مصونیت سیاسی سفراء و مامورین سیاسی ممالک بیگانه در کشور مسلمین مشروط بر رعایت مقررات ذمه و هدنه می باشد و آنها آزاد نیستند که تحت نام و پوشش ماموریت سیاسی هر کار و عملی ماننـسـد جاسوسی، تظاهر بانجام محرمات اسلام و غیره را مرتکب شوند.

و لذا میتوان گفت در زمان ما اشغال سفارتخانه آمریکا در ایران و باسارت گرفتن اعضا و گردانندگان آن سفارتخانه توسط جماعتی از مسلمانان که تحت نام "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام خمینی" متشکل شده بودند، براساس ضوابط و مقررات قانون هدنه و ذمه درست و بجای بوده است.

این با ملاکهای سیاسی و قضائی اسلام مغایرت نداشته است، بویژه با توجه به این مطلب که این حرکت از سوی رهبریت جامعه اسلامی ایران مورد تایید قرار گرفت.

چون اعضا سفارتخانه به علت اقدامات جاسوسی، فعالیت های کودتاخواهانه و براندازی و تخریبی خود از ذمه اسلام خارج شده بودند و امانشان خود بخود بخاطر این اعمال فسخ و باطل شده بود.

از طرفی چون سیستم قضائی کاپیتولاسیون در اسلام پذیرفته

نیست و لذا می بایست آنان به همین صورت دستگیر می شدند .
 در این قسمت از مباحث فقه سیاسی بطور اجمال با قانون ذمه و
 جزیه در اسلام آشنا شدیم و مفاهیم و مصطلحات رایج در این مبحث
 فقهی را تا حدودی شناختیم و لذا در همینجا باین مطلب خاتمه می‌دهیم
 و طالبین تفصیل بیشتر را بمنابع و متون مربوطه و یاد شده در حواشی و
 پاورقیهای این مقاله جلب می‌کنیم . و لکن برای هرچه زیاده‌تر بودن فائده
 عین متن چند قرارداد ذمه را که پیامبر با کفار منعقد فرموده است بعنوان
 نمونه‌ای از قراردادها در اینجا نقل می‌کنیم

" متن چند قرارداد "

۱- متن قراردادی که بین رسول اکرم (ص) و مسیحیان سززمین
 سینا منعقد شده است :
 " بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . این مکتوبی است که محمد بن
 عبدالله که بشیر و نذیر نسبت بودیعه الهی امین جملهء خلائی است آنرا
 نوشته است تا حجت و بهانه ای پس از پیامبران برخدا باقی نماند و خداوند
 عزیز و حکیم است . آنرا برای کسانی نوشته است که پیرو آئین وی هستند
 تا پیمانی باشد با گروهی که در مشرق و مغرب زمین بر دین نصرانیتند
 نسبت بدورشان و نزدیکشان عربشان و عجمشان آنانکه شناخته می‌شوند
 و آنانکه شناخته نمی‌شوند این مکتوبی است که بر طبق آن با آنان پیمان
 بسته است هرکس با مواد آن مخالفت کند نسبت به وی و سایر مسلمانان
 متجاوز شناخته خواهد شد این چنین کسی بعهد خدا پشت پا زده و در
 پیمان خود درستکار و خاضع نبوده و نسبت بدین خود استهزاء نموده است
 چه سلطان باشد یا از سایر مسلمانان و مومنین عادی .
 هرکجا راهبی یا سیاحی دور هم جمع و در کوه یا نیابان و یا جای

آباد و هموارو یا کنیسه و معبدی بسر میبردند ما پشت سر آنان حافظ و پاسدار آنان هستیم و من با جان خود و یاران و انصار و ملت خود از آنان دفاع میکنیم از جانشان و از اموال و امتعه آنان زیرا که آنان جزء رعیت من و هم پیمان و متحد من می باشند آنان بجز آنچه که بر رضایت خاطر به عنوان خراج و جزیه می دهند بهیچ نحو مسئول و به پرداخت چیزی مجبور نخواهند بود. قضا و رهبانان و خلوت گزینان و سیاحان آنان مورد تعرض قرار نگرفته و هیچ کنیسه و کلیسائی ویران نخواهد شد و نباید چیزی از مایملک آنان داخل خانه مسلمین گردد قضا و رهبانان از خراج معافند و همچنین آنان به عبادت اشتغال ورزیده اند از ثروتمندان و ارباب تجارت بیشتر از حد معین شده نباید خراج گرفته شود هیچکدام از آنان برای جنگ و حمل سلاح مجبور نخواهد شد بلکه مسلمانان باید از آنان دفاع کرده و با نیکوترین روشی با آنان گفتگو و بحث نمایند.

بنا به پیروی از آیه کریمه *وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ* "آنان در محیط امن و آکنده از مهربانی زندگی می کنند و از بروز چیزهاییکه موجب تکرار و رنج و ناراحتی آنان می باشد جلوگیری می شود هرکجا باشند و در هر مکانی منزل گزینند این قرارداد با امضاء پیامبر اکرم توشیح و در ذیل آن نام عده ای از یاران آنحضرت بعنوان شهود ذکر شده است.

عهدنامه زیر بین پیامبر اسلام و یوحنا بن رعبه رئیس مسیحیان

ایلا (عقبه) منعقد گردید :

بسم الله الرحمن الرحيم این تضمینی است از طرف خدا و محمد پیامبر خدا به یوحنا بن رعبه و مردم ایلا بموجب این پیمان کشتی ها و مسافرین در تحت حمایت و امان خدا و محمد پیامبر خدا هستند و تمام کسانیکه همراهشان هستند چه از شام و سوریه و چه از ساحل دریا مصون و در پناه و امن می باشند " عناصری که موجب بروز حادثه ای گردند اموالشان

هرگز مایه نجات آنها نخواهد بود و هرگاه در اسارت قرار بگیرند بتملك در می آیند " ممنوع داشتن آنها (مردم ایلا) را از رفتن به چشمه های آب یا سد طریق کردن به روی آنان چه از راه خشکی و چه از طریق دریائی حرام است این قرار داد بقلم جهیم بن صلت و سرجیل حسنه به اجازه پیامبر خدا نوشته شد، پاره ای از قراردادهایی که پیامبر اکرم با اهل کتاب منعقد نمودند شامل یک سلسله شرایط و التزامات خاصی بود که بنا بر مقتضیات زمان و مصالح موجود در متن قرارداد قید می شد و این شرایط هیچگاه از حدود عدالت تجاوز نمی نمود سرسختی و خصومت طرف موجب آن نبود که مصالح طرف هم پیمان بر طبق موازین عدالت منظور نگردد .

بلاذری در فتوح البلدان پیمان زیر را که نمونه ای از قراردادهای

فوق می باشد در مورد اهالی نجران نقل می کند :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . این عهدنامه ای است پیامبر خدا آن را با اهالی نجران مقرر داشته است . محصولات کشاورزی و اموال آنان در پناه وی محفوظ و همه آنها بخودشان واگذار خواهد شد هر سال دو هزار دست لباس خواهند پرداخت تعداد یک هزار از آن در ماه رمضان و یک هزار باقی در ماه صفر تسلیم می شود هرگاه محصول افزایش و یا کاهش یابد طبق میزان ارزیابی می شود فرآورده های آنان از قبیل پوشش جنگی و اسب و مواشی و سایر لوازم جنگی بر طبق حساب از آنان دریافت می گردد و مردم نجران موظفند ، که فرستادگان پیامبر خدا را به مدت یکماه یا کمتر نگهداری نمایند ولی بیش از یکماه از نگهداری آنان خودداری نمایند و هرگاه در یمن توطئه ای رخ دهد مردم نجران تعداد سی پوشش جنگی و سی راس اسب و سی نفر شتر برای تقویت مسلمین به عاریت دهند و از این عاریه هرچه تلف گردد بر عهده مسلمین است تا معادل آنرا پرداخت نمایند نجران و حوالی آن در پناه خدا و بر عهده و پیمان محمد پیامبر خدا خواهد بود با مردمش و با سرزمین و اموال و حاضر و غائبشان ،

مسافری و مبعوثینشان و معابدشان تغییری در اوضاع آنان داده نخواهد شد و هیچ حقی از حقوق آنان دگرگون نمی‌شود و نیز معابدشان همچنان باقی میماند و بهیچ اسقف و راهب و ملازمین کلیساها با آنچه که از کم یا زیاد در دست دارند تعرضی نخواهد شد و هیچگونه تحمیلی بر آنان روا نمی‌شود و از خونبهای دوران جاهلیت معافند آنان بازخواست نمی‌شوند و موظف به پرداخت عشریه نیستند و سرزمین آنان را لشکریان مسلمین اشغال نمی‌کنند آنهائیکه دادخواهی نمایند در میان آنان با انصاف و عدالت داوری خواهد شد در نجران نه ظالمی خواهد ماند و نه مظلومی. کسانی که به شغل رباخواری ادامه دهند از هیچ گونه حمایتی برخوردار نخواهند بود و هیچ فردی مسئول خطای دیگری نمی‌شود اهالی نجران بر طبق این پیمان مورد پشتیبانی خدا و محمد پیامبر خدا تا روز بازپسین میباشند مادام که از شاهراه خبرخواهی و صلحجویی بیرون نرفته اند و در هیچ موردی هیچگونه تحمیل و ستمی بر آنان روا نخواهد شد.

در پایان این پیمان ابوسفیان بن حرب و غیلان بن عمرو و مالک بن عوف از قبیله بنی نصر و اقرع بن حابس حنظلی و مدیره بعنوان شهود قرارداد نامبرده شده‌اند و طبق بعضی از مدارک متن آن به خط علی بن ابیطالب علیه السلام نگاشته شده است.^۱

۱- این متن بترتیب از سیره ابن هشام ج ۲ ص ۹۵۲ و فتوح البلدان ج ۱ ص ۸۸ بواسطه کتاب "حقوق اقلیتها براساس قانون و قرارداد ذمه" تالیف عمید زنجانی ص ۷۷ نقل شده‌اند.

اصول سیاست خارجی اسلام (۸)

استجاره و امان

الف - تعریف استجاره و امان

ب - انواع استجاره و تامین

ج - حکمیت

د - نقض امان

اصول سیاست خارجی اسلام (۸)

استجاره و امان

یکی دیگر از مبانی و اصول سیاست خارجی اسلام چیزی است که فقهاء اسلام در کتابهای فقهی خودشان از آن تحت عنوان استجاره و امان " بحث و گفتگو کرده اند .

البته مبحث " استجاره و امان " در تقسیم بندی کنونی فقه کتاب جداگانه و مستقلى ندارد بلکه فقهاء معظم اسلام معمولاً آنرا در ضمن " کتاب جهاد " و بعنوان یکی از فصول آن مورد بحث قرار داده اند .
دلیل عنوان کردن مبحث استجاره و تامین در ضمن کتاب جهاد رابطه مستحکم و استواری است که امان خواستن و امان دادن با مسئلهء جنگ ، مبارزه و جهاد دارد .

با اینحال این بخش از فقه سیاسى اسلام دارای مضمون و محتوای بسیار غنی و مسائل گسترده ای است که ضرورت طرح و عنوان مستقل آن را ایجاد می کند ، بویژه در عصر ما این مسائل بیشتر از هر زمان دیگری در سابق " مبتلى به " هستند .

بهرحال " استجاره و امان " یکی از مباحث عمیق و بدرد بخور فقه سیاسى اسلام بوده و شناخت دقیق آن بسپاری از مشکلات سیاست خارجی حکومت اسلامى را حل خواهد کرد . و بحث ما نیز اینک بر همین محور دور

می‌زند .

گفتگو و بررسی های من راجع به استجاره و امان مانند هم—
موضوعات مربوط به فقه سیاسی که در این سلسله مباحث بررسی شدند ،
فاقد جنبه ' فنی می باشد و تمام استدلالی نیست هر چند که کوشش بر این بوده که
استب—دلالی آن حفظ شود ، چون صرفا به منظور آشنا ساختن برادران
و خواهران مسلمانی که قادر به برداشت از متون فقهی اسلام نمی باشند
عنوان شده اند ، یعنی با طرح این مباحث خواستیم که عناوین اصیل سیاسی
اسلام در سطح جامعه مطرح شود تا در نهایت جهت بخش و عامل هماهنگی
سیاست داخلی و خارجی دولت اسلام باشد ، و لذا بدیهی است یک متن
استنباطی فنی نخواهد بود ، ولیکن امید بر آن است که در صورت امکان
و اقتضای وقت بآن صورت ایده آل در زمان آینده تدوین مجدد بشود . .

و اما روال بحث و درس فعلی بصورت ذیل خواهد بود :

الف — استجاره و امان .

ب — انواع استجاره و تامین .

ج — حکمیت (تحکیم)

د — نقض امان .

مسئله "پناهندگی بویژه" پناهندگی سیاسی "مسئله ای بسیار رایج در روابط سیاسی، اجتماعی اقوام و ممالک دنیا می باشد که در همه اعصار و ازمنه نیز رواج داشته و اکنون نیز همچنان رایج می باشد. و شاید پناهندگان سیاسی این قرن بیشتر از هر دوران دیگری باشند.

بنابراین اصل مسئله "پناهندگی" قطع نظر از چگونگی و کیفیت آن مورد قبول همه ملل و دول جهان می باشد و در حقوق بین الملل کنونی این مسئله مورد تقبیح و نکوهش نمی باشد.

بااینحال در عصر ما دولتهائی که با افراد و شخصیتها "پناهندگی" می دهند معمولاً از هیچ ضابطه و ملاک مشخصی پیروی نمی کنند، بلکه اساس و محور اعطاء چنین پناهندگیهائی از طرف دولتهای مختلف همان "منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی" خودشان می باشد که بدینوسیله بنحوی از انحای مقاصد خود را اعمال و منافع خود را حفظ می کنند.

بلحاظ بی ضابطه بودن مسئله پناهندگی رژیمها و دولتهای امپریالیست و ستمگر جهان اکنون حداکثر سوء استفاده ممکن را از آن می نمایند.

معمولاً جنایتکاران حرفه ای حاکم بر سرنوشت ملت های مستضعف جهان سوم که مزدور و دست نشانده ابرقدرتها هستند، وقتی در اثر فوران آتشفشان خشم ملت ها ساقط و از حکومت برکنار می شوند به عنوان "پناهنده سیاسی" در پناه رژیم های ابرقدرت و ستمگر قرار گرفته و از آتش انتقام و قصاص مظلومین بدور میمانند و ابرقدرتها بدینوسیله تبدیل

به دژ حافظ جان خونخواران و خائنان ملتها می شوند .

موارد و مصادیق این مسئله یکی دو تا نیست بلکه بسیار زیاد است چنانکه پیشه وری پس از قتل و غارت مردم آزاده آذربایجان بآدارودسته شرور و ملحد خود پناهنده روسیه شوروی شدند ! و رژیم مستکبر و متجاوز آمریکا نیز بخونخواران و آدمکشانی همچون محمدرضا پهلوی - جلاد خون آشام سابق حاکم بر ایران - و دیکتاتور " سوموزا " - کشتارگر سابق حاکم بر نیکاراگوئه - و نیز به ژنرالها و ستاره بدوشان قاتل و خائن و فراری ایران و امریکای لاتین باصطلاح " پناهندگی سیاسی !! " می دهد . و کشور هائی امثال فرانسه نیز پاتوق و محل امن و ماوای نجوای توطئه گرانه و فتنه انگیز ورشکستگان و ولگردانی چون شاپور بختیار ، ژنرال حبیب اللهی ، سرهنگ معزی و رجوی ها و بنی صدرها شده است و همه این حمایتهای غیر منطبق بر حقوق بین الملل مورد قبول این رژیمها تحت نام دروغی - " پناهنده سیاسی " صورت عمل بخود میگیرد .

این موارد از جمله نمونه های زنده سوء استفاده امپریالیستها از عنوان " پناهندگی سیاسی " می باشد .

امپریالیستها این کار را یا برای تقویت روحیه و جلب اطمینان عوامل هنوز ساقط نشده و حاکم خود در کشورهای جهان سوم و یا برای خرید سردمداران و رهبران گروه هائی که با دادن شعارهای داغ سیاسی خیال پردازانه و غیر عملی میتوانند جوانان تجربه نیاموخته و ساده دل را در چارچوب تشکیلات خود گرد بیاورند ، انجام می دهند .

این ترسیمی از وضعیت مسئله " پناهندگی " در عصر ما بوده و نمونه ای از مواضع اتخاذ شده توسط رژیمها نسبت به آن می باشد که ملاحظه فرمودید .

اصل " مسئله پناهندگی " در فقه سیاسی اسلام نیز مورد قبول می باشد و فقهاء از آن به " استجاره و امان " یا " استجاره و تامين " تعبیر

می‌کنند و می‌حث "استجاره و امان" خود یکی از موضوعات پر مسئله فقہی است بطوری که مثلاً علامه حلی در کتاب فقہی خود - تذکره الفقهاء - چندین صفحات بزرگ از کتاب را بآن اختصاص داده است و فقهاء دیگر نیز همانگونه .

ولکن بدیهی است که مواضع اسلام در مسئله پناهندگی شباهتی از لحاظ بنیانی بمواضع رژیمهای غیر اسلامی ندارد . به عنوان مثال "مسئله غدر" و حيله و خیانت بعد از اعطاء امان به پناهندگان در فقه اسلام بسیار قبیح و حرام شمرده شده است و لذا یک مسلمان بعد از آنکه به دشمن خود و یا هر شخص دیگری امان داد نمی تواند به هیچ بهانه ای آنرا نقض کند چنانکه دولت اسلامی نیز نمی تواند دست به چنین کاری بزند ، ولکن "مسئله غدر و خیانت بعد از امان" در پیش امپریالیستهایک امر عادی تر از آب خوردن است . افراد پناهنده تا آنوقت پیش آنان ارزشمندند و دارای پناهندگی می باشند که وجود فیزیکی شان دارای منافع چشمگیر و مشخص برایشان باشد وگرنه پناهندگان را یا طرد می کنند و یا می کشند . چنانکه در مورد شاه جنایتکار و خونخوار و غیر قانونی سابق ایران - محمدرضا - آمریکا چنین کرد .

آمریکا مادامیکه نسبت به منافع خود احساس خطر نمی کرد او را در پناه خود گرفته بود و به محض اینکه احساس کرد وجود آن عنصر پلید برایش سود چندانی ندارد از آمریکا اخراجش نمود و در دنیا او را آواره و سرگردان ساخت و در نهایت که کاملاً از وجود فیزیکی او از نظر بهره برداریهای مختلف مایوس گردید ، در مصر او را کشت و بقتل رسانید .

اما اسلام اینطور نیست . اسلام اولاً بجنایتکاران پناهندگی سیاسی نمی دهد و در ثانی تامین اعطائی خود را به هیچ بهانه ای نقض نمی کند و متوسل به شیوه غدر و حيله نمی شود و ...

اعطاء پناهندگی در فقه اسلامی دارای ضوابط و شرایط ویژه ای

می باشد که در طول این بحث با برخی از آنها آشنا خواهیم شد .

پس میبخت " استجاره و تامین " مرادف همان میبخت پناهندگی می باشد . و برای بدست آوردن تعریف دقیق تر از استجاره و امان ابتدا لغات آنرا جداگانه ریشه یابی می کنیم و سپس جمع بندی و نتیجه گیری می کنیم .

کلمه " استجاره " مصدر است و از ریشه ثلاثی مجرد " جور و جوار " گرفته شده است . و سپس این کلمه طبق قواعد دستور زبانی و صرفی به باب استفعال رفته و معنای آنرا بخود گرفته است . جور و جوار در لغت بمعنای در پناه و در کنار چیزی قرار گرفتن است . و چون باب استفعال به معنای " خواستن " و طلب می باشد معنای این کلمه استجاره نیز می شود " پناهندگی خواستن " و طلب جوار نمودن .

" امان و تامین " نیز بمعنای معمول فارسی شان استعمال شده اند که همان " امنیت دادن " می باشد .

پس معنای مجموعی " استجاره و امان یا تامین " پناهندگی خواستن و پناهندگی و امان دادن است . بدیهی است که انسان امان و پناهندگی را بکسی می دهد که او تامین و امان نداشته باشد یعنی دشمن باشد ، چون از احاطه اسلام دفاع از برادر و دوستی که موضع حق طلبانه داشته باشند وظیفه است ، شخصی که باو امان و پناهندگی داده می شود اصطلاحاً " مستامن " بر وزن مستقبل نامیده می شود .

تعریف فقهی استجاره و امان تقریباً مشابه معنای لغوی آن است . شاید بتوان آنرا بصورت ذیل تعریف کرد

- ۱ " عقد استجاره و امان عبارت است از قرار داد ترک مخاصمه و "
- ۲ " مزاحمت و قتال با کفار آنگاه که آنان خواستار چنین چیزی "
- ۳ " از طرف مسلمانان باشند تا در سایه آن اسلام و کلام خدا را "
- ۴ " بشنوند و یا بدمه آنرا قبول کنند و یا در کشور مسلمین بماند "

"تجارت و بازرگانی بپردازند"

عقد امان که در مقابل استجاره کفار انجام می گیرد و منعقد می شود از "عقود لازم" می باشد و وفاء بآن بر تک تک افراد مسلمان و حکومت اسلام واجب و لازم می باشد مادامیکه شخص و جماعت "مستامن" شرایط امان را نقض نکنند.

و اگر یکی از مسلمانان بکافری تائین داد رعایت آن بر تمام مسلمانان دیگر نیز واجب می شود ولو تائین دهنده دارای مسئولیت حکومتی و دولتی نباشد و هر چند که از پائین ترین قشر جامعه اسلامی باشد..
قانون فقهی استجاره و امان در اصل از خود قرآن مجید و نیز سنت پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام اخذ شده است.

خداوند در این باره می فرماید

وَإِنْ اسْتَجَارَكَ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَاجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ^۲

یعنی اگر کسی از کفار و مشرکین استجاره و درخواست پناهندگی کرده حتی با حضور در میان مسلمین کلام خدا را بشنود و با اسلام آشنا شود، او را پناه بدهید و پس از بررسی ها و تحقیقات ایدئولوژیک او را بمان خودش بازگشت بدهید، این مسئله بخاطر این است که آنان قومی نادان و ناآگاه می باشند.

طبق مفاد این آیه شریفه کفاری که با مسلمانان در حالت محاربه و مخاصمه بسر میبرند در صورت درخواست پناهندگی تائین داده میشوند

۱- علامه حلی در تذکره عقد امان اینگونه تعریف می کند:

"عَقْدُ الْأَمَانِ تَرْكُ الْقِتَالِ إِجَابَةً لِسُؤَالِ الْكُفَّارِ بِالْأَمْهَالِ"

ج ۱ ص ۴۱۴ البته مشخص است که این تعریف یک تعریف "جامع و

مانع" نیست و دارای نقص می باشد.

۲- قرآن مجید سوره توبه آیه ۵

که یک‌شور و منطقهٔ مسلمین بیایند و با اقامت در آنجا مستقیماً با موازین و مبانی توحیدی و عدل طلبانهٔ دین اسلام آشنا شوند، آنگاه اگر اسلام را به عنوان عقیده و آئین خود انتخاب کردند مجازند بصورت دائمی در کشور اسلامی بمانند و اگر نتوانستند پرده‌های ظلمت کفر را بدرند و بمعق حقیقت ناب اسلام برسند، بدون کوچکترین تعرض و آزار آنان را به وطن و مامن اصلی خودشان در دارالحرب بازگشت می‌دهند.

البته پناهندگی سیاسی به منظور تحقیقات و مطالعات فکری و ایدئولوژیک در صورتی به افراد محارب داده می‌شود که از اغراض تجسی بدور باشند و چنانکه گفته شد این قبیل از پناهندگان بدولت اسلام دوران پناهندگی و امان شان موقتی است پس از طی یک دورهٔ پیاپی باید پذیرش اسلام در "دارالاسلام" اقامت گیریند و یا در صورت بقاء در عقیده کفر و شرک خودشان بوطن و مامن اصلی خودشان در "دارالحرب" بازگشت داده شوند. و این مطلب نشانگر عدل بی‌همتای اسلامی در مورد انسانهاست.

البته در احادیث و روایات نیز راجع به استجاره و امان مطالب زیادی وجود دارد که بیانگر جزئیات مسئله و ابعاد گوناگون آن میباشند. از جمله آنها فرمایش پیامبر (ص) در مورد پناه و امنیت داشتن "سفراء" و پیغام آوران "و قاصدین و نامه رسانان دشمن می‌باشد:

"سفراء و قاصدین دشمن در پناه و امنیت مسلمین هستند و کشته نمی‌شوند..."^۱

و نیز آنحضرت در مورد حق اعطاء تأمین همهٔ مسلمانان بکفار محارب فرمود

"بر مسلمین واجب است آنگاه که حتی پائین ترین فرد آنان از "لحاظ مسئولیت و موقعیت اجتماعی بکسی امان داد، همه آنها"

"محترم بشمارند ولو اینکه فاضلترین فرد مسلمین باشند."

"علی بن ابیطالب (ع) نیز در یکی از جنگها امان یک برده"

"مسلمان نسبت بساکین یک قلعه در حال محاصره را پذیرفت"

"و صحه گذاشت" ۱

همه اینها در مجموع مشخص کننده چارچوب کلی مفهوم
 "استجاره و امان" می باشد، و ما را در درک بهتر تعریف فقهی این موضوع
 کمک می کنند. بنابراین می توان از مجموع اینها چنین نتیجه گیری کرد:

"استجاره و امان" در تعبیر بسیار ساده به معنای "پناهندگی
 خواستن و پناهندگی دادن" می باشد. این درخواست و اعطاء پناهندگی از
 قدیم الایام در میان اقوام، قبایل و دولتهای عالم مرسوم و رایج بوده
 است و اکنون نیز بویژه در میان دول جهان متداول است.

فقه و حقوق اسلامی نیز در پذیرش اصل موضوع "پناهندگی" با
 دیگر مکتهبا و ملل جهان همصد است و لکن ضوابط و شرایط خاصی برای این
 مسئله در نظر گرفته است که شیوه اعطاء پناهندگی و تامین اسلامی را از
 غیر آن متمایز می گرداند، و ما در طول این مبحث با برخی از خصوصیات
 و جزئیات نظرات و دیدگاه اسلام آشنا خواهیم شد، و لکن قبل از پرداختن
 بهر مطلب دیگری بهتر است با "انواع پناهندگی و استجاره و تامین آشنا
 شویم تا بتوانیم موضع اسلام نسبت به تک تک آنها را مورد ارزیابی قرار
 بدهیم.

ب - انواع استجاره و تامین

از لحاظ فقه اسلامی مسئله " استجاره و تامین " یعنی پناهندگی خواستن و پناهندگی دادن را می توان به سه صورت و تحت سه عنوان جداگانه طرح و ترسیم کرد :

۱- " استجاره و تامین سیاسی "

یکی از انواع سه گانه استجاره و تامین نوع سیاسی آن است ، ولیکن اگر بخواهیم مسئله پناهندگی سیاسی را از نظر فقه اسلامی بشناسیم و دقیقاً با ضوابط آن آشنا شویم باید ابتدا اصول و مبانی کلی ویژه ای را که فقه اسلامی در زمینه جغرافیای سیاسی قبول دارد را شناخته باشیم . تمام کره زمین در نظر فقه اسلامی از نظر سیاسی به چند منطقه مشخص تقسیم می شوند

(اول) قسمتی از کره زمین " دارالاسلام " نامیده می شود و منظور از آن سرزمینهای است که در تصرف مسلمین بوده و ایمان و اعتقاد باسلام در آنجا رایج و قوانین حقوقی و اجتماعی اسلام نیز مورد عمل و اجرا باشد ؛ و یا اینکه اکثریت مردمان آن سامان مسلمان باشند هر چند که عملاً قوانین اجتماعی اسلام - بهر دلیلی - مورد اجرا نباشد .

دوم - بخشی دیگر از کره زمین نیز " دارالموادعه " نامیده می شود و منظور از آن سرزمینهای است که حالت و یا پیمان " عدم اعتداء "

و تخاصم " بین مسلمین و آنان برقرار باشد ، البته از نظر فقهی ادامه چنین حالتی الی الابد نخواهد بود بلکه موقتی است . چون اهالی دارالموادعه پیرو ایدئولوژی کفر و شرک می باشند و الی الابد بودن حالت عدم تخاصم و مسالمت بمفهوم بوحدت رسیدن " کفر و اسلام " و شرک و توحید است که هم منطقا و هم عملا محال و نامقدور می باشد .

انعقاد " عقد موادعه " چیزی شبیه حالت " عدم تشنج " و برقراری روابط مسالمت آمیز میان مسلمین و دیگران می باشد که مدت استمرار آن بنا بر تشخیص امام دارای شرایط و عادل مسلمانان " وجود خواهد داشت . فقهاء در برخی موارد کلمات " موادعه " ، " مهاده " و معاهده را مترادف و هم معنا شمرده اند !

نمونه واقع شده عقد موادعه در تاریخ سیاسی اسلام جریبان حدیبیه است که در آنجا پیامبر اسلام از جانب مسلمین و به عنوان پیامبر و امام آنان عند عدم اعتدائی را با " سهیل بن عمرو " بنمایندگی از جانب مشرکین منعقد ساختند ^۲

علامه حلی در کتاب تذکره ضمن طرح بحث موادعه و مهاده در ادامه آن بحث از شرایط صحت " عقد ذمه " سخن گفته است که به ظاهر مشعر براین مسئله می باشد که موادعه و مهاده یک چیز محسوب می شوند . ولیکن همانگونه که خود علامه نیز گفته است عقد موادعه ممکن است در مقابل اخذ عوض مالی از کفار باشد و ممکن است بدون آن منعقد بشود و در هر دو صورت عقد صحیح می باشد .

در حالی که در صحت عقد ذمه گنجاندن ماده ای که پرداخت مالیات و عوض مالی ویژه ای بنام " جزیه " را بر کفار الزامی می کند واجب است و حتی امام نیز نمی تواند آنرا حذف کند و لذا نمی توان گفت عقد

موادعه همان عقد ذمه و دارالموادعه نیز بمعنای دارالذمه می باشد، بلکه ایندو جدا هستند و "دارالموادعه" سرزمین و بلادی به جز سرزمین های ذمیون است.

(سوم) بخش دیگر از سرزمینها نیز "اراضی خراجیه و ذمیه" نامیده می شوند. توضیح اینکه سرزمینهایی که آنجا را مسلمانان با صلح و آشتی و مسالمت فتح کنند "سرزمین صلح" نامیده می شود و آن اراضی از لحاظ دفاعی در حوزه دفاع نظامی ارتش اسلام قرار می گیرد، و این مسئله خودش دو صورت و دو وجه دارد، یکی اینکه در صلح اراضی فتح شده بخود کفار ساکن آن سرزمینها واگذار شود و آنان نیز مالیات ارضی و زراعی ویژه ای بنام "خراج" بدولت اسلامی می پردازند.

صورت دیگر مسئله این است که آن سرزمین ها و اراضی کلا در اختیار و کنترل مستقیم دولت اسلامی قرار بگیرد و کفار ساکن محل نیز طبق ضوابطی بعنوان "اهل ذمه" در پناه حفاظتی، دفاعی و امنیتی حکومت اسلامی قرار گرفته و مالیات سرانه مخصوصی بنام "جزیه" بدولت اسلامی بپردازند، مجموع این سرزمینها نیز "سرزمین صلح" یا "اراضی خراجیه و ذمیه" نامیده می شوند.^۱

مجموع این سه نوع سرزمین یعنی دارالاسلام، دارالموادعه و سرزمینهای صلح و خراج و جزیه جزء قلمرو حوزه دفاعی اسلام به شمار می روند و پناهندگی سیاسی و غیر سیاسی کسی از اهالی آنجاها به دولت و حکومت اسلام از نظر فقهی بی مفهوم و بی مورد است و لذا "استجاره و تأمین" شامل حال هیچ یک از ساکنین چنین سرزمینهایی نمی شود، چون همه آنان خود بخود در پناه اسلام هستند چه مسلمان باشند و چه کافر، بجز دو مورد، یکی مورد بردگان متعلق بکفار سرزمین صلح و موادعه

می باشد، در صورتیکه این بردگان مسلمان شده و از نزد ارباب و برده دار خود بگریزند و بمسلمین پناهنده شوند، باید به این برده ها پناه داد و آنها بعد از آن تاریخ دیگر آزاد می شوند و برده محسوب نمی گردند و حتی اگر ارباب و برده دارشان نیز دنبالشان بیاید نمی توان آنها را بازگشتان داد چون با پذیرش اسلام از بردگی آزاد شده اند و حتی اگر برده دار خواستار پولی بابت قیمت بردهء فراری و آزاد شده از مسلمین و حکومت اسلامی شود، نباید چنین پولی پرداخت شود^۱

و دیگری نیز موردی است که سرزمین اسلامی بین "اهل حق" و "اهل بغی" یعنی خوارج تجزیه شده باشد، مانند زمان امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) که بخشی از سرزمینهای اسلامی بنام "شامات" - دمشق و سوریه کنونی - از مرکزیت حکومت توسط معاویهء جنایتکار و باغی تجزیه شده بود، در چنین مواردی نیز پناهندگی مسلمانان از حوزهء اقلیمی تحت تسلط اهل بغی بحوزهء تحت تسلط اهل حق جایز می باشد و بچنین پناهنده باید تامین داده شود، مشروط بر اینکه اشخاص خواستار پناهندگی و "مستامن" مرتکب جرم شخصی در رابطه با مردم نشده باشند.

(چهارم) قسمتی از بلاد نیز "دارالحرب" نامیده می شوند. منظور از دارالحرب آن بلادی هستند که زیر هیچکدام از سه عنوان یادشده قبلی قرار نگیرند. یعنی نه دارالاسلام و نه دارالموادعه و نه سرزمین صلح باشند، در تعبیر بسیار ساده دارالحرب را می توان چنین تعریف کرد. "بلوک مخالف اسلام با زیربنای فکری و عقیدتی کفر، شرک و الحاد." اینگونه کشورها هیچگونه رابطهء سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با حکومت اسلامی ندارند.

اکنون که بمفاهیم کلی و اولیهء جغرافیای سیاسی اسلام آشنا شدیم

بهتر است به صدر مطلب برگشته و مسئله استجاره و تامین سیاسی رادراین رابطه بشناسیم .

چنانکه یادآوری شد اهالی هیچکدام از سرزمینهای دارالاسلام ، دارالموادعه و اراضی خراج و جزیه نمی توانند پناهنده سیاسی حکومت اسلامی شوند ، و در صورت ارتکاب خلاف و گریز از محل ارتکاب جرم و خلاف به بهانه پناه به اسلام ، حکومت اسلامی نمی تواند بهیچ وجه به آنان تامین بدهد ، چون پناه و استجاره از اسلام بخود اسلام نادرست است . بجز دو مورد استثنائی مذکور .

و لذا فقط اهالی " دارالحرب " هستند که میتوانند بطور عموم از قانون استجاره و تامین اسلامی بهره برداری کنند و از تحت تسلط شرک و کفر مهاجرت کرده و پناهنده اسلام بشوند .

در صورت استجاره کفار دارالحرب دادن پناهندگی سیاسی به آنان طبق نص قرآن و سنت پیامبر و ائمه جائز و بلامانع می باشد . چنانکه آیه ۵ سوره توبه و احادیث و روایات مشعر بر اینست
مطلبند .

اعطاء تامین و پناهندگی بکفار دو گونه متصور است

۱- " اعطاء پناهندگی افراد مسلمان "

افراد مسلمان اعم از زن و مرد می توانند به افراد کفار و نیز به گروههای اندک آنان پناهندگی و تامین بدهند ، در اعطاء امان مسلمین و صحت و تاثیر آن موقعیت و مسئولیت اجتماعی ، سیاسی و حکومتی داشتن و نداشتن بی تاثیر است . پائین ترین فرد مسلمان می تواند به کفار پناهندگی بدهد و رعایت آن بر همه مسلمین دیگر و حکومت اسلام لازم الراحیه می باشد مشروط براینکه ثابت شود " فرد مُسْتَأْمِنٌ " قصد جاسوسی و تجسس ندارد ^۱ علی (ع) تامین یک برده مسلمان به اهالی و ساکنین یک قلعه را

پذیرفت

۲- "اعطاء پناهندگی امام و حکومت اسلام"

افراد مسلمان به یک جمعیت زیاد مثلاً به یک لشکر و یا اهل یک شهر نمی توانند پناهندگی و تامین بدهند و در صورت اعطاء نیز باطل است. اعطاء چنین تامینی صرفاً و انحصاراً در مسئولیت و اختیار امام مسلمین و حکومت اسلام است.

این تقسیم مربوط به تامین و تامین دهنده است و لکن خود "استجاره و تامین" نیز دارای جلوه ها، مصادیق و وجوهی چند است که در کتب فقهی ذکر شده اند و مالینک برخی از این جلوه های استجاره و تامین را یادآوری می کنیم

۱- "مهاجرین"

اگر زنان و مردان کافر و ساکن در دارالحرب ایمان و اسلام آورده و بسرزمین اسلام پناهنده شوند و هجرت نمایند، این مهاجران را حکومت اسلامی باید پس از آزمایش و یقین به این مسئله که جاسوس نیستند و ایمان آورده اند، پناهندگی و تامین بدهد، حکومت اسلامی حق ندارد در هیچ شرایطی این مهاجران و پناهندگان مسلمان را بدارالحرب بازگشت بدهد و یا آنها را مثلاً با اسرا مبادله کند. حتی در مورد زنان شوهر دار کافر ساکن دارالحرب در صورت قبول اسلام و هجرت از دارالحرب نیز حکم این چنین است. چون بمحض مسلمان شدن آن زنان بر شوهران مشرک و ملحد خود حرام می شوند و بدون اجراء صیغه طلاق رابطه زوجیت و زناشویی شان بهم می خورد، فقط در مورد این زنان مهاجر حکومت اسلامی باید مهر و

۲- "برده های عاصی و فراری"

یکی از شیوه های مبارزه اصولی اسلام با نظام منحوس بردگی این بود که اسلام اعلام داشت هر یک از مردان و زنان برده که در دست کفار می باشند بمحض عصیان بر ارباب و برده دار خود و گریز و فرار بدارالاسلام از قید بردگی آزاد می شوند و دیگر اربابان آنها نمی توانند هیچگونه ادعائی داشته باشند چون اینها با پذیرش اسلام آزاد شده اند. حتی اگر برده ها با پذیرش اسلام آزاد بشوند و بعد صاحب برده اگر مسلمان نیز بشود، هیچگونه حق و ادعائی نمی تواند نسبت به آن برده ها داشته باشد. فرقی نیست میان اینکه این برده ها از سرزمین صلح و خراج و جزیه و یا مواعده فرار کرده باشند یا از دارالحرب در هر دو صورت از بردگی آزادند و نیز فرقی نیست در اینکه آنها مرد باشند یا زن.

علامه حلی در کتاب "تذکره" (ج ۱ ص ۴۴۹) بطور مفصل در این باره سخن گفته است. و این مسئله نشان دهنده این واقعیت است که اسلام از اول با نظام رقیت و بردگی مبارزه داشته است.

۳- "افراد شک در حال تحقیق"

افراد کافری که در اثر عدم آگاهی از مبانی، اصول و موازین اسلامی نسبت به اصالت آن شک داشته باشند، در صورت استجاره و درخواست پناهندگی می توانند در تحت حمایت و تامین جانی و مالی مسلمین قرار بگیرند و در اصالت دین تحقیق کنند، اینان نیز پناهنده سیاسی محسوب می شوند و حکومت اسلامی و مسلمین پس از اعطاء امان و ورود آنان بدارالاسلام باید در حفظ امنیت او کوشا باشند. حداکثر مدت چنین تامین یکسال می تواند باشد و برخی از مذاهب

فقهی اهل سنت مانند شافعیه آنرا چهارماه می دانند .
 خداوند متعال اجازه اعطاء چنین تائینی را در آیه ۵ سوره
 توبه بطور صریح اعلام داشته است .

کفاری که بدینگونه پناهنده اسلام می شوند پس از پایان یافتن
 مدت امان در صورت پذیرش دین اسلام و یا عدم پذیرش اسلام و پذیرش
 شرایط دمه و انعقاد عقد دمه با مسلمین میتوانند بطور دائم نیز در کشور
 اسلامی سکونت اختیار کنند ، و در صورت عدم پذیرش اسلام و شرایط
 عقد دمه باید بطور سالم او را بوطن و مامن اصلی خود بازگشت بدهند
 هر چند که این بازگشت دادن بمان بخرج پولی از بیت المال مسلمین نیاز
 داشته باشد .

این مسئله عمق آزاد اندیشی و آزادیخواهی اسلامی را نشان
 می دهد .

۴ - " سفرا و قاصدین "

افرادی که بعنوان سفیر ، قاصد و نامه رسان و واسطه از جانب
 دشمن و از دارالحرب بکشور اسلامی می آیند در مدت مأموریت و اقامتشان
 در مملکت اسلامی جزء پناهندگان سیاسی محسوب می شوند و از تامین همه
 جانبه جانی و مالی و عرضی در کشور اسلامی برخوردارند ، چون پیامبر اسلام
 فرمود " سفرا و راهنین یعنی حاملین امانت ، نامه و پیام در امن و امان
 هستند و نمی توان آنها را کشت " ^۱

ولکن در صورتی که قرائنی در دست باشد که طبق آن قرائن سفیر
 و قاصد مشرکین متهم به تجسس و کشف اسرار مسلمین بوده و در صدد
 ابلاغ آن به دارالحرب باشد می توان او را از بازگشت به دیار خودش

ممنوع ساخت، چنانکه در مورد بازرگانان کفار نیز این مطلب صادق است. برای جلوگیری از فرار چنین افرادی می‌توان برای آنها نگهبان و پاسدار گماشت و در صورت ترس از فرار حتی با گماشتن نگهبان می‌توان تا انقضاء زمان نیاز بحفظ اسرار مسلمین آنها را می‌توان مقید و زندانی ساخت و بعد از انقضاء مدت نیاز آنها را باید بمان و دیارشان رسانید، هرچند که متضمن خرج چیزی از بیت المال مسلمین باشد^۴ لازم به یادآوری است که گروگان گیری اعضای سفارت (لانس-جاسوسی) آمریکا منطبق بر موازین فقهی بوده است.

۲- "استجاره و تأمین اقتصادی"

از جمله انواع استجاره و تأمین نوع اقتصادی آن است. طبق قانون استجاره و تأمین اقتصادی بازرگانان کفار مجارب (دارالحرب) می‌توانند با امنیت کامل تجارتی در کشور مسلمین به امر بازرگانی و انجام مبادلات اقتصادی اقدام بورزند، البته اعطاء چنین تأمینی قهراً بسته به میزان نیازی است که جامعه اسلامی نسبت به کالاهای وارداتی آنان و یا صدور کالاهای مورد نظر تولیدی خودش احساس می‌کند.

طبق این قانون فقهی حکومت اسلامی می‌تواند در عین حال که با یک رژیم و دولت در جنگ است به برخی از شهروندان و تبعه‌آن دولت اجازه فعالیت‌های بازرگانی و مبادلات اقتصادی در کشور اسلامی را بدهد. یعنی اسلام حساب ملتها را از حساب دولتها و رژیم‌های فاسد و کافر جدا می‌داند و برقراری رابطه با افراد ملت ربطی به رژیم ندارد، و این خود مسئله بسیار جالب و قابل تعمق در استراتژی جهانی دعوت اسلام و سیاست خارجی آن می‌باشد.

علامه حلی یکی از برجسته ترین فقهاء شیعه می نویسد
 " اگر والی مسلمانان اعلان کند که هرکس از افراد غیر مسلمان "
 " و کافر بخواهد در کشور اسلامی تجارت کند در امان است "
 " جایز می باشد و این اعطاء امان محسوب می شود " ^۱
 ولیکن ورود بازرگانان کشور محارب بصورت مستقل از دولت و رژیم
 خود نیز دارای ضوابط و شرایطی است که باید رعایت شود ، برخی از این
 شرایط سیاسی و برخی دیگر اقتصادی هستند .

شرط سیاسی آن این است که " حسن نیت " آنان بر مسلمین و عدم
 قصد آنها برای جاسوسی از کشور مسلمین ثابت شود . در غیر این صورت
 چنانکه علامه حلی می گوید " تجار کفار در صورتی که قرائن نشان دهنده که
 بعد از ورود به دارالاسلام از اسرار مسلمین آگاه شده اند و احتمال و ترس
 آن برود که بروند آن اسرار را در اختیار دشمنان محارب در دیار خود
 بگذارند ، بازداشت می شوند " ^۱

شرط اقتصادی آن چنانکه " قرطبی " میگوید این است که :
 " یکدهم مال التجاره و یا بقول برخی از فقهاء یک پنجم مال - "
 " التجاره را بدولت اسلامی بپردازند و این در صورتی است که "
 " گفتگو و شرط قبلی نشده باشد " ^۲

منظور از مال التجاره آن مقدار پول و ارزی است که بازرگانان
 خارجی وارد کشور اسلامی می کنند و نیز اگر تجارت شان بصورت پایاپای
 (کالا به کالا) باشد خود اجناس وارداتی " مال التجاره " محسوب میشوند
 بازرگانان خارجی بعد از پرداخت چنین مبلغی که باصطلاح امروزی بمنزله

۱- تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۱۵

۲- تذکره ج ۱ ص ۴۱۷

۳- بدایه المجتهد و نهایه المقتصد ج ۱ ص ۲۹۷

"حقوق گمرکی" و باصطلاح فقهی بمنزله زکات مال التجاره است، در کشور اسلامی از امنیت مالی و جانی برخوردارند و میتوانند مشغول بازرگانی شوند (زکات مال التجاره مسلمین از نظر فقهاء شیعه مستحب و از نظر فقهاء اهل سنت واجب می باشد)^۱

یکی دیگر از وجوه "استجاره و تامین اقتصادی" نیز امنیت تبعی داشتن اموال پناهندگان سیاسی می باشد که قبلاً ذکر شد و علامه حلی در کتاب تذکره (ج ۱ ص ۴۱۷) آنرا ذکر کرده است.

اکنون که اصل موضوع "استجاره و تامین اقتصادی" مسلم شناخته شد، در اینجا یک سری مسائل فرعی وجود دارد که باید آنها را نیز در این رابطه بشناسیم:

۱- اگر کافر حربی بعنوان بازرگان و تاجر وارد کشور اسلامی شود بدون آنکه استیذان و امان قبلی کسب کرده باشد، حربی تلقی می شود و اموال همراه او بتصرف و تملک حکومت اسلام و مسلمین درمی آید.

۲- اگر کافری از دارالحرب به گمان اینکه تامین دارد وارد کشور اسلامی شود و در واقع کسی به او امان نداده باشد، او را باید بدون تعرض جانی و مالی بدیار و مامن خود بازگشت دهند.

۳- اگر مسلمانان در دریا بکشتی ای برخورد کنند که متعلق به دارالحرب باشد و سرنشینان آن بگویند ما قصد مملکت اسلامی (به عنوان تجارت) را داریم از لحاظ برخی فقهاء شیعه نباید بحرفشان اعتنا کرد و باید متعرضشان شد چون ممکن است خدعه باشد و لکن بعضی از فقهاء اهل سنت گفته اند نباید آنها را مورد تعرض قرار داد.

۴- اگر کسی با کسب امان قبلی وارد دارالاسلام شود و سپس

۱- در این باره به کتاب فقه الزکات ج ۲ ص ۳۱۲ - ۳۳۹ مراجعه

خودش بعنوان استیطان و سکونت در دارالحرب بازگشته و اقامت کند و مالش نیز در دارالاسلام بماند، در این صورت امان جانی او باطل می شود و لکن مالش در امان است و می تواند در آن هرگونه تصرفات معموله از قبیل فروختن و هبه کردن و غیره بنماید، و اگر آن اموال را مطالبه کند باید پس داده شود و لکن اگر برود و در دارالحرب بمیرد اموال باقی مانده او در دارالاسلام بعنوان "ثروت بلاوارث" بامام و حکومت اسلامی تعلق می گیرد.

۵- اگر مسلمانی با کسب امان و تامین سیاسی وارد دارالحرب شود و در آنجا از کافر حربی پول قرض کند، وقتی آن حربی برای دریافت قرض خود بدیار اسلام مراجعه می کند دارای تامین جانی و مالی میباشد^۱

۳- "استجاره و تامین نظامی"

یکی دیگر از انواع درخواست پناهندگی و اعطاء تامین — نوع نظامی و جنگی آن است. "استجاره و تامین نظامی و جنگی" یکی از مباحث مهم کتاب جهاد است، و منظور از آن درخواست پناهندگی در صحنه های جنگ است که طبق شرایط و ضوابط خاصی سربازان و فرماندهان ارتش و امام مسلمین بچنین کسانی تامین می دهند و در نتیجه اعطاء چنین تামینی خود آنان از اسارت و اموالشان نیز از غارت و غنیمت محفوظ می مانند.

اگر در جنگ نفوس و سربازان کفار و یا فرماندهان آنها برای شخص خودشان و یا افراد تحت سرپرستی و فرماندهی خودشان "استجاره" یعنی درخواست پناهندگی و امان نمایند، اعطاء تامین بآنها جایز است مشروط براینکه بعد از غلبه مسلمین و اسیر شدن آنان نباشد. البته اعطاء تامین بعد از اسارت از مسلمین غیر امام و سربازان بعد از اسارت نیز در صورت صلاحدید تامین بدهد. چنانکه پیامبر اسلام به ابوالعاص شوهر دخترش

"زینب" تامین داد.

اما برخی از فقهاء اهل سنت این حق را به غیر امام نیز عمومیت داده اند^۱

سربازان و افراد مسلمان می توانند به افراد کافر و یا جمعیت کوچکی از آنان تامین نظامی بدهند، و در صحت انعقاد تامین آنها مقام و مسئولیت رسمی و موقعیت اجتماعی موثر نیست، هر مسلمانی اعم از زن و مرد می تواند چنین تائینی را بدشمن نظامی و جنگی بدهد، چنانکه امیرالمومنین علی (ع) اعطاء تامین یک برده^۲ مسلمان به ساکنین یک قلعه^۳ نظامی در حال محاصره را پذیرفت.

ولکن اعطاء تامین بیک جمعیت زیاد مثلاً یک لشکر از کفار فقط در مسئولیت و اختیار شخص امام امت می باشد و دیگران حق اعطاء چنین تائینی را ندارند و در صورت اعطاء نیز باطل است.

ضمناً مسئله^۴ "تأمين دادن" در اسلام یک عهد خدائی محسوب می شود و نقض آن توسط مسلمین و اعمال خدعه به هیچ بهانه و عنوانی جایز نیست و گناهی نابخشودنی در پیشگاه خدا محسوب می شود. چنانکه امام باقر (ع) فرمود:

"اگر کسی شخصی را تامین بدهد و بعداً خیانت نماید و او را"
"بکشد در روز قیامت محشور خواهد شد در حالیکه پرچمدار"
"غدر و خیانت و خدعه است"^۵

اکنون که اصل مسئله پناهندگی و تامین جنگی و نظامی را شناختیم بهتر است کیفیت و چگونگی اعطاء امان را نیز بشناسیم، آیا اعطاء تامین با چه چیزی صورت می گیرد و تحقق پیدا می کند؟ با سخن شفاهی یا با

۱- تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۱۶ مراجعه شود

۲- تذکره ج ۱ ص ۴۱۵

مکاتبه و نوشتن و مراسله و یا با اشاره و یا با همه اینها؟

متون فقهی دلالت دارند براینکه با همه اینها یعنی با هر یک از اینها بطور جداگانه "اعطاء امان" تحقق پیدا می کند.

صیغه شفاهی این است که امان دهنده به شخص مستامن بگوید:

"من ترا امان دادم و یا من شمارا امان دادم و یا بگوید شمادر پناه اسلام هستید"

همین کلمات را میتواند بصورت نوشته ابلاغ و یا به صورت اشاره تفهیم کند. در صورت اعطاء امان بصورت مکاتبه و مراسله باید قاصد و نامه رسان مومن و مسلمان مورد اطمینان باشد تا خیانت نکند "امان نامه" را نمیتوان توسط کافر ذمی و یا حربی ارسال نمود، چون طبق دستور صریح قرآن از کفار بطور مطلق نباید "بطانه و همراه" اخذ شود.

عمر بن خطاب ابو موسی اشعری را به هنگام امارتش در کوفه بخاطر اینکه یک مسیحی اهل ذمه را بعنوان "کاتب و منشی" خود استخدام کرده بود مورد نکوهش و ملامت قرار داد و برای او آیه "بطانه" را قرائت کرد^۱

همچنین نامه رسان و قاصد باید به مسائل نظامی و موقعیت منطقه ای عارف و آشنا باشد تا بداند که پیام را به چه کسی و به چه نحوی در کجا ابلاغ خواهد کرد.

اگر یک مسلمان نامه ای را در حضور چند مسلمان و سرباز دیگر برای کفار و یا فرمانده آنان نامه ای بعنوان "امان نامه" امام مسلمین قرائت کند و آنان نیز با همین باور تسلیم شوند و بعدا معلوم شود که این نامه از امام نبوده است، آن کفار دارای تامین نظامی از جانب مسلمین باشند، ولیکن اگر مترجم بدون آگاهی مسلمین مضمون نامه را معکوس و نادرست برای آنان ترجمه کند و آنها بظن تامین تسلیم شوند در صورتی که

مترجم از خودشان باشد، مورد قبول نیست و تأمین وجود ندارد، اما اگر این خیانت در ترجمه مسبوق بآگاهی مسلمین باشد در امان هستند.

اگر از طرف مسلمین عمل و یا حرکت و اشاره ای انجام گیرد که محاربین آنرا بمفهوم اعطاء تأمین تلقی کرده و تسلیم شوند، اما در واقع قصد مسلمین از آن حرکت و عمل اعطاء امان نبوده باشد، باید تسلیم شدگان را بدون تعرض و آسیب به محل امن خودشان بازگشت بدهند. چون در اسلام "عذر" نیست و لذا اگر بازگشتشان ندادند باید امانشان بدهند^۱

۱- مطالب این قسمت، از کتاب تذکره الفقهاء ج ۱ صفحات ۴۱۵ و ۴۱۶ اخذ و برداشت شده است.

در برخی از موارد دشمن مرتکب جرم و خیانتی بزرگ می شود و لذا اعطاء امان را برای سربازان اسلام دشوار می سازد ، در چنین مواردی فقه اسلامی راه حل مخصوصی را پیشنهاد کرده است که " تحکیم " یا " حکمت " نامیده می شود .

" تحکیم " یا " حکمت " آنست که دشمن محاصره شده و ذلیل را دعوت کنیم باینکه در یک محاکمه وجدانی ، اخلاقی و جنگی که قاضی و حاکم آن یا شخص امام مسلمین و یا یکی از یاران او با انتخاب خود کفار محارب و دشمن باشد ، شرکت کنند و قطع نظر از اینکه حکم و قانون خدا و اسلام در مورد خیانت آنان چیست ، بلحاظ وجدانی جرمشان ———— رسیدگی و داوری قرار گیرد و برهمین مبنا نیز حکم صادر شود و دشمنان نیز بآن حکم صادره گردن نهند .

اینکه از آنان دعوت می شود که در محاکمه ای که مبنای داوری و قضاوت آن حکم اسلام نباشد ، بلکه حکم شخصی و وجدانی حاکم باشد که در چارچوب کلی تضادی با اسلام نداشته باشد .

در شخصی که به عنوان " حاکم " انتخاب می شود هفت شرط لازم و ضروری می باشد :

- ۱- آزاد بودن ۲- مسلمان بودن ۳- بلوغ ۴- عاقل بودن
- ۵- مرد بودن ۶- فقیه بودن ۷- عادل بودن .

مسئله تحکیم را از جنبه هائی می توان با "دادگاههای صحرائی" که در جنگها از آن استفاده می شود مشابه دانست ولیکن ایندو در عین حال با همدیگر تفاوت و فرق ماهوی دارند و یک چیز نیستند، چون اولاً در دادگاههای صحرائی بطور غالب حکم صادره اعدام است، در حالی که در "تحکیم" امکان تبرئه و آزادی بصورت "منت گذاشتن" و یا "فدیسه" گرفتن نیز محتمل است، و ثانیاً تحکیم صرفاً در موارد بسیار استثنائی که دشمن اصول وجدانی و اخلاقی را زیر پا گذاشته باشد تشکیل می شود اما دادگاه صحرائی که غیر مسلمانان در مواقع اضطرار تشکیل می دهند صرفاً برای استفاده سیاسی، روانی و تبلیغاتی در جنگ است.

یکی از مواردی که در تاریخ اسلام از قانون "تحکیم و حکمیت" استفاده شده مورد "بنی قریظه" میباشد. بنی قریظه یکی از قبایل عرب یهودی ساکن مدینه - یثرب - بودند که با مسلمانان و پیامبر اسلام (ص) پیمان مشترک دوستی و نظامی داشتند، طبق آن پیمان علاوه بر اینکه دو طایفه مسلمان و یهودی می بایست در مدینه با مسالمت در کنار هم زندگی می کردند، در مواقع حساس دفاعی و نظامی یهودیان متعهد شده بودند که از نظر تسلیحاتی به مسلمین کمک نمایند و کوچکترین همکاری اطلاعاتی، نظامی و مالی با دشمن مهاجم بر مسلمین نداشته باشند. ولیکن در یکی از جنگها که شهر مدینه محاصره و در خطر سقوط بدست دشمن - احزاب - بود، بنی قریظه از تعهد و پیمان خود شانه خالی کرده و بمسلمین پشت پا زده و توطئه بر علیه پیامبر اسلام چیدند و با دشمن همکاری اطلاعاتی کردند.

و اما با همه اینها مسلمین پیروز شدند و پس از پیروزی خائنین بنی قریظه را در محاصره گرفتند و از آنان درخواست شد که به "تحکیم" گردن نهند و در یک دادگاه اخلاقی محاکمه شوند و حاکم و قاضی آن

حکمت را نیز خودشان از میان مسلمین برگزینند.
 آنها "سعد بن معاذ" را به عنوان حاکم برگزیدند و گفتند هر
 حکمی سعد بدهد ما بآن گردن می‌نهیم. سعد بن معاذ در آن تحکیم به
 قتل و عدام مردان و اسارت بقیه حکم داد، و این حکم بمورد اجراء
 گذاشته شد و همه خائنین اعدام شدند، بجز مرد یهودی بنام "زبیر بن
 بلط" که بدرخواست ثابت بن قیس انصاری مورد عفو پیامبر قرار گرفت.
 پس نتیجه می‌گیریم که در مواقع خیانت بزرگ کفار درمورد آنان
 باید شیوه تحکیم اجراء شود^۱

۱- اساس این مبحث از تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۱۸ اخذ شده است



چنانکه قبلا اشاره شد شخصی که به او پناهندگی داده می شود "مستامن" نامیده می شود. "مستامن" وقتی که پس از اخذ امان از مسلمین دوباره بدارالحرب برود و در آنجا سکونت اختیار کند، امانش نقض میشود ولیکن اموالی که در دارالاسلام دارد مشمول امان هستند تا آنکه بمیرد و پس از مردنش این اموال همانند ترکهء شخص بی وارث به عنوان "فسی" به امام امت اسلامی تعلق می گیرد.

عوامل نقض امان از طرف کفار مستامن و امان گرفته را بدینگونه میتوان خلاصه کرد

- ۱- مهاجرت از دارالاسلام بدارالحرب و استیلا بر مجدد در آنجا
 - ۲- اقدام بفعالیت های جاسوسی در سرزمین های اسلامی به نفع دشمنان حربی اسلام و مسلمین.
 - ۳- سومین عامل منتفی شدن و نقض شدن امان مرگ شخص مستامن میباشد، بمحض مرگ او تامین اعطائی نیز نقض می شود، نتیجهء عملی این نقض شدن امان در اموال و ترکهء میت مستامن ظاهر می شود که اموالش بوارثان حربی او در دارالحرب منتقل نمی شود، در صورت عدم وجود وارث مسلمان با امام مسلمین تعلق می گیرد.
- اما در مورد مسلمانی که با کسب امان وارد دارالحرب شود، آیا

جایز است که از اموال حربی هایدزد؟ جوابش این است که نه جایز نیست چون آنان با و امان داده اند که خیانت از او سر نزنند و لذا اگر هم چیزی سرقت کرده باشد باید ببرد بصاحبانش پس بدهد.

همچنین اگر مسلمانی در دارالحرب از کافری حربی پول قرض کند آیا بعد از مراجعت بوطن اسلامی پس دادن این قرض لازم و واجب است یا نه؟ جوابش این است که بلی باید قرض خود را بپردازد چون قرض یک عهده است و خداوند میفرماید بعهدهای خود وفا کنید. و برای همین است حربی میتواند بعنوان طلب و دریافت قرض خود وارد کشور اسلامی شود و در امان میباشد.

مسئله دیگر این است که با قدرت و توانائی برای مهاجرت از دارالحرب برمسلمان جایز نیست در آنجا سکونت و اقامت داشته باشد.

اما اگر او را دستگیر کنند و باکراه و اجبار نگه دارند واجب است که از آنجا بهرنحو ممکن فرار کند و جایز است هر مقدار از اموال آنها را نیز که میتواند حمل کند با خود بیاورد بکشور خودش، چون این عمل به مثمل است برای اینکه آنها - کفار - این را سلب آزادی کرده و زور گفته اند و براین نیز جایز است که در حد توان چنین عملی را به آنها بکند، اما اگر مسلمانی را اسیر کردند و بعد او را در دارالحرب با این شرط از بازداشت آزاد کردند که در آنجا بماند آیا فرار او جایز است؟ جواب این نیز مثبت میباشد.

باین دلیل که آنها با و ظلم و ستم روا داشته اند او حق دارد حد اقل دفاع ممکن را از خود بکند و آن نیز عبارت از فرار از زیر سلطه ظالمانه آنهاست.

در اینجا با اتمام سلسله مباحث فقه سیاسی اسلام از درگاه خداوند یکتا و بی همتا خواستارم که همه امت بزرگ اسلام را در جهت

بازشناسی اسلام عزیز و احیاء و اجراء قوانین و دستورات حیاتبخش فردی
اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و . . . آن یاری فرماید ، و ایمن
سعی و تلاش علمی و عقیدتی بسیار ناچیز را نیز از نویسنده بی بضاعت
آن پذیرفته و اعماق دلش را با نور عرفان خود منور و روشن گردانند .
خداوند بتمامی امت کبیر اسلامی توفیق دهد که با پیاده کردن اصول
نجات بخش سیاسی اسلام قبر متجاوزان ملحد شرق و امپریالیستهای
مشرک غرب را در قلب زخمی عالم اسلام - بیت المقدس - حفر کرده و
برای ابد در تاریخ بشری مدفون شان سازند .

پایان

فهرست

صفحه	عنوان
	درس دهم :
۳۵۵	دعوت
۳۵۸	۱- وجوب دعوت
۳۶۳	۲- اسلوب دعوت
۳۶۵	الف - نوع دعوت
۳۶۷	ب - مبانی و اصولی که باید بآن دعوت کرد
۳۷۳	ج - قواعد و شیوه دعوت
	د- نمونه‌هایی از ارسال سفیر و دعوت جهانی
۳۷۵	پیغمبر (ص)
۳۷۸	۳- مراحل دعوت
۳۸۰	۴- خلاصه مطالب درس

درس یازدهم :

۳۸۳	نفی سبیل ...
۳۸۶	۱- معنای قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین
۳۸۹	۲- مدارک شرعی قاعدهٔ نفی سبیل
۳۹۳	۳- موارد تطبیق قاعدهٔ نفی سبیل بر موضوعات فقهی
	۴- نمونه‌های استعمال قاعدهٔ نفی سبیل
۴۰۱	توسط فقهاء متاخر اسلام

درس دوازدهم :

۴۲۳	جهاد
۴۲۷	الف - ملیت و مفهوم حاکمیت ملی
۴۳۰	ب - جایگاه جهاد در استراتژی ارشادی اسلام
۴۳۵	ج - انواع جهاد
۴۳۸	د - شرایط وجوب جهاد
۴۴۶	هـ - آنانکه علیه شان جهاد واجب است
۴۴۷	و - غنائم جنگی
۴۴۸	ز - اسرای جنگی
۴۵۰	ح - آئین جهاد (مقررات جنگی اسلام)
۴۵۴	ط - عقد صلح و شرایط آن
۴۵۷	ی - فشرده سازی مطالب درس

درس سیزدهم :

عتق و فك رقبه

(۴۶۱)

۴۶۴

الف - كرامت انسان و آزادی بالفطره او

۴۷۰

ب - پيكار با نظامهای كفر و ستم

۴۷۲

ج - " فك رقبه " یا مبارزه با بردگی

۴۷۶

د - عتق و مكاتبه و ...

۴۷۸

ه - جمعبندی و نتیجه گیری

درس چهاردهم :

تالیف قلوب

۴۸۳

الف - معنای تالیف قلوب

۴۸۶

ب - قلمرو عملکرد تالیف قلوب

۴۹۰

ج - آراء فقهاء در نسخ و عدم نسخ حکم تالیف قلوب

۵۰۲

۵۱۰

د - کیفیت کاربرد اصل تالیف قلوب در این عصر

درس پانزدهم :

تولی و تبری

۵۱۵

الف - تولی و تبری

۵۱۸

ب - آیات و روایات وارده در این باره

۵۲۳

۵۳۰

ج - مصادیق و موارد تطبیقی تولی و تبری

۵۳۷

د - تولی و تبری مبنای تنظیم سیاست خارجی اسلام

صفحه

عنوان

درس شانزدهم :

۵۴۳	عقد ذمه
۵۴۵	الف - تعریف عقد ذمه
۵۴۹	ب - اهل ذمه
۵۵۲	ج - شرایط انعقاد عقد ذمه
۵۵۸	د - جزیه و مقدار آن
۵۶۲	هـ - موارد مصرف جزیه
۵۶۴ ۵۶۴	و - فلسفه اخذ جزیه
۵۶۷	ز - عوامل و موارد بطلان و انفساخ عقد ذمه

درس هفدهم :

۵۷۳	استجاره و امان
۵۷۶	الف - تعریف استجاره و امان
۵۸۳	ب - انواع استجاره و تامین
۵۹۹	ج - حکمیت
۶۰۲	د - نقض امان